



احسان لمر

۲۰۱۶/۱۰/۰۱

واقعيتها در باره سيد جمال الدين افغان



« چه منفعتی خواهد داشت اگر کسی بداند که من در سال 1254 هـ تولد شدم و مدت زیاد تر از نیم قرن زندگی کردم و مجبور به ترک کشورم افغانستان گردیدم، کشوری که به اثر غلبه هوی و هوس همواره در نا آرامی به سر می برد... من باور دارم که زندان در راه خواستن حق از سوی ستم گران گردن کش "ریاضت" است و تبعید درین راه "سیاحت" و کشته شدن هم "شهادت" است که آن عالیتزین مراتب است »

جمال افغانی

در شرق افغانستان در شهر اسد آباد مرکز ولایت کنر در خانواده سید صفدر کنری در سال (1216 ش، مطابق 1837 م) پسری متولد گردید که اسم با مسمای سید جمال الدین را برایش برگزیدند. سید صفدر، نواسه میا عباس بابا، اولاده سیدعلی حکیم ترمزی است که به سلسله امام جعفر (ع) با امام حسین (رض) نسبت دارند، و همچنان مادر شان از قوم صافی میباشد.

در مورد ملیت واقعاً (افغان) سید همهء محققین و دانشمندان عربی، اروپائی و هندی نظرمشترک دارند و محمدعبدو بحیث شاگرد و دوست نزدیک او در بیوگرافی سید در رسالهء (الرد علی الدهرین) موضوع را واضحاً تحریر نموده است، بقول از طارق رمضان محققین عرب از عبدو تا محمد عماره، این نظر را تائید مینمایند. محمد عبده در حالی که از نزدیک با جمال الدین آشنایی داشته و سال های متعددی با وی حشر و نشر داشته در هنگام اقامت خود در پاریس این طور می نویسد: «ما در این جا اجمالی از شرح حال سید جمال الدین را می نویسیم. اطلاعاتی را که به دست آورده ایم پس از معاشرت طولانی با استاد و از روی کمال آگاهی است. وی سید محمد جمال الدین فرزند سید صفدر و از خاندان صاحب نامی در افغانستان است... اعضای این خاندان قبیله پرشماری را در خطه کنر از توابع کابل که به مسافت سه روز از پایتخت دور است تشکیل می دهند. مردم افغان به دلیل انتساب این خاندان به اهل بیت رسول به آن ها سخت احترام می گذارند. در گذشته این خاندان به بخشی از مناطق افغان حکمروایی می کرد و مستقل از حکومت

مرکزی عمل می نمود. موقعی که دوست محمد خان (1242- 1279 هجری -1826-1862 میلادی) زمام امور را به دست گرفت امارت این مناطق را از دست این خاندان گرفت... سید جمال در قریه (اسعد آباد) کمر به دنیا آمده است.. « 1

همچنان ژونالیستان روسی، فرانسوی و علامه اقبال لاهوری عین مطلب را قبول دارند. ولی صرفاً همسایه های ایرانی ما با افزودن نمودن (اسعد آبادی) و (شیعه) او را ایرانی قلمداد مینمایند. که درین ردیف او تنها نیست همه شاعران فلاسفه و دانشمندان حوزه کشورما ایرانی هستند و ... همچنین رئیس جمهور امریکا « بارک اوباما » ایرانی و شیعه هستند. توجه فرمائید نشریه ایرانی « البرز » 26 اردیبهشت 1387 مینویسد: " بارک اوباما ذاتاً از اهل جنوب ایران و شیعه است ... خاندان اوباما در حقیقت همان خاندان « ابامای » بوشهر هستند » ما ایرانیان آگاه و راستگو هم هستند که ادعا ایرانی بودن سید را رد مینمایند مانند علامه قزوینی که مینویسد: " فی الواقع ، باور نکردنی و خارج از عرف و قیاس و منطق، و مخالف رسوم متعارفه بین الملل و دول و شبهه اشباه به حکایت الف لیل و لیل شمرده است " 2 (محمد قزوینی - شماره 4 سال 2 مجله یادگار چاپ ایران)

خود سید افغان میگوید: " اندیشه های پراکنده ام را گرد آوردم و پندارهای پریشانم را جمع کردم، به شرق و شرقیان نگرستم ، اول به افغانستان توجه کردم که نخستین بار جسم آنجا را لمس کرده بود، آنگاه به هند نگاه کردم که در آنجا برشد عقلی رسیدم ، بعد به حکم همسایگی به ایران نگاه کردم، سپس بجزیره العرب حجاز خاستگاه وحی، یمن سر زمین پادشاهان تبعی (اشاره به شاهان قبل از اسلام جنوب عربستان) نجد، عراق، بغداد و هارون و مامون آن شام و هوشمندان اموی آندیار، اندلس و کاخ الحمراء آن، نگرستم و همچنین هریک از دولتهای اسلامی و پایان کارشان را مورد توجه و دقت قرار دادم در مورد شرق تمامی توان فکرم را به تشخیص درد و جست وجوی درمان آن صرف کردم، باین نتیجه رسیدم که عامل کشنده و مهلک آن تفرقه وحدت و چند دستگی و پریشانی افکار مردمان آن است، مردمانی که در وحدت اختلاف میکنند و وحدت نظر دارند، بنابر این در تحقق وحدت و یگانگی شان کوشیدم و کوشش بسیار کردم تا شرقیان را به خطر غربی که تهدید شان میکند آگاه کنم."

بجواب دوستان ایرانی باید بگوئیم که سرزمین بزرگ فارس در سده نهم میلادی هم مانند گذشته صد ها روشنفکر انقلابی را در خود پروراند گر چند اختناق قاجار صدها سر از آنها را بی تن ساخته و یا مجبور به هجرت نمود اما هیچ یک از آنها فارس بودن شان را انکار نکردند و خویش را افغانی، هندی، استانبولی و غیره معرفی ننمودند شاید توجه فرموده باشند که : مرزا آقا خان کرمانی، مرزا رضا کرمانی، شیخ هادی نجم آبادی، ذکا الملک فروغی و ده ها و صدها تن دیگر اصلیت ایرانی بودن شان را انکار نکرده بودند. بعداً ملاحظه خواهید فرمود که مرزا آقاخان وعده دیگر از ترکیه دستگیر و به رژیم وقت ایران تسلیم داده شدند ولی هیچ یک بخاطر زنده ماندن خود را غیر ایرانی معرفی نکردند.

نویسنده و مدیرمسول روزنامه اصلاح شمس الحق آریانفر به نقل از آثار محمد محیط طباطباهی میگوید : " زمانی که سید افغانی یعنی سید جمال الدین افغانی را جسد و پیکرش را از ترکیه انتقال می دادند دولت ایران خواست که جنازه در عراق متوقف شود و در همان زمان ایران از چند دانشمند خود دعوت کرد و در وزارت خارجه آنها را خواست تا اسنادی را در ایرانی بودن سید جمال الدین افغانی ارائه بکنند تا دولت ایران بر او استناد کند و جنازه سید را به ایران انتقال بدهد. از جمله سید محمد تقی بهار، رضا زاده شفق و محمد قزوینی سه دانشمند بزرگ ایرانی، سه

محقق خبر که در فهم و درایت و آگاهی شان هیچ شبه ای وجود ندارد. این سه شخصیت را وزارت خارجه ایران می خواهد و از این ها تقاضا می کند که اگر سید ایرانی است شما اسنادی را ارائه کنید تا به استناد آن مانع انتقال سید به افغانستان شویم، و این ها هیچ سندی نمی دهند و می پذیرند که سید افغانی است و به افغانستان انتقال کند.

*نوشته دکتر محمد عماره - ترجمه عمران موحّد - (خاطرات جمال الدین الافغانی الحسینی، ص 22. چاپ مطبعه علمی، بیروت، سال 1931 میلادی) - گفتنی است، گرد آورنده این خاطرات کسی است به اسم محمدباشا المخزومی که یکی از مریدان و پیروان سید بوده و به دستور شخص وی این خاطرات را تدوین کرده است).

محیط طباطبایی این گفته را ذکر میکند. و بعد می گویند، این دانشمندان آگاهی نداشتند. و دقیقاً آگاه بودند و سید تقریباً هم عصر و هم روزگار آنها بود، آدم هم روزگار خود را و هم عصر خود را که هموطن اش هم باشد به یقین می شناسد. به این اساس فهمیده می شود که به یک دلیل که سید هیچ وقت ایرانی نبوده و گپی دیگری که انگیزه شده برای ایرانی معرفی شدن سید، این است که، گفته می شود یک سید جمال الدین در همدان، بنام سید جمال الدین همدانی از ایران هم بوده است. سیدی که نوشته های هم داشته، گاه در داخل و گاه در خارج نشر می شده، اما آن سید جمال الدین همدانی، غیر از سید جمال الدین افغانی است.....

بعد از آن ناصرالدین شاه به این فکر شد، تا هر قسمی که است خود را از شر سید نجات بدهد. به این اساس یکی از راه های که می توانست سید را دوباره به ایران بیاورد و به چنگ اش بیافتد این بود که سید جمال الدین را ایرانی معرفی کند. و به همین اساس بود که دستور داد به خصوص به اعتماد السلطنه وزیر فرهنگ خود، که برای ایرانی معرفی نمودن سید جمال الدین اقدامات عملی را آغاز کند. از همان زمان بود که سید جمال الدین به عنوان سید همدانی شهرت یافت و وزیر مطبوعات ایران تذکره تابعیت به سید جمال الدین صادر کرد (بدون این که سید جمال آگاه باشد) و پاسپورت برای سید جمال ارائه کرد که امروز در بعضی نوشته ها همان پاسپورت و همان تذکره به عنوان سند موثق برای ایرانی بودن سید جمال الدین ارائه می شود. در حالی که آن اسناد به اساس هدایت شاه ایران، ناصرالدین شاه تهیه شده بود تا سید جمال الدین ایرانی معرفی شود و بعد از آن، این ها بتوانند سید را از کشور های دیگر بخواهند، وقتی که خواستند و به چنگ آوردند می توانند محاکمه بکنند، اعدام کنند و قصاص دیگر. به این اساس می بینیم که بنیاد ایرانی معرفی شدن سید، بنیاد نادرستی بوده و به صورت مشخص واضح است که این اسناد جعلی است...."3

با کمال حرمت و احترام فوق العاده که براه و مکتب حضرت امام جعفر صادق(ع) دارم اگر ناسیونالیسم تنگ نظرانه و شونیزم مذهبی آخوند ها و بعضی نویسندگان وابسته به رژیم ایران را احاطه نکرده، چه ضرورت به افزود کلمه " شیعه " در پسوند نام ایرانی است، اگر ما سنی ها بنویسم حکیم سنائی غزنوی سنی حنفی، مولانا جلال الدین بلخی سنی حنفی، عمر خیام نیشاپوری سنی و ... خوش آیند است، عظمت علمی و فرهنگی حکیم سنائی، حضرت مولانا و دیگران از نبوغ و آثار خلق کرده شان است و یا سنی بودن آنها؟ هیچ منصفی انکار نمی تواند کرد که اکثریت مسلمانان - از جمله اهل سنت- علی بن ابی طالب را به طور خاص و همه اهل بیت را به طور عام، مورد تجلیل و تکریم قرار می دهند و وی را قهرمان بی همتای اسلام محسوب می کنند. آیا توجه نموده اید که هرگز هیچ نویسنده حنفی هم آنها را با افزود پسوند « سنی » معرفی ننموده نمی نماید. ولی این رژیم ایران است که در سه دهه اخیر به اشاعه شونیزم مذهبی و دشمنی جدی و... به همه مذاهب اسلام می تازد، اکثراً در مساجد و مدارس شان تمامی خلفا و اهل بیت رسول اکرم(ص) را دشنام می دهند، مساجد اهل سنت تخریب میشود، نماز عیدین در مساجد شان

قدغن است، به خانقاه ها و اجتماعات فرقه های صوفی حمله نموده و کشته ها بجا میگذارند و صدهای دیگر که متأسفانه عده از اخوند ها و نویسندگان ایرانی به واقعیت ها توجه ندارند و عمداً آنرا وارونه میسازند.

باید افزود که در کشورهای اسلامی، هند و هم اروپا و امریکا به هزاران جلد کتاب درمورد سید طبع گردیده و زهی سعادت که بخشی از کتابخانه پوهنتون الازهر قاهره بنام (الافغانی) مسما است که شامل هزاران جلد کتب درباره آرا و عقاید سید افغان و پیروان او میباشد.

یک نکته قابل توجه میباشد که سید مبارزه سیاسی، از آنجاکه چهره شناخته شده انقلابی ضد استعمار، استبداد، ارتجاع و تعصب و خرافات بوده و هم در دوران او همه ئی این فاکتها تسلط کامل و جابرانه روی کره ارض داشتند بناً سید بار بار از کشورهای مختلف اخراج شده بود و امروز که ما با مبارزات چریکی و مخفی و فعالیت های این سازمان ها آشنا هستیم به این نتیجه میرسیم که سید در پهلوی فعالیت های علنی مطبوعاتی و اشتراک فعال در کنفرانسها و اجتماعات، بخاطر سهم او در سازمان های انقلابی مخفی از نامهای مستعار هم استفاده مینمود: " از زمانیکه سید در پهنه سیاست خاورمیانه، بخصوص در صحنه سیاست ایران هندوستان، عثمانی و مصر ظاهر گردید و میخواست از راه سازمان جهانی فرماسونری " وحدت اسلامی " را در خاورمیانه بوجود آورد روی این اصل با هژده عنوان و شهرت مختلف در ده "لژ" سازمان فرماسونری خاورمیانه ثبت نام کرد، (جمال الدین اسدآبادی، جمال الدین الحسینی رومی، جمال الدین الحسینی طوسی، جمال الدین الحسینی الاستنبولی). 4

" از همین رو در کتاب «هشت بهشت» نوشته دو تن از شاگردان سید، یعنی میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر دو بعد از ترور ناصرالدین شاه، اعدام شدند، عدم خوشبینی سید با ایرانیان را چنین تذکر می دهند: « سید میگفت من از جنس ایرانی ابداً اطمینان ندارم و هیچ ایرانی را شب در منزل خود نمی خوابانم. » " 5

سید جور و جفای بیحد و اندازه از رهبران کشورهای اسلامی چون توفیق پاشا (مصر)، ناصرالدین شاه قاجار (ایران) عبدالحمید عثمانی (ترکیه) دیده، که هیچ یک بقول خود وفا نکردند و درباریان اطراف آنها هم در فساد و خیانت غرق بوده، روحانیون قشری که مبارزات بیدار گرانه سید دکان های آنها را بی رونق ساخته بود دست به تکفیر توطئه، دسیسه و تفتین و فتنه انگیزی میزدند، ولی ملت های تشنه واقعیت ها با عطش فراوان شنونده بیانات و کانفرانس های او بوده، کتب و مقالات او را حفظ میکردند. و بتدریج نهضت های انقلابی نطفه گذاری میشد و هزاران هزار مسلمان آگاه و روشن بین و روشن نگر در خط سید قرار میگرفت زیرا سید بجای مردم جمع کردن و مجلس گرم کردن نیاز نسل جدید، نیاز جامعه انسانی و بصورت مجموع نیاز انسان عصر را آشکار میساخت، سید به حیث یک مجتهد به مفهوم عام ضرورت ساختمان جامعه دموکراتیک، آزاد و پیشرفته را مطرح میکرد. زیرا او درد واقعی ملت های مظلوم را میدانست، بدین لحاظ دوستانش او را به خویش و حتی ملیت های شان منسوب میدانستند.

باید اضافه نمود که در پهلوی اینکه هرگز سید خود را به ایران منصوب نمیداند، و مذهب فکری اش سنی حنفی است چنانکه خود سید در شماره سوم جریده " ضیاء الخافقین" اول اپریل 1892 که نقش آریائی نژاد ها را در راه خدمت به اسلام برجسته مینماید و از امام محمد شاگرد امام ابوحنیفه مشخصاً یاد آوری مینماید، وی به مذهب اشعری و رهبر آن آلیشعری حرمت خاص داشت با آنها به جواب آنانی که مذهب او را می پرسیدند میگفت: " اسلام "، زیرا او به جهان اسلام متعلق بود، نه فرقه ها و حلقه های کوچک.

میر محمد صدیق فرهنگ در رساله (افغانستان در پنج قرن اخیر) با عنوان زشت " معما سید جمال الدین " که نه تنها افغان بودن او را قابل سوال میداند بلکه سطور نه چندان زیبا و توهین آمیز در این باره نوشته، که اعتبار و ارزش آنرا نهایت پائین آورده. بالمقابل خدمات ارزنده استاد کهزاد، غلام محمد غبار، اکادمیسین داکتر جاوید، دکتور آصف مایل، محمد امین خوگیانی، داکتر حکیم طبیبی، داکتر فاروق اعتمادی، پوهاند سید سعد الدین هاشمی، دکتور اکرم عثمان، حبیب الله رفیع، سرمحقق عبدالله بختانی خدمتگار، سید مسعود پوهنیار، پوهاند عبدالحی حبیبی، دکتور روان فرهادی، پژوهشگر، مترجم و نویسنده نهایت فعال فضل الرحمن فاضل، محمد بشیر سخاورد، پرفیسور عبدالله سمندر غوریانی غلام جیلانی اعظمی، مهران موحد، دکتور حلیم تنویر، و ده ها دانش مند دیگر وطن در معرفی سید و شاگردانش فراموش ناشدنی است.

آنچه از هموطنان سید که افتخار شاگردی و مجالست با وی را حاصل نموده بودند عبارتند از: برهان الدین بلخی، سردار غلام محمد طرزی، قاضی عبدالسلام، تلمیذ صوفی، قاضی سعد الدین، ملا عبدالحق، قاضی غلام، ملا عبدالله، ملا محمد عمر، ملا محمود، امیر شیرعلی خان، امیر محمد اعظم خان، شیر دل خان لویناب، کاکا سید احمد لودین و غیره در داخل کشور، محمود طرزی و ... در ترکیه میباشند. ضمناً ملا مشک عالم اندری و ملا نصرالله با آموزش از اندیشه های سید اختلافات نژادی و مذهبی را بین اقوام پشتون و هزاره حل نموده و آنها را در جهت وفاق و وحدت ملی بسیج نمودند.

سید دوران طفولیت را در دره های زیبای کنر سپری نمود بعد از چندی با خانواده خود به کابل در محله مسجد گدري شوربازار نقل مکان نمودند و او مراحل ابتدائی آموزش را از مدرسه مسجد گدري آغاز نمود در دهه سوم این قرن فامیل سید صفدر به فارس هجرت نموده و در بسطام و همدان متوطن شدند جمال الدین در آنجا " بالای تحصیلات مسجد گدري شور بازار عمارت نوی از دانش و علوم را از نزد استادان همدان بنا نهاد". 6

بین سالهای (1855- 1857) جمال افغان به هند، عراق، شام و مکه معظمه سفر کرده و انجمن و جریدهء (ام القری) را تاسیس نمود که این سر آغاز فعالیت انقلابی و مطبوعاتی وی میباشد. در برگشت به وطن نظر به ذکاوت، استعداد عالی و دانشی که داشت برای تدریس فرزندان دوست محمد خان بخصوص محمد اعظم خان منسوب گردید که یازده سال دوام نموده و در زمان مرگ امیر دوست محمد خان، سید با شیر علی خان در هرات بسر می برد، ولی متأسفانه منازعات برادران محمدزائی برای احراز سلطنت باعث شد تا شیرعلی خان در دور اول سلطنت نظرات سید را عملی نتواند و بعد از پنج سال محمد اعظم خان سلطنت را از او گرفت. غلام محمد طرزی در این زمان سید جمال الدین را ملاقات نموده گویا قصیده در وصف او سروده بود، اکادمیسین استاد جاوید مینویسند که " در دیوان چاپی او که بقلم خود شاعر کتابت شده قصیده در ستایش کسی بنام سید جلال الدین است "7، ولی فضل الرحمن فاضل مینویسد که: " اما محمود طرزی، فرزند شاعر و هم برادر نسخه نویس دیوان شعر طرزی افغان، بهتر میداند که شعر در مدح سید جمال الدین است "8

سید قبلاً دو نامه در سپتمبر 1866 به سردار اعظم خان فرستاده بود و در دوره چند ماهه سلطنت او (1868) مناسبات نزدیک با وی داشت بلکه به قول بعضی وزیر کابینه او بود در برگشت شیرعلی خان بر سلطنت دوباره نظریات اصلاحی خویش را بوی تجدید نمود، اما چون اطرافیان امیر را مغرضین تشکیل میداد " موجودیت سید جمال الدین را برای شاه، خطر بزرگی در بقای سلطنت توجیه نمودند. دو تن از گماشتگان انگلیس محمد رفیق لودین مشاور و میرزا محمد

حسن خان دبیرالملک سر منشی به همکاری دیگر طرفداران خود دسیسه نمودند، که گویا سید جمال الدین افغان با اندیشه و افکار خود باعث قیام مردمی علیه شاه می‌گردد و این امر باعث می‌شود که ولیعهدی (عبدالله جان) پسر دلخواه شاه را به خطر مواجه سازد و شاید هم سید روزی جانشین شاه گردد. لذا موجودیت چنین یک شخص ماجراجو بمنفعت دولت نیست سید باید یا زندانی بماند یا به انگلیسها سپرده شود و یا تبعید گردد. " 9

سید بار دیگر نظریاتش را در "طومار طویل" نوشته و به او سپرد و امیر وعده عملی نمودن آنرا برایش داد، انتصاب صدراعظم، تشکیل کابینه مختلط از اقوام کشور، شورای مشورتی، لویه جرگه، نشر اخبار (شمس النهار)، تاسیس ماشین خانه، مکاتب خان زادگان و نظامی شهر سازی شیرپور، و... ادامه این نظریات میباشد. سید بعد از تقدیم نظریاتش کشور را ترک گفت، ضمناً در ایران محمد اعظم خان را نظر به وعده که با شیر علی خان نموده بود ملاقات نکرد.

بر اصل بعضی نظریات سید جریده (کابل) را در دور این دو برادر نشر مینمود، که قبل از نشرات (شمس النهار) میباشد، گر چند از آن نشانی بجا نمانده ولی مایل هروی و عبدالروف بینوا، نشر آنرا را تأیید مینمایند، پس سید افغان بانی مطبوعات و اخبار نویسی (ژورنالیزم) افغانستان هم میباشد. قبل از پایان این مبحث اجازه دهید قسمتی از نوشته دکتور محمد عماره را در رابطه به نسب و مذهب سید افغان عیناً نقل نمایم:

« 3 - آن عده از پژوهشگران و نویسندگانی که معتقد به شیعی بودن سید و خانواده اش هستند می گویند که وی کسی است که علاقه فراوانی به بحث های فلسفی و کلامی از خود نشان می داده است و سال های چندی را سرگرم فراگیری علوم فلسفی بوده و در زمینه منطق و علم کلام تبحر و آگاهی خاصی داشته است. این عده از پژوهشگران و نویسندگان می افزایند که اشتغال به دانش های فلسفی و کلام و منطق در عصر سید جمال تنها در حوزه های علمیه شیعی طرفدارانی داشته است. این در حالی است که محافل علمی و نهادهای آموزشی اهل تسنن، دانشجویان را به تبحر در حدیث و تفسیر و زبان و ادبیات ترغیب می کرده است- جدای از این که به آموزش فقه و اصول آن به دانشجویان می پرداخته است.

در پاسخ به این استدلال باید گفت: پرداختن به علوم فلسفی و منطق و کلام از سده ها پیش، مساله ای آشنا و شناخته شده در نصاب آموزشی مسلمانان بوده است. از نیمه دوم قرن نخست هجری، مسلمانان به دانش های مزبور رغبت نشان می داده اند. در قرن دوم هجری، دانش های یاد شده توانستند در میان مسلمانان جا بیافتند و جایگاه مناسب خود را در محافل علمی مسلمانان پیدا کنند به ویژه پس از آن که جریان ترجمه علوم فلسفی از زبان های دیگر به زبان عربی در عصر مامون عباسی (170-218 هجری- 786-833 میلادی) رواج و رونق خاصی یافت.

این را هم بدانید که معتزلیان که بنیان گذاران و جلو داران علم کلام در میان مسلمانان به حساب می آمدند، پیرو مذهب تشیع نبودند. نیز اکثریت شخصیت های نامور اسلامی در زمینه اندیشه های فلسفی، شیعی نبودند بلکه متعلق به جهان اهل تسنن بودند. حتا پس از سایه افکندن انحطاط بر زندگی مسلمانان و به پستی گراییدن آن ها متعلق به جهان اهل تسنن بودند. حتا پس از سایه افکندن انحطاط بر زندگی مسلمانان و به پستی گراییدن آن ها و عقب گرد کردن علوم عقلی در جهان اسلام به دلیل از هم پاشیدگی ای که مسلمانان در دوره های «ممالک و عثمانی» گرفتار آن گردیدند؛ باز هم مطالعات و پژوهش های فلسفی جذابیت و درخشش خود را در مناطق مختلف دنیای اسلام و در حلقات گوناگون فکری مسلمانان از دست نداد. گفتنی است، آن بخش از تاملات

فلسفی که با تصوف در آمیخت در دوره های انحطاط نسبت به تاملات فلسفی محض، هواخواهان بیشتری داشت. جمال الدین هم به این گونه تاملات فلسفی رغبت و اشتیاق نشان می داد. ما نمی خواهیم در این جا اهتمام و توجه برادران اهل تشیع را به مباحث و مسائل فلسفی کم اهمیت جلوه دهیم و نیز اعتراف می کنیم به این که پیروان مذهب تشیع تا همین اکنون توانسته اند جنبش عقل گرایی در میان مسلمانان را زنده نگه دارند، ولی این را نمی پذیریم که دیگران را بیگانه با مباحث و موضوعات فلسفی معرفی کنیم که اگر این کار را کنیم جفا و بی مهری بزرگی در حق آن ها مرتکب شده ایم.

موقعی که زندگی نامه مفکر اسلامی عبدالرحمان کواکبی (1854-1902 میلادی) را که معاصر سید جمال الدین است مورد مطالعه قرار می دهیم مشاهده می کنیم که ایشان در سال های نخست دوران تحصیل خود دانش هایی همچون منطق و ریاضیات و علوم طبیعی و بسیاری از دانش هایی را که سید جمال به آن ها رغبت نشان می داد؛ فراگرفته بود. هیچ کسی کواکبی را به خاطر فراگیری این دانش ها، شیعه مذهب نه شمرده است.

4- از جمله استدلالات آن عده از دانشمندان و مورخان که جمال الدین را فارسی و ایرانی به حساب می آورند این است که می گویند: وی توجه و اهتمام خود را به جنبش اصلاح گری در ایران گمارده بود و تحولات سیاسی در آن کشور را به دقت زیر نظر داشت. این گروه از دانشمندان و تاریخ نگاران می گویند که سید، کوشش های فراوانی به خرج داد تا ایران را مرکز اصلی «جامعه اسلامی» (ایده ای که تمام فعالیت های فکری و سیاسی سید جمال بر محور آن می چرخید) قرار دهد.

واقعیت آن است که زندگی و اندیشه ها و مبارزات طولانی سید جمال همگی این ادعا را نقض می کنند. در واقع، حرکت «جامعه اسلامی» که سید لوی آن را برافراشته بود، به مثابه جنبشی درخشان و با نشاط بود که می خواست با طرح ایده «جامعه اسلامی» وحدت مسلمانان را تحقق بخشد. مرکز فعالیت این جنبش، در واقع همه جهان اسلام از خاور تا باختر آن بود. چند سالی جمال الدین تلاش هایی را به کار برد تا مسلمانان را پیرامون خلافت عثمانی گرد آورد و از ظرفیت های این خلافت به منظور مقابله با استیلای روز افزون استعمار اروپایی بر کشورهای اسلامی استفاده کند. درست است که سید جمال الدین به ایران، اهتمام و توجه داشت ولی نه به این خاطر که این کشور را مرکز اصلی «جامعه اسلامی» قرار دهد و اسلام در ایران را نمونه ای از اسلام راستین بشمارد و بخواهد طرح های اصلاحی و بیدار گرانه و نو گرایانه خود را در آن کشور پیاده کند. توجه ایشان به ایران فقط به این انگیزه بود که ایران نماینده اندیشه شیعی در جهان اسلام به حساب می آمد و وی به این گمان بود که نزدیکی ایران با جهان تسنن به معنای متحد و یکپارچه شدن دو گروه فکری بزرگ در جهان اسلام است و این کار باعث می شود که جنبشی نیرومند در میان مسلمانان راه اندازی شود که آن ها را از عقب ماندگی و جمود و تحجر و سنگ شدگی برهاند و به مرحله خیزش و آزادی و پیشرفت و ترقی برساند. فی الواقع، جمال الدین خیال آن را در سر می پروراند که یکی از کشورهای اسلامی را به جنبش اصلاحی خود جذب کند تا آن کشور نمونه ای شود که سایر کشورهای اسلامی از آن پیروی کنند و بدین گونه راه مسلمانان به سوی پیشرفت و اصلاح و نوسازی باز شود. آن گونه که امام محمد عبده می گوید: «هدف سیاسی جمال الدین این بود که یکی از دولت های اسلامی را وادار به پذیرش پروژه اصلاح گرانه خود بسازد تا بدین گونه این دولت نیرومند شود و بتواند شئون خود را به خوبی مدیریت کند. این دولت، نمونه ای شود که دولت های اسلامی دیگر از آن تبعیت کنند و بدین گونه، امت اسلامی همانند ملت های پیشرفته دنیا

عزت خود را بازیابد و دولت های اسلامی همچون دیگر دولت ها به نیرومند دست یابند... (الاعمال الکامله للامام محمد عبده، ج 2، ص 352).

این که جمال الدین می خواست با طرح ایده «جامعه اسلامی» وحدت اسلامی را محقق گرداند بخشی از حقیقت است چرا که بخش دیگر حقیقت آن است که دولتی که جمال الدین تلاش کرد تا نمونه قابل پیروی برای دیگر دولت های اسلامی شود همانا دولت مصر بود. این که ایشان، مصر را برای تحقق آرمان «جامعه اسلامی» برگزید اسباب و دلایل عینی دارد که خودش در نوشته هایی که از خود به جا گذاشته از این انگیزه ها و دلایل، سخن گفته است.

از جمله مسائلی که در تاریخ زندگانی سید جمال، محرز و مسلم است این است که سال های اقامت وی در مصر (1871-1879 میلادی) مثمر ترین و پر بازده ترین سال در زندگی مبارزاتی وی بوده است. در همین سال ها بود که ارزشمند ترین و سودمند ترین کارها را - خواه در زمینه اندیشه گری یا در عرصه فعالیت های سیاسی یا در زمینه پرورش شخصیت ها و ایجاد و سازمان دهی جریان های سیاسی- به انجام رساند. انگیزه افغانی در انتخاب کشور مصر به عنوان مرکز فعالیت های فکری و سیاسی خود این بود که وی گمان می کرد که مصر، مستعد ترین کشور برای پذیرش اندیشه های وی هست چرا که کشور مصر دارای پیشینه تمدنی ریشه دار است و نیز پتانسیل های سیاسی و اقتصادی و انسانی آن به مراتب نسبت به بسیاری از کشورهای دیگر بیشتر است.

این هم هست که این کشور پیشگام ترین کشور در زمینه طرح مباحث ناسیونالیستی هست که کشورهای منطقه به پیروی از آن این مباحث را طرح کردند. کسی که نوشته های سید جمال را بخواند به روشنی به این دریافت می رسد که کشور مصر یگانه کشوری بود که ایشان امید خود را به آن بسته بود و آرزوی آن را داشت که این کشور روزی به مرکز رهبری رنسانس سرزمین های شرقی مبدل شود. سید جمال همان کسی است که راجع به مصر می گوید: «هر گاه کسی به احوال و اوضاع مصر نگاهی بیفکند در خواهد یافت که پایتخت این کشور لا جرم روزی - در آینده دور یا نزدیک- مرکز تمدن بزرگ ترین کشور شرقی خواهد گردید. احتمالاً تحقق این امر چیزی است که مردم کشورهای همسایه مصر سخت به دنبال آن هستند. هر گاه مردم این کشورها به مشکل بزرگ و گرفتاری چاره ناپذیری مواجه شوند، تنها منبع امید شان مصر است...» (الخطرات، ص 278). سید جمال، خیزش مصر در زمان زمامداری محمد علی باشا (1805-1848 میلادی) را این گونه توصیف می کند: «این کشور به مرحله تازه ای از مرحله های مدنیت و ترقی پا گذاشته است و نظام حکومت داری مدرن در آن شکل گرفته و در این زمینه از همه کشورهای خاور زمین بدون استثنا پیشی گرفته است...» (همان منبع، ص 130). نیز ایشان می گوید: «کشور مصر دروازه حرمین است... و مسائل مصر از مهم ترین مسائل در خاور زمین است... کشور مصر دوست داشتنی ترین کشور در نزد من است...» (همان منبع، ص 89).

روی این حساب، کشور مصر- و نه کشور ایران- کشوری بوده که جمال الدین تلاش داشته تا آن را مرکز «جامعه اسلامی» و نمونه ای برای تحقق آرمان ها و اهداف مبارزاتی خود بسازد. توجه ویژه سید جمال الدین به مصر نه به خاطر انگیزه های مذهبی بود بلکه ایشان به اندیشه بود که کشور مصر به دلیل شایستگی های تمدنی اش- علاوه بر دلایل سیاسی- صلاحیت بر عهده گرفتن نقش رهبری کننده در زمینه رنسانس اسلامی را دارد و به آسانی می تواند به مرکز و قلب و مغز و رهبری بیداری شرق و خیزش دو باره مسلمانان را مبدل شود. و از همین جا می توان معنای سخنی را که امام محمد عبده بر زبان آورده و شیخ محمد رشید رضا آن را نقل کرده

دریافت، آن جا که رشید رضا می گوید: «از استاد امام محمد عبده شنیدم که می گفت: سید جمال الدین کار قابل واقعی و قابل توجهی انجام نداد مگر در سرزمین مصر!» (تاریخ الاستاذ الامام، ج 1، ص 79. چاپ قاهره، سال 1931).*

پژوهشگر، محقق و جمال الدین شناس فرزانه کشورما فضل الرحمن فاضل در اثر نهایت تحقیقی شان (سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر) تمامی ادعا ها و اسناد سازی جعلی مرزا لطف الله خان (خواهرزاده دروغین سید افغان) و پسرش و هم تحریف و تصرفها و دستکاری های استاد خسرو شاهی را به رویت اسناد، تدقیقی و تحقیقی رد نموده و آنرا تصرفها خجالت آور میداند اصلیت افغان بودن وی را ثبوت نموده اند. خوانند عزیز یکبار با مراجعه به این اثر ارزشمند در میابند که یک عده ایرانی ها تا چه حد جعل کاری و تحریف نموده حتی اسناد تاریخی را با تصرفها و حذف بخشهای از آن در خور خوانندگان میدهند. 10

* از جوان نهایت فرزانه، مستعد و با پشت کار مترجم اثر دکتور عماره، مهران موحد که ما و شما را در روشنائی قسمتی از مطالب قراردادده است باید ممنون و مشکور بود، موفقیت های بیشتر شان را آرزو مندیم. یاد آور شویم که دکتور محمد عماره متولد (8 دسمبر 1931) در مصر، بیش از صد کتاب تألیف و تحقیق کرده است، این ها افزون بر تعداد مطالب و مقالاتی است که وی در مجلات و روزنامه ها منتشر کرده است.



دکتور محمد عماره

علاقه و شیفتگی رشید رضا به نشر روز نامه و نشریات اصلاح گرانه مذهبی از زمانی آغاز شد که او با نشریه عروة الوثقی سید جمال الدین افغانی آشنا شد.. او این رویداد را با زبان خویش چنین بیان کرده است: " تمام آمال و آرزوهایم پیش از مطالعه عروة الوثقی، تلاش برای ترویج عقاید اسلام بود. اما پس از آن راه جدیدی را کشف کرده بودم ، تلاش برای احیاء اتحاد و یکپارچگی جامعه اسلام. وظیفه تازه من، هدایت مسلمین به طرق پیشرفت و توسعه تمدن غربی با تکیه بر ایمان اسلامی بود

مآخذ

- 1 - (الأعمال الكاملة للإمام محمد عبده. تحقيق : دكتور محمد عماره، ج2، ص 344، 345. چاپ بیروت، سال 1972 میلادی). نیز نگاه کنید: جمال الدین الافغانی، تألیف امام سید محسن امین، بدون تاریخ و مکان چاپ.)
- 2 - پوهاند عبدالحی حبیبی - نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی - حوت 1385 مطبعه فیصل ص 8.
- 3 - مصاحبه متصدی رادیو پیام زنان با شمس الحق آریانفر.
- 4 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ش پاورقی صفحه 44
- 5 - فضل الرحمن فاضل - ایران و « ایرانی » از دیدگاه سید جمال الدین افغانی - به نقل از رهبران مشروطه، تألیف ابراهیم صفائی، صفحه 31، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، سال 1362 خورشیدی، تهران. به نقل از صفحه (با) کتاب «هشت بهشت»
- 6 - دکتور عبدالحکیم طبیبی - افکار و تلاشهای سیدجمال الدین - شماره 31 اپریل و می 1993 مجله آئینه افغانستان.
- 7 - اکادمیسین دکتور عبدالاحمد جاوید - اوستا - شورای فرهنگی سویدن 1999 ص 125 .
- 8 - فضل الرحمن فاضل - ایران و « ایرانی » از دیدگاه سید جمال الدین افغانی - مقاله منشره در سایت انترنتی.
- 9 - دکتور حلیم تنویر - تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000 ص 7.
- 10 - فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدار گر عصر - 28 اسد 1368 انتشارات آزادی.

در ادامه بازجویی، میرزا رضا کرمانی قاتل ناصر الدین شاه قاجار از موقعیت سید جمال الدین افغان در اسلامبول و به خصوص نزد سلطان عثمانی سخن گفته که : " در آن روزی که سلطان او را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که توی دریاچه باغش کار می کند، نشسته، صورت سید را بوسید. و در آنجا بعضی صحبت ها کردند. سید تعهد کرد عن القریب، تمام دول اسلامیة را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیر المؤمنین کل مسلمین قرار بدهد. این بود که به تمام علمای شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه را باز کرد، به وعده و نوید و استدلالات عقلیه، بر آن ها مدلل کرد که ملل اسلامیة، اگر متحد بشوند، تمام دول روی زمین نمی توانند به آنها دست یابند. اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند

سید افغان در ترکیه و مصر

سید از طریق هند به مصر رفت ولی اقامت او بیش از یک نیم ماه دوام ننمود، از آنجا به ترکیه آمد و در قسطنطنیه از جانب دانشمندان علما و مقامات دولتی به گرمی استقبال شد " شش ماه بعد از ورود بنا به دانش اش به عضویت اکادمی یعنی انجمن (دانش) ترکیه انتخاب

د پانو شمیره: له 10 تر 102

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

شد. در 1870 بنا به دعوت تحسین افندی خطابه در دارالفنون اسلامبول برای محصلان ایراد نمود. او درباره اقسام صنایع سخن زد و از معارف توده‌ئی حمایت کرد. شیخ الاسلام حسن فهمی افندی که متصدی اوقاف عثمانی بود از روی حسادت افغانی را به این نکته متهم ساخت که گفته است " خبر دادن از آینده و یا غیب گوئی جزء صنایع محسوب می شود" بناء سید را متهم ساخت که نبوت و صنعت را یکی میداند و به واعظان مساجد اشارت کرد که به منابر از این گفته سید جمال الدین نکوهش کنند". 1

این تحریکات تا حدی بود که تجدد گراهی او را نوعی ارتداد دانستند، چنانچه در طول سده ها با این شلاق ابوعلی سینا، البیرونی، منصور حلاج، محمد ذکریا رازی، عمر خیام و هزاران عالم و دانشمند دیگر را بشمول سید افغان و شاگردان او چه عبدو، کواکبی، رشید رضا با همین شلاق کوبیدند، آیا همینها نبودند و نیستند که نهضت دوم مشروطیت، محمود طرزی، امان الله خان را ملحد، دهری و... ضربه زدند؟

سید در کنفرانس استانبول چنین گفته بود: " زندگی و معیشت انسانی به اندام یک موجود زنده شباهت دارد که نیازها و ضعفها هر کدام به منزله اعضای آن محسوب میشوند حکومت به مثابه مغز آن است، صنعت بازوی آنست، زراعت کبد و جگر آنست و.... اما بدن و جسم با روح زنده است، و روح زندگی انسانی « نبوت » و « حکمت » است " .

در اثر تحریکات روحانیون، حکومت ترکیه از سید درخواست نمود برای مدتی آن کشور را ترک نماید . بنا عاً طی سالهای (1871 - 1879) سید افغان در مصر اقامت نمود و با علما، نویسندگان و اخبار نویسان، ارتباط وسیع داشت محمد احمد مهدی سودانی، ادیب اسحاق، ابراهیم لقانی، سعد زغول، ابراهیم هلباوی، محمود سامی بارودی، ابراهیم المویلجی، سلیم غنحوری، یعقوب صنوع ، قاسم امین، محمد مویلجی، احمد عربی پاشا، محمد عبده، شکیب ارسلان و دیگران بوی پیوند عمیق و حرمت بی پایان داشتند، سید در بسیار موارد از آنها انتقاد مینمود، چنانچه محمد عبده مینویسد: " سید با هیچ عالمی مباحثه نکرد مگر اینکه او را ملامت کرد، زیرا در معارضه مالک قوت حجت قادر به حل اسرار و رموز هر نوع مطالب علمی و فلسفی، دینی و اجتماعی بود و خداوند (ج) منتهای دانش و ذکاوت انسانی را به او اعطا کرده بود". 2

سید افتخار تدریس در دانشگاه الازهر را حاصل نمود، در این مقام بزرگ علمی به تدریس فلسفه و علوم با توضیح مهمترین مسایل در قبال مسلمین بخصوص آزادی سیاسی، وحدت و اتحاد آنها میپرداخت. احمد امین یکی از شاگردان سید در مصر مینویسد:

" مردی بود شور انگیز و انقلاب آفرین و هیجان بخش در مطالبه حقوق محرومان هر کجا که میرفت شعله بر می افروخت، افکاری را به میان میآورد و خواستهای پیشکش به مردم مینمود که باعث اضطراب و بر آشفتهگی حکومت میگردد". 3

نویسنده دیگری میگوید: " شعلهء را که صد سال پیش سید جمال الدین افغانی در مصر افروخت، تا کنون خاموش نگردیده، و هنوز هم یاد و بود او وفادار است او پر ثمر ترین دوران زندگی و شعور ملی خود را، و درخشان ترین روزگار پر عظمت مبارزات خویش را بخاطر ما بپایان رسانید، متفکرین ما را رهبری کرد. او پدر روحی و محرک نیرومند رستاخیز و احیای مجدد مسلمانان بشمار میرود" 4

محیط طباطبائی می نویسد: " در طول سالهای (1288 تا 1290) نفوذ فکری سید در طبقه جوان مصر و عرب به درجه ای رسید که او را بفکر دوام توقف و استفاده اجتماعی و سیاسی بیشتر از موقعیت افکند. در جنگ روس و عثمانی و جنگ افغان و انگلیس (21 نوامبر 1878)

مرجع فکری مردم شد... با وجود لطمه های که در کابل، بمبی و اسلامبول خورده بود حلقه درسی حقوق خوانده های مصری منتخبی را روی کار آورد تا اصحاب خود را در همه کارها وارد نماید و خود در ظاهر از صحنه برکنار باشد، اما در باطن سر رشته کارها را بدست گیرد. در جز فعالیت های مطبوعاتی و فرهنگی در صدد برآمد از تشکیلاتی فراماسونی مصر که زبده رجال سیاست و حقوق بومی و مهاجر را در مصر شامل میشد برای استفاده از نقشه های سیاسی آینده استفاده بکند. "5

بقول استاد هاشمی (فرماسونری) انجمن آزادیخواهان سه صد عضو داشت و مقالاتی علیه بریتانیان پخش و نشر و قیام آزادی بخش ملی را دعوت مینمودند: "سید جمال الدین ادعا میکرد که منظور از تشکیل انجمن وطنی در مصر عبارت از:

1) ایجاد اتحاد و روح صمیمیت بین ملل و قبایل اسلامی .
2) کم کردن نفوذ علمای سود جو، که بواسطه اعمال نامشروع خود اسباب ذلت مسلمین را در دنیا فراهم کرده اند. "6

(انجمن وطنی) در ارتش مصر شعبه را تشکیل دادند تا به عنوان جهاد برای آزادی مصر اقدام نمایند. این تشکل جرایدی را بنام "محروسه" (1877) و "مرآة الشرق" نشر مینمودند. چون زندگی سید افغان با علم، فرهنگ و مطبوعات خلط است در پهلوی تدریس در الازهر، مجالس و کنفرانسها، مقالات و مصاحبه ها، بیاد از وطن و خدمت به مردم آن رساله ها، جاودانی "تتمته البیان فی تاریخ الافغان" را بر رشته تحریر در آورده (1878)، در فصل اول کتاب وجه تسمیه افغان، در فصل دوم نسب افغانها، فصل سوم "فی ابتداء سلطنتهم" نام داشته که از دوره شاه حسین صفوی، قیام مردمی به رهبری میرویس خان هوتک و سپس دوره فرزندان وی به تفصیل نوشته است سپس جنگهای برادران وزیر فتح خان، سلطنت دوست محمد خان، جنگ اول افغان و انگلیس و جنگهای میان فرزندان او یاد میکند، فصل سوم را با اشاره به مقدمات جنگ دوم افغان و انگلیس پایان میدهد، فصل چهارم به اقوام ساکن در افغانستان و در خاتمه پیداوار و معادن آن مختصر اشاره نموده است، بدین گونه سید جمال الدین افغان اولین مورخ مستند تاریخ قرن نوزدهم افغانستان میتواند باشد. این مجموعه غنی را بعداً محمد امین خوگیا نی مدیر مسئول (اتحاد مشرقی) دوره امانیه به دري ترجمه و در عین زمان کتاب حیات سید جمال الدین که بخش اول (تاریخ افغان) را در (1318 ش - 1939 م) در کابل طبع نموده بود. نسخه (تتمته البیان) که به امیر عبدالرحمن خان اهدا شده بود در سال 1997 جناب فضل الرحمن فاضل از قاهره خریداری نموده بود.

در سال (1882) حزب "مصر جوان" که اساس مبارزه شان را مجادله علیه رژیم توتالیتار و وابسته تشکیل میداد - و مظهر اراده سید جمال الدین افغان بود - قیام "عرابی پاشا" را سازمان دادند، فقید جمال عبدالناصر رئیس جمهور سابق مصر در سفر شان به افغانستان و ملاقات با سفرای افغانی در کشورش گفته بود که انقلاب مصر نتیجه مستقیم افکار و اندیشه های سید افغان بوده و در رشد روحیه آزادی خواهی آن کشور حریت خواهی های اعلیحضرت امان الله خان نقش داشت.*

سید در آغاز اقامت در مصر مورد توجه (ریاض پاشا) وزیر مصر قرار گرفته "وزیر مو صوف شیفته استعداد و نبوغ او گردید و ماهانه هزار پیاستر (پول رایج مصری) بنام مساعدت از حکومت مصر برایش مقرر نمود. "7

شکيب ارسلان دانشمند بزرگ مصر هميشه دستان سيد را ميبوسيد و به چشم مي ماليد که اين حرکت نه تنها شاگردان و پيروان او را متحير ساخته بود بلکه موضوع به مطبوعات مطرح شد و ارسلان در پاسخ گفت: "دست علم و گنجينه معرفت را بوسه زده است و احترام نموده" وى در رساله (حاضر العالم الاسلامي) خويش درمورد نوشته "سيد جمال الدين فيلسوف اسلامي سر دسته اعلام، ستاره سعادتى که خداوند او را در افق خاور پس از شبهاي دراز و تاريخ نمايان ساخت..." 8

محمد عماره مينويسد که: "اين مرد مسلماً يک ريفورميست نيست بلکه در واقعيت انقلابي است که در نهايت خواهان علوم سياسي مدرن و جديد ميباشد."

محمد عبود در رابطه به مکتب فکري سيد عقیده دارد که: "مکتب فکري اين مرد «افغانی» کاملاً صاف و سچ بود او هيچگاه يک مقلد مکتب (مقلدين) نبوده بلکه ترجمان درست و صحيح اندیشه و مکتب صوفي (تصوف) مي باشد." 9 او در جای ديگر گفت: "اما هدف سياسي سيد که تمامی افکارش را به خود جلب کرده بود و تمامی زندگيش را در آنراه صرف کرد و آن همه رنج و سستی در آن راه کشيد، عبارت بود از اينکه دولتهای اسلامي را از ناتواني بدر آورد، و آنها را وادار به اصلاح امور شان کند، تا در نهايت امت اسلام همپايه و همتای ملل پيشرفته و قدرتمند شود، و دولت آن در کنار دولتهای توانا و شرقي قرارگيرد، و اسلام در جايگاه حقيقي و شايسته اش بنشيند، و اين دين پاک به عظمتی در خور دست يابد."

«البیان فی الانجلیز و الافغان» در حقيقت مقاله ای از سيد در 18 صفحه می باشد که تاريخ گذشته انگلیسها را بيان داشته، و دلایل مخالفت آنها را با ديگر ملل اروپا ذکر میکند. درين مجموعه ميخوانيم که: "انگليس هميشه منافع خويش را، در دوستی ها و دشمنی هایش، مد نظر داشته است و از وسايل دست داشته اش همواره در هجوم بر ملت ها و کشور های ديگر بهره برده است کسی که به تاريخ گذشته مراجعه نمايد، به اين قناعت می رسد که انگليس به اندازه سر موی هم از پيروی سياستهای ثابتش جهت رسيدن به اهدافش، در شرق و غرب و جهان قديم و جديد، تخطی نکرده است..." 10

در اين زمان دوستان سيد تنها به مقالات او در جريده الاهرام اکتفا نکردند بلکه با نشر جرايدی چون (مصر، التجارة و الشرق) به پخش اندیشه های وی پرداختند. فعاليتهاي سيد برای دربار و درباريان خوش آيند نيست زيرا حق و حقيقت را عيان می ساخت در حالی که ايشان عمداً آنرا کتمان مينمودند و شاه جديد (توفيق پاشا) با آنکه از پيروان سابق سيد است از ترس اينکه اعمال نا مطلوب او مورد انتقاد قرار نگرفته و باعث سقوط سلطنت او نگردد حکم توقيف و اخراج سيد را داد و پوليس رژيم شب هنگام ويرا از يکی از جاده های قاهره اختطاف و جبراً به کشتی نشانده و محبوس نمودند و بعد دوباره به هند فرستادند.

* اعليحضرت امان الله خان در جريان سفر به مصر و بازديد از يک مکتب ابتدائی از پسری خورد سالی پرسيد که پول مصري دارد او از جيبش سکه های مصري با نقش نيم تنه شاه انگليس را برایش نشان داد، اعليحضرت ما بوی پول افغانی را تحفه داد و فرمود که اين پول وطن ماست

که در آن عکس پادشاه خود ما حک شده است چون وطن ما آزادی داشته و مستقل است، آن طفل خورد سال همین جمال عبدالناصر بود.

مآخذ:

- 1 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ش - ص 56
- 2 - دکتور عبدالحکیم طبیبی - افکار و تلاشهای سید جمال الدین - شماره 31 اپریل و می 1993 مجله آئینه افغانستان.
- 3 - الافغانی (مقاله) اخرالساعه (مجله عربی) هنر عکاس، شماره پنجم 1979 ص 30 (حلیم تنویر - تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان ،شورای فرهنگی افغانستان هالند)
- 4 - عین مآخذ.
- 5 - محمد محیط طباطبائی - سید جمال الدین و بیداری مشرق زمین - دفتر فرهنگ اسلامی چاپ اول 1370 تهران (تنویر)
- 6 - پوهاند هاشمی پاورقی ص 50
- 7 - عین مآخذ ص 49
- 8 - دکتور عبدالحکیم طبیبی
- 9 - Tariq RAMAD. Aux Sources du Renouveau Musulman 1998 France (طارق رمضان - منشأ متجددین مسلمان - چاپ فرانسه) .
- 10- فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر - انتشارات آزادی چاپ اول 28 اسد 1386 صفحات 72 - 74



د پانو شمیره: له 14 تر 102

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

جمال افغان در هند

در نیم قاره هند در ابتدا در کراچی، بعداً بمبئی و سرانجام حیدر آباد دکن متوطن شد. وی در آنجا رساله (رد ناتوریالیزم) یا (رد علی الدهرین) را نوشت این رساله عنوان اصلی آن «حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان» میباشند که سید آنرا به پاسخ مولانا محمد واصل نوشته و در دسمبر 1880 نگاشته و طبع شد و بعداً چند بار تجدید چاپ شد، ترجمه این اثر به زبان پشتو، برای نخستین بار توسط آقای میر سعید بریمین در سال 1344 ش یعنی هشتاد و چهار سال بعد از نشر اول آن در کابل اقبال نشر یافت. (A.G.GILCHON) نویسنده فرانسوی در سال 1942 آنرا ترجمه و در پاریس طبع نمود، که محمد عبده در مقدمه آن سوانح سید را نوشته بود. در این اواخر به کوشش نویسنده، مترجم و دیپلمات فرزانه کشور ما فضل الرحمن فاضل «حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان» از روی نسخه طبع شده سال 1300 ق در هند، از طریق بخش فرهنگی سفارت افغانستان در قاهره تجدید چاپ شده است دوستداران با تماس با ایشان آنرا بدست آورده میتوانند. سید در آن رساله مینویسد: "دین بر انسان وقار و عظمت داده پشتیبان و سرمایه ملتها و عامل خوشبختی و چرخ دهنده آنها است." 1

سید در این شهر با سر سید احمد خان رئیس پوهنتون علیگر (1817 - 1898) آشنا شد وی متکی برین نظر بود که مسلمین هند اولاً به علوم جدید آشنا شوند و نباید قبل از آن به سیاست بپردازند چنانچه جواهر لعل نهرو نوشته: "او میدید که فقدان آموزش و مخصوصاً آموزش و تعلیمات جدید به مسلمانان آسیب زیاد رسانیده و موجب عقب افتادگی ایشان شده است به این جهت احساس میکرد که باید مسلمانان را معتقد سازد که پیش از پرداختن به امور سیاسی آموزش جدید را بپذیرند و نیروی خود شان را برای قبول آن و پیشرفت در آن راه متمرکز سازند." 2

سید در مجله (معلم شفیق) بر ضد این نظریه مقالاتی نوشت. او با این نظر سید احمد خان جداً مخالف بود که مسلمانان را مانع مبارزه سیاسی میشد، پژوهشگر دیگری مینویسد: "افکار تجد گرائی سید احمد خان با آنکه با افکار سید افغان در زمینه های مبارزه با خرافات و ضرورت فرا گرفتن علوم غربی با هم مشابهت داشت ولی رنگ استعماری بخود گرفت." 3 جمال افغانی بعداً در جریده (عروة الوثقی) چنین نوشت: "بزرگترین مبلغ مسلک نیچریه یکی از مسلمانان قدیم هند بنام "احمد خان بهادر" است این شخص از کسانی است که بخاطر بهره ناچیز و بی مقدار کمر به مساعدت انگلیسها بسته است." 4

در حیدر آباد سید افغان مجله (معلم شفیق) را تاسیس و مقالات دری آنرا مینوشت مانند: (فوائد جراید - تعلیم و تربیه - اسباب حقیقی خوشی و شفا انسان - فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت - مفاد فلسفه و مطالب دیگر "سید در ضمن به جراید (سید الاخبار) و (مفرح القلوب) هم مقالات میفرستاد.

در کنفرانسی به ارتباط (تعلیم و تربیه) گفته بودند: "مردمی که فلسفی فکر میکنند، با اینکه سیانس و علوم را ندانند، آمادگی آموزش علوم و سیانس را دارا میباشند مانند مسلمانان اولیه با اینکه به سیانس آشنائی نداشتند، با آموزش در متن عقیده اسلامی دارای افکار فلسفی شدند. بطور مثال عرب جاهلیت که در وحشت قرار داشت و صرفاً با شعر و شاعری آشنا بودند در موجودیت پیغمبر (ص) به کتاب و نوشتن (قرآن) آموزش یافتند و در این کتاب به خدای واحد و یگانه (ج) آشنا شده و از لابلای آیات قرآنی مطالب جدید آموختند، در حالیکه قبل از اسلام

مردم تاریک بین، تاریک اندیش و نابینا بودند و در این پراگندگی معتقد به هیچ چیز نبوده، پیغمبر آنها را در روشنائی سیانس و فلسفه قرار داده و در این مسیر تشویق نمود. قرآن اولین کتاب فلسفی مسلمین است که همه چیز را میآموزد، که این آموزش تا نهایت دوام داشته در هر حرف و جمله آن رمز و معما نهفته است که تمام محققین جهان روز صدها هزار آنرا مطالعه و سراغ نمایند با آنهم پایان ندارد.

انهای که منع از علوم و معارف مینمایند و به زعم خود صیانت دین اسلام را مینمایند آنها در حقیقت دشمن دیانت اسلام هستند. در حالیکه نزدیک ترین دین ها به علوم و معارف دیانت اسلام است و هیچ منافاتی در میان علوم و معارف و اساسات دیانت اسلام نیست. چکیده ای این بیانیه را بعداً مطالعه خواهید نمود.

از نگاه سید و شاگردانش، خداوند دانای مطلق است و «علم هم مانند شعله ای از نور خداوند است، و همان گونه که نور آشکار کننده و تولید کننده حرارت و قوت است، علم نیز روشنگر خیر و بر ملا کننده شر است، هر گاه مردم در جهل و گمراهی به سر برند، به راحتی در دام استبداد گران گرفتار می شوند. استبداد گران از نور علم گریزان اند، چرا که دانش و آگاهی، مردم را با هدف ها و عملکرد های مستبدان آشنا می کند و پرده از حیل ه ها، فریب کاری ها و ستمگری های آنان بر می دارد.

استبداد گران از دانش و علم بیم دارند که موجب آگاهی و رهایی مردم شود. آنان به تعبیر کواکبی از «علوم لغت» و «زبان آوری» مادام که در پس آن دلیری نباشد و پرچم مقاومت به اهتزاز در نیاورد، بیم به خود راه نمی دهند. فرمانروایان مستبد از علوم دینی که «معاش» را و می نهد و گمراهانه به «معاد» می پردازد تا «ابلهی را بر انگیزد» هراسی ندارند، زیرا قلب علوم دینی و فرو کاستن آنها به بازی با کلمات و مسخ حقیقت و باطن دین و تقلیل آن به ظواهر ملال انگیز و خواب آور، امدادگر مستبد در جفا کاری و ستمگری خواهد بود.

استبداد گران، بر انگیزندگان بلاهت و «بُلهوسان علم» را که «در علم دین مهارتی یافته، در میان عوام شهرتی حاصل نمایند»، در تأیید کارهای خویش به خدمت می گیرند و با افکندن نو اله ای در پیش آنان، «دهان شان را به لقمه ای چند از ریزه های خوان استبداد» فرو می بندند. کواکبی در برابر دانش های افیونی، از «علوم زندگانی» مانند «حکمت نظری، فلسفه عقلی، حقوق امم، سیاست مدنی، تاریخ مفصل، خطابه ادبیه و غیر اینها» یاد می کند. این دانش ها، «ابره های جهل را بردارد و آفتاب درخشان طالع نماید، تا سرها از حرارت بسوزد» 5

استبداد گران با دانش و دانشمندان به دشمنی و کینه توزی رفتار می کنند، هم از جهت نتایج و آثار و هم به خاطر نفس دانش؛ زیرا مستبد، افراد برتر از خود را تحمل نمی کند، چرا که فرومایگی خویش را به یاد می آورد و در می یابد که «علم را سلطنتی قوی تر از همه سلطنت ها می باشد». از این رو است که میان استبداد و دانش، جنگ دایمی در میان خواهد بود. سید و ره روانش با تکیه به آیات قرآن، اهمیت فراوانی برای کتاب و نوشتن و آگاهی مردم قائل بودند.

با توجه به جملات بالا که از مکتب سید افغان است، دکان داران دین توجه کنند بخصوص انهای که از آغاز قرن بیست در دوره امانیه، بر علیه آن نهضت اقدام نمودند، در تحریک ملای لنگ، کلکانی و شینوار دست داشتند و در دوره سلطنت نادر خان و صدارت برادرش هاشم خان بر جنایات ایشان مهر سکوت بر لب زدند و حتی شریک آنها شدند و تبلیغ نمودند که مکتب اولاد تان را کافر میسازد، امروز در دولت سهیم هستند و روزی که یک لقمه کمتر برایشان رسید اخطار میدهند که «پدر کس مجاهدین را به حاشیه رانده نمی تواند». روزی محمد داود خان صدراعظم

وقت در فاکولته حقوق به محصلین با اشاره دست گفت « آنها مانع کارهای ما میشوند؟ » و اشاره او بسوی قلعه جواد بود و اینکه آن ها کی ها هستند و چه نوع موانع خلق میکردند؟ امروز الظهر من الشمس است.

حجت الاسلام امام غزالی (رح) در رساله « المنقذ من الضلال » (به معنی نجات دهنده از گمراهی) میگویند که : " هر کسی که بگوید اسلام یک دین مخالف سیانس، هندسه و فلسفه میباشد حقیقت را جعل و تحریف مینماید و صدمه ای را که اسلام از دوستان نادان خود میبیند. بیشتر از آنانی است که به آن عقیده ندارند. سیانس و فلسفه یک حقیقت واضح و آشکارا است که نمیتوان آنرا رد کرد و کسیکه میگوید که : دین و مذهب، سیانس و فلسفه را نمی پذیرد، خودش دین خود را قبول ندارد".

سید افغان میگفت: باید عمل و حرکت نمائیم. در ادامه سوال نمود: چرا یکبار بهر طرف نگاه نمی کنید ؟ چرا همیشه روی بستر خود میباشید ؟ چرا یکبار به این مطالب دقت نمی نمائید که به چه دلیل می باشد؟ و در عوض آن هیچ تلاشی برای آموزش نمی نمائید؟ غریبی، فقر، بینوائی و گم شدن مسلمانی، آیا این تراژیدی پایانی دارد ؟ آیا راهی است که این ملت بیدار شوند؟... " 6

انگلیسها (سالار جنگ) حاکم حیدرآباد را مجبور ساختند تا جمال افغان را از آن شهر اخراج و مجله او را مصادره کند. سید مجبوراً از آنجا به کلکته آمد، این مبارز سترگ و انقلابی پر خروش و عاشق به مردم، آزادی و ارتقا و پیشرفت آنها، جوانان و انقلابیون آنجا را هم بدور خویش جمع نمود او در جریان تبعید ها و اخراج های پیهم به این متیقن شد که رژیم های مفسد از وی که سلاحی جز اندیشه علمی، قلم و زبان فصیح ندارد تا چه حد هراس دارند و اندیشه های او چگونه منافع آنها را در خطر میاندازد چنانچه پروفیسور براون مولف تاریخ ایران که معاصر با سید افغان میباشد میگوید : "این شخص یک عشق خالصانه و پرشور برای اسلام داشت که انحطاط آنرا خود حس کرده بود. تحت اللفظ و بدون مبالغه پادشاهان را روی تخت خود شان به لرزه درآورد و نقشه های دول اروپائی را که تهیه شده بود بهم زد و قوت های غیر معلوم را بکار انداخت". 7

سید در هند از هندو و مسلمان دعوت به وحدت نمود تا برای بیداری و آزادی هند مبارزه نمایند او در نوامبر 1882 در البرت هال کلکته بیانیه جامع در این ارتباط ایراد نمود. سید بدین گونه ناسیونالیسم غیر مذهبی ایجاد مینمود تا با داشتن این روحیه همه ملتها بدون تفریق دین و مذهب در مبارزه آزادی بخش ملی سهم بگیرند پوهاند هاشمی در این ارتباط مینویسد: " در نزد سید افغانی عالم واقعی شخصی بود که بتواند مردم محیط خود را تنویر کند. " توسل سید به مسلمانان هند در قسمت افتخارات گذشته هندوان مشابه به توسلش به مسلمانان مصر در قسمت عظمت و افتخارات گذشته مصریان قبل از اسلام بود. او از یک نوع نشنلیزم غیرمذهبی در سر زمین هند دفاع میکرد و میکوشید تا ثابت کند که، اسلام واقعی به فلسفه و سیانس جدید موافقت دارد" 8

سید در این ارتباط مقالات روشنگری به جریده (حبل المتین) می فرستاد این جریده پیام انقلابی سید را به ملت های شرق و میسرسانید که ضرورت به آزادی جوهر مضامین را تشکیل میداد. شهید مولوی واصف و میر صاحب سید قاسم این جریده را پنهانی از دفتر اعتماد الدوله سردار عبدالقدوس خان بدست آورده و مطالعه مینمودند. مضامین سید در یازده شماره جریده (الهلال) از طرف مولانا عبدالکلام آزاد هم مجدداً نشر گردیده بود. چهار راد مرد سترگ هند محمدعلی، شوکت علی، مولانا عبدالکلام آزاد و علامه محمد اقبال لاهوری از رهروان و پیروان صدیق مکتب سید بودند. اقبال لاهوری در رابطه با علم و حکمت گفته بود:

زندگی جهد است استحقاق نیست
گفت حکمت را خدا ، خیر کثیر
جز بعلم انفس و آفاق نیست
هر کجا این خیر را بینی باز گیر

مولانا آزاد از بزرگترین مبارزین آزادی خواه هند که نام او در پهلوی مهتما گاندی، جواهر لعل نهرو، عبدالغفار خان و... یاد میشود میگفت: "... آئین اسلام برای مسلمانان که مورد تعدی و ظلم قرار میگیرند دو راه معین کرده است: یکی برای مقابله با دکتاتوری زمامداران و راه دیگر برای مقابله با حکومت های خارجی "9
در کلکته هم برای جمال افغان اذیت خلق نمودند و به بهانه های گوناگون و جعلی بشمول دست داشتن در قضیه قتل کیوناری سفیر بریتانیه که در کابل در (1879) صورت گرفته بود متهم نمودند تا سر انجام امر اخراج او را از هند هم صادر کردند.(1883)

مآخذ

- 1 - Tariq RAMAD. Aux Sources du Renouveau Musulman France 1998
(طارق رمضان - منشا متجددین اسلام) به نقل از La Réfutation des Matérialist (رد ناتوریالیزم) رساله خود سید افغان .
- 2 - جواهر لعل نهرو - نگاهی به تاریخ جهان - ترجمه محمود تفضلی، چاپ نهم 1372 تهران ص 849
- 3 - حمید عنایت - سیری در اندیشه های سیاسی عرب - انتشارات امیر کبیر 1370 تهران چاپ چهارم ص 86.
- 4 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن ۱۳۸۰ ش - ص 38
- 5 - عبدالرحمن کواکبی، طبایع الاستبداد، عبدالحسین میرزای- قاجار، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1363 ص 71 و 72
- 6 - طارق رمضان بنقل از رساله هما پاک دامن، بزبان فارسی صفحه 242.
- 7 - دکتور عبدالحکیم طبیبی - افکار و تلاش های سید جمال الدین - شماره ۳۱ اپریل و می ۱۹۹۳ مجله آئینه افغانستان.
- 8 - پوهاند هاشمی ص 39
- 9- دکتور عبدالحکیم طبیبی.

سید افغان در اروپا

سید توسط کشتی از طریق بحر پاسفیک به امریکا رفته مدتی را در آنجا سپری نمود و بعداً به هدف اروپا به سفر خود ادامه داد، و در لندن توقف مختصری نمود، بریتانویان با وعده سپردن سلطنت سودان بوی خواستند او را بدین نحوه تطمیع و خاموش سازند ولی وی در پاسخ گفت: " این پیشنهاد شما نمایان گر نا آگاهی تان در مسائل سیاسی است آیا سودان مال شماست که

د پانو شمیره: له 18 تر 102

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولئ

پادشاهی آنرا بمن می‌دهید؟ سودان حق مردم سودان است و اگر شما صلح دوست هستید، خوبست که به مشکلات ایرلند بپردازید که از هر نظر به شما نزدیکتر است." 1

شما مثل این پیشنهاد بارهای دیگر به این سطور بر می‌خورید که سید برای رسیدن به مقام سلطنت، صدارت و وزارت مبارزه نکرده بود چنانچه در زمان خروج از مصر حتی چند پول هم با خود نداشت دوستانی پیشنهاد کردند پول به قرض از آنها قبول نماید که رد نموده گفت: " شیر هر کجا برود طعمه خود را خواهد جست"

سید انگلستان را ترک گفت، و فرانسویان بوی پناهندگی دادند، که در پاریس اقامت نمود. دو سال در فرانسه یکی از پر بار و پر شور و پر تحرک ترین دوره فعالیت انقلابی شان می‌باشد، افغانی نه تنها با اخبار نویسان، نویسندگان و علمای این کشور ارتباط گرفت بلکه با محمد عبده به نشر جریده بنام (العروة الوثقی) پرداختند (13 مارچ 1884) که پیامی روشن و ندای انقلابی مکتب و اندیشه سید می‌باشد آنها از تمامی دلدادگان عظمت و شکوه اسلام می‌طلبند تا در پرتو آن وحدت نمایند در این جریده ضرورت جدی آموزش سیانس و تکنولوژی مدرن، بیان حقایق تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی را برای مسلمین واجب میدانند، بقول از همه جمال شناسان عطف توجه او از این زمان به بعد بیشتر به این مطالب متوجه است و عقیده داشت که کسر و شکست جهان اسلام را با آموزش زن و مرد مسلمان باید جبران نمود، ولی گوش کر مسلمین یا چنین صدا ها را نمی شنود و یا هم عده دکاندار دین عمداً مانع شنیدن آن میشوند. توجه فرمائید، عمق و اساس مکتب سید افغان و ره روانش که در تمامی نوشته ها و بیانات شان منعکس شده عبارت است از اینکه: **در اسلام « سلطه دینی » وجود ندارد ایمان مساله شخصی است که می تواند فقط موضوع ارشاد و آموزش قرار گیرد نه قهر و علیه. هیچ کس اعم از ضعیف و قوی حق تجسس در عقاید دیگران را ندارد زنان در همه شوون اجتماعی برابر با مردان اند جز در ریاست خانواده، امامت عظمی، و امامت نماز که خاص مردان است. اقلیتهای مسیحی و یهودی از امنیت عبادات و شغل برخوردارند، حتی می توانند به فعالیت هایی که در دین خودشان مجاز ولی در اسلام ممنوع است بپردازند به شرط اینکه این کار ها متضمن ضرر بر دیگران نباشد.**

اهداف انتشار جریده عروة الوثقی را احمد امین در رساله " زعماء الاصلاح فی العصر الحديث " چنین نقل قول نموده:

1. " - تبیین وظایفی که به عهده مردم مشرق زمین قرار دارد ... و نیز روشن کردن راههای که باید در پیش گرفت تا گذشته جبران گردد.
2. سیر آب کردن نفوس از ایمان و اعتقاد، امیدواری در کسب پیروزی و زدودن یاس و نا امیدی.
3. دعوت به تمسک به مبانی اصولی که پدران شان بدان پای بند بودند.

4. مقابله به تهمت های که به شرقیان و خصوصاً مسلمانان نسبت داده و باطل کردن ادعای کسانی که میگویند: مادامی که مسلمانان به اصول دین پابند هستند پیشرفتی در زمینه تمدن بدست نمی آورند.

5. آگاه ساختن مردم مشرق به امور مهمی چون حوادث و رویداد های عام و سیاسی .
 6. تقویت پیوند های ملل اسلامی و استحکام روح الفت در افراد آن"
- عروة الوثقی در نهصد نسخه چاپ و از آن جمله (551) نسخه آن به مصر فرستاده میشد که به دو زبان عربی و فرانسوی نشر میگردید العروة الوثقی مشعل فروزان بود که مسیر دلدادگان

حریت، تکامل و پیشرفت را از شاخ افریقا تا هندوستان و جاوا روشن ساخته آنها را به جهش و جنبش آورده و در مسیر درست راهنمایی مینمود اکثر مطالب این جریده به زبانهای دری، هند ی، بنگالی و ترکی ترجمه و پخش میگردد و هم مطالب آن در اخبار (دارالسلطنه) کلکته و (مشیر قصیر) لکنهو در هند و همچنان دیگر جراید در آسیا و افریقا کاپی و نشر میگردد. رساله ام القری عبدالرحمن کواکبی در عین زمان العروة الوثقی نشر شد و رشید رضا نشریه المنار را 14 سال بعد از آن نشر نمود که با جراید آزادی خواهان هند و ایرانی و دیگر کشور های عربی همه در یک مسیر نشرات داشتند.

در سپیده دم نهضت مشروطیت دوم کشور خویش هم می بینیم که (سراج الاخبار افغانیه) به مدیریت محمود طرزی چراغ روشنی بود برای آزادگان افغان، ایران، هند و آسیای مرکزی که همچو عروة الوثقی مطالب آن کاپی و نشر و حتی مخفیانه تکثیر میشد که دو غول استعماری (بریتانیه و تزار روس) توزیع آنرا ممنوع و مطالعه کنندگانش را مجازات مینمودند

علاقه و شیفتگی رشید رضا به نشر روزنامه و نشریات اصلاح گرانه مذهبی از زمانی آغاز شد که او با نشریه عروة الوثقی سید جمال الدین افغان آشنا شد.. او این رویداد را با زبان خویش چنین بیان کرده است: "تمام آمال و آرزوهایم پیش از مطالعه عروة الوثقی، تلاش برای ترویج عقاید اسلام بود. اما پس از آن راه جدیدی را کشف کرده بودم: تلاش برای احیاء اتحاد و یکپارچگی جامعه اسلام. وظیفه تازه من، هدایت مسلمین به طرق پیشرفت و توسعه تمدن غربی با تکیه بر ایمان اسلامی بود." 3

رشید رضا نوشته است: شیخ معروف شهر محمد عبدالجواد القیاطی، هر روز صفحه ای از روزنامه را بر چراغی که با روغن زیتون می سوخت می گرفت و همچون خطیبی توانا، با صدایی رسا آنرا می خواند. او هر چند دقیقه مکث کوتاه می کرد و صدای خود را صاف می کرد تا بر حضار و مستمعین تأثیر بیشتری بگذارد. او هر روز این عمل را تکرار می کرد و تا پایان متن، دست از خواندن نمی کشید. مطالب این نشریه (عروة الوثقی) تأثیرات بسیار شگرفی بر ذهن و افکار رشید رضای جوان (1892-1893) نهاد. 4

رشید رضا با استفاده از مطالب سید جمال و محمد عبده که در تبعید فرانسه به سر می بردند توانست به خطیبی مذهبی و توانمند در قریه خود تبدیل شود و منبر و عظم مسجد شهر را از آن خود کند که در آن مجالس دروس تفسیر می گفت. او در زندگی نامه ای که از خود برجای گذارده است خاطر نشان کرده که وی علاوه بر مسجد، به قهوه خانه و محل تجمع افراد می رفته و آنها را وعظ می کرده است. او با این عمل قصد داشت که به افرادی که به مساجد نمی روند نیز سخنان و پند های مذهبی را برساند. وی همچنین در اقدامی عجیب اتاقی در کنار خانه خود را مخصوص تجمع زنان علاقه مند به مباحث مذهبی قرار داده بود که هر از چند گاهی در آن محل جمع می شدند و رشید رضا در باب شرایع و آداب دین برایشان سخنرانی می کرده است. 5

" اگر هژده شماره العروة الوثقی یا کلکسیون کامل آن را در چند جمله خلاصه کنیم سید جمال افغانی و شاگردش محمد عبده را کسانی می یابیم که از فراز منبر العروة الوثقی به همه انسان ها به خصوص به شرقیان مصیبت ها و پیامد های استعمار انگریز را شرح می دهند و نمونه های آن در افغانستان، مصر، سودان و هند انگشت میگذارند، جهان اسلام را به اتحاد فرا میخوانند و کسانی را که به مزدوری استعمار تن داده اند به خوانندگان معرفی میدارند" 6

« عروۃ الوثقی » هم هراس در دلها افکنده بود و ورود جریده به کشورهای هند، مصر و ترکیه ممنوع شد، در مصر قانونی تصویب شد که خبر آن در عروۃ الوثقی چنین آمده است: " مجلس نظار مصر در قاهره تشکیل گردید و اهتمامی در جلوگیری از روزنامه العروۃ الوثقی را دارند و دستور داده شد که از ورود روزنامه مذکور در مصر جلوگیری بعمل آید و مراقبت بیشتری کنند " 7

" به ما خبر رسید که پس از انتشار این خبر هر کسی روزنامه العروۃ الوثقی را داشته باشد پانزده تا بیست و پنج لیره جریمه نقدی بپردازد و بزرگ ترین مجازاتی است " 8
همین گونه پس از گذشت مدت کوتاهی امپراطوری عثمانی از ورود شماره های جدید المنار، به قلمروش ممانعت کرد. این همان سلسله هراس و نگرانی سریال گونهء استعمار و دست نشاندهانش از نشرات بیدارگرانه سید افغان و رهروان مکتب او است که با وجود ادعا دموکراسی، آزادی گفتار و بیان و ... آنچه آنها از آن هراس دارند حقیقت است. آنچه نهایت دلچسپ است اینکه سید عروۃ الوثقی را رایگان توزیع مینمود چنانچه نوشته بود: "... ما در اولین شماره که صدور یافت، تصریح نمودیم که کارکنان آن مردمی از اهل غیرت از مشرق زمین اند که با رعایهء عدل و سلوک و هم آهنگ با حکمت و تدبیر به اموری متوجه گشته اند که به نفع کشور ها و ملت های شان است و کسی که گمان برده توزیع مجانی آن تقاضا می کند که این جریده باید منسوب بیک دولت از دول و یا یک شخص آزمند به پادشاهی و امارت باشد، این پندار وی تنها به خاطر یاس است که در دل وی تسلط یافته و نا امیدی از همت بلند پاره از مسلمانان است که به چنین عمل کوچکی می پردازند. جز گرو کافران کس دیگری از نعمت خداوند نا امید نمی گردد.
این جریده گنجایش فحش و دشنام کسی را ندارد. در آن نام و لقب شخص ذکر نمی گردد و تنها قول و عمل شخص که مفاد بر آن مرتبت باشد بررسی می گردد " 9 {عروۃ الوثقی، ترجمه استاد سمندر غوریانی ص 213}
بعد از هژده شماره در 16 اکتبر 1884 العروۃ الوثقی را اجازه نشر ندادند. آنچه طبع شده بود، تاکنون در کتابخانه ملی فرانسه موجود میباشد:

1Paris Cedex 75058rue de Riche lion 58Bibliothèque National –

ولی بعدها عروۃ الوثقی توسط یکی از شاگردان و رهروان سید در لبنان بشکل رساله طبع و نشر شد. و همچنان استاد سمندر غوریانی آنرا به در دری ترجمه و طبع نموده اند.
در نخستین شماره العروۃ الوثقی میخوانیم: " فجایع اخیری که در مهمترین مناطق مشرق روی داده است، با ایجاد روابط تازه و بواسطه قاسم مشترکی از عقیده که سرحدات دور از یکدیگر را پیوست بهم ساخته است، افکار دانشمندان را بیدار و انظار آنان را متوجه عاقبت کار شان با بررسی علی که آنان را به این مرحله رسانیده ساخته است. بناعا در مفکوره نزدیک و در مطالبه حق، همبستگی پیدا کرده و برای چاره جوئی آن و علل ضعف توجه کردند. به امید اینکه چیزی از قدرت از دست رفته را باز یابند و رویداد ها نیز زمینه مناسبی را برای آنان، فراهم نماید تا جهت حمایت دین و حیثیت خود بکوشند.
در حال حاضر این فرصت غنیمتی است که به آن دست یازیدند و خیال نمی کنند، این فرصت از دست برود و باز اگر ضایع هم شد، در خزانه غیب همانند آن، وجود دارد و عاقبت کار ها بخدا است.

د پانو شمیره: له 21 تر 102

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خبر و لولئ

تشکل پارتیزان ها در عده یی از کشورها و بخصوص هند و مصر برای انجام این مهم، مفید تر از مردان عاقل است که اسباب پیروزی را بهر نحوی که باشد، جستجو میکنند و اندیشه حق را در هر جا توحید می بخشند و از تلاش باز نمی ایستند و در سعی خود قصور بخود راه نمی دهند هر چندی که تا مرحله به مخاطره انداختن حیات خویش به عنوان یک موجود زنده نیز برسد و چون آغاز کار شان، ایجاب همنوایی کسانی را مینماید که وضع مشابهی با آنها دارند و فیصله کردند تا پیوند های محکمی را با مردمی از اروپا که هوا خواهان عدالت مطلق و حامی آن بشمار میروند و از رنج شان متحسس می گردند، برقرار نمایند و فرض ذمه خود میدانند تا مساله سلطه را در دنیای اسلام با فرضیه هایی که روی آن تکیه کرده بررسی نمایند. چون مکه مکرمه زادگاه دین و محل یقین است و هر سال در ایام حج در اماکن متبرکه ان شرقی و غربی از غنی تا فقیر و از شریف تا عامی با یک دیگر پیمان برادری می بندند"10

نکته نهایت قابل توجه در همه نوشته ها ، کنفرانسها، نطق ها و خطابه ها و مجالس سید این است که او ملتها را به هم می جوشانده و پیوند میدهد و برای منافع ملی، بیداری و آزادی شان تشویق می نماید، او در هند سیک و هندو و مسلمان را دعوت به بیداری و مبارزه نمود در مصر و ترک عثمانی مسیحی و مسلمان را در این مسیر خواند، که از عبودیت تا همه شاگردان و پیروان سید به شمول مشروطه خواهان اول و دوم وطن ما این راه را ادامه دادند. در عروة الوثقی آمده است که : " کسی از مردم گمان نبرد که از اینکه روز نامه ما احياناً از مسلمانان طور خاص یاد آوری و از حقوق آنان دفاع میکند، هدف روزنامه هم این باشد تا که میان مسلمانان و کسانی که هم جواران و هموطنان ایشانند و در مصالح کشور ها میان آنان هم آهنگ و از نسل ها به این طرف با مسلمانان اشتراک دارند، تفرقه بیافکنند. این کار از ما ساخته نیست و نه هم کدام تمایلی به آن داریم و نه دین ما آنرا مجاز گفته و نه شریعت ما آنرا تجویز میکند.

مگر هدف ما هشدار دادن دادن شرقی ها بطور عام و مسلمانان بطور خاص از غارتگری بیگانگان است که کشور های شان را ویران می کنند....." 11 (عروة الوثقی ترجمه استاد سمند غوریانی) چنانچه به همین سلسله رشید رضا در مصر گفت؛ " اصلی ترین دغدغه اش، ایجاد تحول و اصلاح در ساختار دینی جهان اسلام و بررسی نقاط اشتراک میان مسیحیت و اسلام است."

12

در این جریده در نقش مطبوعات می خوانیم: " بیماری ملتها و امتهای، با انتشار روزنامه ها و مجلات مداوا شده است و آنها را به نهضت و بیداری میکشاند اما بدلیل عمق و وسعت جهل و غفلت ملتها عقب مانده، اینکار به تنهایی کافی نیست ..."13

یک نمونه دیگر مظامین این جریده در رابطه به آزادی : " اگر بر غلامان نعره زنیم که بر خیزید و به خوابیدگان بفهمانیم که بیدار شوید و اگر بر مصری ها ابلاغ کنیم که اگر پای انگلیس در کشور تان داخل گردد مردم را بر استعدادان اذهان و آنچه در دلهای شان خطور میکند مواخذه میکنند و اگر برای شان بگوئیم که انگلیس ها در برابر رعایا خود در هندوستان علی الخصوص بر مسلمانان رویه نا شایستی را اتخاذ کرده اند نمونه از رویه انگلیسها را بر مصری ها قرار میدهد تا در مقابل ارباب بصیرت چون آئینه ئی باشد که راز سلطه بریتانوی را فاش میکند."

14

در فرانسه سید با ژورنالیست ها و اخبار نویسندگان فرانسوی و عرب ارتباط و دوستی داشت و همچنان ویکتور هوگو بزرگترین نویسنده قرن، ارنست رنان فیلسوف آن عصر فرانسه، کلمانسو صدراعظم و هانری دو ریچفورد ، با او دوست بودند. ریچفورد در باره سید مینویسد:

"بخت با من یار بود که به دیدار شخصیتی فوق العاده ئی نائل شدم، یکی از آن کسانی که از درون تاریخ میگذرند و اراده آنها دارند که جای پای خود را برای نسلهای آینده بگذارند. سلطان عثمانی از او هراس دارد و شاه ایران از شنیدن نامش بر خود میلرزد، سید است از اعقاب محمد پیغمبر اسلام و با این همه او را از قسطنطنیه اخراج کردند چرا که در ضمن یکی از سخنرانی هایش در حضور بزرگان دین، از اهمیت حکمت و فلسفه برای بشریت سخن به میان آورد..."

مردی تبعیدی را به من معرفی نمودند که در سراسر زمینهای اسلامی به عنوان یک مصلح و یک انقلابی معروف است و سید جمال الدین نام دارد. زاهد و پاکدامن به نظر میرسد. چشمان سیاه و درخشانی سرشار از ملایمت و آتش بود. ریش حنایی تیره اش که تا روی سینه میرسد شکوهی خاص بدو می بخشید. نشان میداد که از مردان رام کننده خیل آدمیان است. زبان فرانسوی را میفهمد و کمی به آن صحبت کرد اما هوشمندی سرشار و بیدارش ندانستن زبان ما را جبران میکرد. در زیر ظاهر آرام و آسوده فعالیت نا محدودی داشت. ما بزودی بستگی شدیدی با هم پیدا کردیم چرا که من بر حسب غریزه انقلابی، هر (رهایی بخش) مرا بسوی خود جلب میکند. بخصوص وقتی میدانیم که مبارزه جمال الدین، در راه بیداری مسلمانان از خواب قرون و رهائی آنان از یوغ اختناق و ارتجاع و تامین وحدت آنان برای ترقی و پیشرفت بود.¹⁵ واقعه مهمی که در اندیشه و مسیر مبارزات سید اثر انداخت مناظره و مباحثه او با ارنست رنان میباشد زیرا رنان در یکی از لکچر هایش در فاکولته سوربن پاریس در ما حول سه موضوع صحبت نمود:

"1 - اینکه مورخین از علوم و فنون و تمدن و فلسفه عرب سخن گفته اند، اشتباه است زیرا این پدیده ها پیش از آنکه از عربها باشد محصول اقوام غیر عرب میباشد... فیلسوفانی چون کندی، فارابی، ابن سینا و ابن رشد، که در تمدن اسلام چهره نمودند، جز کندی بقیه غیر عرب هستند. به این دلیل انتساب تمدن و مدنیت و علم و فلسفه به اعراب نادرست است و نشان دهنده بی دقتی در تعبیر و سخن."

2 - اسلام نه تنها مشوق علم و فلسفه و بحث آزاد نیست، بلکه اعتقاد به عوالم غیب و تکیه به خوارق عادات و ایمان کامل به قضا و قدر، مانع علم و فلسفه هم است. در میان مسلمانان اگر کسی به فلسفه می پرداخت مورد تهدید و آزار قرار گرفته و یا کتابهایش سوزانده شده و یا در پناه و حمایت خلیفه ای قرار گرفته اند که به ظاهر مومن بوده در باطن بی دین بوده اند. با این همه، فلسفه منسوب به مسلمانان از ارزش چندان برخوردار نیست زیرا این فلسفه همان فلسفه آشفته یونان بود. فلسفه که اروپائیان از مسلمانان در اسپانیا آموختند، فلسفه ای که از متون آشفته و آنهم نادرست ترجمه شده بود و لذا پیش از آنکه خودشان دست به ترجمه درست از متون اصلی بزنند نتوانستند بهره مفیدی از آن ببرند... اسلام سد است در مقابل تفکر و اندیشه در باره حقیقت پدیده ها و اشیا... خرد ساکنان سر زمین اسلامی ناقص و اندک است، آنچه مسلمانان را از دیگران متمایز میکند دشمنی آنان با علم و اعتقاد به این مسأله است که بحث کردن کفر و مایه کاستی عقل و بیفایده است.

3 - نژاد عرب بطور طبیعی و ذاتی، غیر فلسفی ترین فکر را دارد زیرا در روزگار خلفای راشدین، که روزگار پیشوایی عرب بود فلسفه ای وجود نداشت. مباحث فلسفی و علمی زمانی پدید آمد که خراسانیان پیروز شدند و عباسیان را در نبرد با امویان یاری کردند و خلافت را تسلیم آنان نمودند و مرکز خلافت را به عراق منتقل کردند که کانون تمدن کهن بود."

سید جواب رد برین نظر را به (Le Journal des Débats - اخبار مناظره) فرستاد. " او شیوه ای آرام و مستدل را در پیش گرفت و به همین دلیل تند روان مصری مقیم پاریس پاسخ سید جمال را نه پسندیده و حتی در محافل مختلف، آن را نکوهید ند! گفته شده است که دلیل پشت کردن رهبران تند رو اسلامی پاریس (همچون حسن عاصم و محمد مختار) آن بود که سید در پاسخ به رنان شیوه منصفانه اش را ستوده و تصریح کرده بود که از سخنرانی وی بسیار استفاده برده است. پاسخ سید اگر چه معتدل و همراه با حرمت ارائه شده، با اینحال از یک ضعف رنج میبرد و آن اینکه احتمالاً بخاطر نفوذ تندروان عرب مقیم پاریس، نتوانسته از دیدگاه سنتی «عرب یعنی مسلمان» خلاصی چندانی بیابد تا آنجا که دچار سهو شده و ابن رشد و ابن طفیل را به اندازه «کندی» عرب می شمرد! "

بهر حال پاسخ محترمانه سید جمال، اگرچه امثال حسن عاصم را خوش نیامد، چنین میباید: " باید بگویم که شیوه ارنست رنان عزیز در کنفرانس، کاملاً منصفانه بود. این سخنرانی روی دو نقطه اساسی تکیه داشت

1- دیانت اسلام به مقتضای شرایط خاص و توسعه آن - با علم در ستیز بوده است.
2 - عرب بطور ذاتی و طبیعی آمادگی برای علوم ما وراء الطبیعه و فلسفه نداشت .
اما در مورد اول، پس از مطالعه مطالب کنفرانس، آدمی می پرسد که آیا بدی (ستیزه با علم) معلول خود اسلام است یا اینکه معلول صورتی است که دیانت اسلام بدان شکل در جهان انتشار یافت و یا اینکه برآمده از اخلاق ملتها بوده است که به اسلام گرویدند و یا بزور قبول اسلام کردند و عادات و سنن طبیعی آنها جملگی موجب این اشکال شدند؟ بی تردید کمبود وقت به آقای رنان اجازه نداد که به این نکته مهم بپردازد ... (بعد از اشاره به علم ستیزی در بعضی ادیان دیگر نوشت) زیرا که پیشوایان کلیسای کاتولیک تا آنجا که من میدانم هنوز هم سلاح خود را بزمین نه نهاده و با کسانی که اهل گمراهی و ضلالت میدانند (یعنی اهل علم و فلسفه) در ستیزه اند. همگان آگاه اند که ملت عرب از حالت عقب ماندگی نخستین خارج شد و در مسیر پیشرفت فکری و علمی قرار گرفت و شتاب وی در این روند با هیچ چیز جز فتوحات سیاستش قابل مقایسه نیست زیرا که در طول یک قرن خود را با علوم یونانی و « شرق » هم آهنگ و سازگار کرد ... بدین گونه بود که علوم در میان اعراب پیشرفت شگرفی کرد و تمامی سرزمینهای تحت سیطره آنان قرار گرفت. روم و بیزانس دو شهر بزرگی بودند که الهیات و فلسفه در آنجا رواج داشت، بلکه کانون تمامی معارف انسانی بود... اما روزگاری رسید که دانشمندان این مرکز از بحث و تحقیق باز ایستادند، و تمامی بنیاد های که برای علم و دانش ایجاد کرده بودند فروریخت و کتابهای پر ارزشی که پدید آمده بودند به فراموشی سپرده شد. اما عربها که در چنان جهلی غرق بودند تمامی چیز هایی که ملل متمدن پیشین رها کرده بودند، بر گرفتند و علوم فراموش شده را زنده کردند، آن علوم را توسعه دادند و جامه زیبا بر اندام شان پوشاندند که بی سابقه بود آیا اینها دلیل بر آن نیست که اعراب ذاتاً به علم و دانش علاقه منداند؟ این درست است که عربها فلسفه را از یونان گرفتند... اما این دانش های را که با فتوحات خویش کسب کرده بودند توسعه دادند و تکامل بخشیدند و مطالب زیادی بر آنها افزودند و روشنایی های تازه بر آن علوم بخشیدند. اعراب این علوم را به صورت منطقی طبقه بندی کردند تکاملی که آنان به علوم بخشیدند، حکایت از ذوق و استعداد کامل شان دارد و نشان میدهد که آنها تا چه اندازه از روح تحقیق و دقت نظم بر خور دار بودند. فرانسویان، انگلیسیها، و آلمانها از اعراب به روم و بیزانس نزدیکتر بودند و لذا به آسانی میتوانستند از گنجینه های علوم آن دو مرکز استفاده کنند ، اما

نکردند، تا آنکه روزی فرا رسید که خورشید تمدن عربی بر فراز قله های بیزانس درخشید و پرتوهایش را به غرب تابانید. در واقع پس از آنکه ارسطوی یونانی جامه عربی بتن نمود و سیمای عربی پیدا کرد مورد استقبال اروپائی ها قرار گرفت، یعنی تا زمانیکه ارسطو در جامه یونانی بود غربیان وی را نشناختند. آیا این خود دلیل روشن دیگر نیست مبنی بر امتیازات اعراب و اینکه آنان از نظر فکری و ذهنی هم ممتازند و ذاتاً به علوم علاقه منداند؟

قطعاً آقای رنان قبول دارند که سرزمینهای اسلامی در طول پنج سده از سال 775 تا اواسط سده سیزدهم (میلادی) دارای عالمان و متفکرانی بزرگی بوده است، و در این دوران جهان اسلام از نظر فرهنگ و علوم عقلی بر مسیحیت برتری داشته است. چنانچه او خود میگوید ... اما امید وارم این اجازه را بمن بدهند که بگویم حرانیان عرب بودند، و اعراب وقتی اسپانیا را تسخیر کردند عربیت خود را حفظ کردند، و حرانیها در طی چند قرن پیش از اسلام بزبان عربی سخن میگفتند و این که آنان آئین کهن صابئی خود را حفظ کردند بدان معنی نیست که عرب نبودند. اکثر مسیحیان شام نیز عرب غسانی بودند که به مسیحیت گرویدند اما نمیتوان گفت که کسانی چون ابن بابه، ابن رشید، و ابن طفیل، به این دلیل که در جزیره العرب زاده نشده اند کمتر از کندی عرب هستند، و خصوصاً باید توجه داشت که هرملتی فقط با زبانش از دیگر ملتها متمایز میشود. و آن گهی، چرا فقط به نژاد و تبار فلان فیلسوف توجه کنیم و به شرایط و علتی که در آن زیسته و زمینه رشد و پیشرفت او را فراهم آورده بی اعتنا باشیم؟ اگر چنین باشد پس نمیتوان ناپلیون را هم به فرانسه نسبت داد، و یا درست نیست که المانها و انگلیسیها دانشمندانی را که از جا های دیگر آمده و سر زمین شان را وطن خود قرار داده اند از خود بدانند."

رنان هم جوابی متقابل نوشت و افغانی را ستایش نموده و شگفتی زیادی نسبت به او نشان داده و گفت: "با جمال الدین حدود دو ماه است که آشنا شدم و تاثیری که او در من گذاشت از کمتر کسی ساخته است، تاثیر او در من نیرومند و بسیار بود. سخنانی که بین ما گذشت و دارم کرد تا درسوربن Sorbon کنفرانسی تحت عنوان "رابطه علم و اسلام" ایراد کنم ... شیخ جمال الدین، خود بهترین نشانه است بر درستی این نظریه مهم که سالهاست ابراز میکنم و آن اینک:

ارزش هر دینی به میزان ارزش کسانی است که از آن پیروی میکنند.

وقتی با جمال الدین سخن میگفتم و آزاد اندیشی و کرامت اخلاقی و صراحت گفتارش را دیدم احساس کردم که با یکی از دوستان قدیم خود سخن میگویم، ابن سینا و ابن الرشید و یا یکی از آن ملحدان بزرگ و بلند آوازه ای را در مقابل خود مشاهده میکردم که در طول پنج قرن (اشاره به قرون نخستین اسلامی) در جهت آزادی انسان از اسارت تلاش میکردند ... در بحث بسیار خوب و مفیدی که جمال الدین مطرح میکرد، فقط یک نکته وجود دارد که حقیقتاً محل اختلاف دارد ... به تاکید میگویم که ما انکار نمی کنیم که روم و همچنین عرب در تاریخ انسانیت ارج و بهای زیادی دارند، اما این جریانهای عظیم و مهم تاریخی نیازمند تحلیل و بررسی است میتوان گفت هر چه بزبان لاتین نگاشته شده است شهرت آفرینی روم است، رومی نیست، هر چه به زبان یونانی نوشته شده است، یونانی نیست هر چه به عربی هم نگارش یافته است محصول عرب نیست، هر چه که در سرزمین مسیحی پدید آمده اثر پذیرفته از مسیحیت نیست و (براین قیاس) هر چه که در سرزمین اسلام پدید آمده است، دست آورد اسلام نیست.

جمال الدین چنین پنداشته است که من جانب انصاف را نگاه نداشته و حق مطلب را ادا نکرده ام و آنچه در باره اسلام گفتم در باره مسیحیت نمی گویم و این سخن که خشونت و

درگیری در میان مسیحیان کمتر از میان مسلمانان نبوده است، سخن حقی است، زیرا آنچه گالیله از دست کاتولیک ها کشید بهتر از آزار هایی که ابن رشید از مسلمانان دیده نبود ... حال که چنین است، دیگر سخن را به درازا نمی کشانم در محفلی که با آراء مشهور من در این باره آشناست، نیازی نبود که تمام عقاید م را تکرار کنم ... من نه از مسیحیان می خواهم که آئین خود را رها کنند و نه از مسلمانان انتظار دارم اسلام را کنار بگذارند، اما از روشنفکران هر دو طایفه انتظار دارم که بدون اینکه عقاید شان جلو علم و دانش را بگیرد به علم توجه کامل و جدی کنند. این انتظارم اکنون در نیمی از کشورهای مسیحی برآورده شد و امیدوارم که در اسلام نیز چنین شود، روزیکه چنین امیدی بر آورده شود، من و جمال الدین به آن خوش آمد خواهیم گفت و جملگی طربناک خواهیم شد....

جمال الدین مرا با مطالب مهمی آشنا کرد و آن مطالب مرا در طرح نظریات اساسی من یاری کرد و آن این بود که اسلام در نیمه اول حیات خود مانع پیدایش و رواج و استقرار علم و دانش در سرزمین اسلام نبود بلکه در نیمه دوم بود که علم را خفه کرد و البته این مهم است، ضمناً از بد اقبالی مسلمانان شمرده میشود" 16.

دکتور حلیم تنویر به استناد از کتاب حمید عنایت - سیری در اندیشه سیاسی عرب - با حذف بخشی عمده مقاله سید افغان چنانچه در سطور بالا مطالعه نمودید چنین نتیجه گیری نموده و از زبان سید مینویسد که: " فشرده پاسخ سید افغان به رنان این بود که: علم و فلسفه مخصوصاً به معنائی که مخالفان او (اروپائیان) در اواخر قرن نوزده از این دو کلمه مینمودند، با دین که مجموعه از احکام است منافات دارد. سید مسلمانان را از دامهای که مدافعان علم و فلسفه امروزی بر سر راهشان گسترده اند بر حذر میدارد و همانند دانشمندان پیشین اسلام چون ابن سینای بلخی و ابن خلدن میان فلسفه و شریعت فرق اساسی وجود دارد.

هدف سید تعارض میان دین و فلسفه است. وی عقیده دارد که این تعارض بین اسلام و فلسفه نیست بلکه در باره همه ادیان رابطه دارد و به این اساس رنان نباید و حق ندارد تنها مسلمانان را از بابت آن سرزنش نماید. اسلام در مقایسه با مسیحیت، رفتار بهتری با فیلسوفان داشته است ادیان بهر نامی که خوانده میشوند، همانند یک دیگر اند. میان دین و فلسفه هیچ گونه آشتی و سازش ممکن نیست. دین به انسان میآموزد که صاحب ایمان باشد ولی فلسفه میخواهد او را از قید ایمان برهاند بدین سان چگونه این دو میتواند با هم سازگار باشند؟ تا زمانیکه بشر در جهان است پیکار میان پژوهش آزادانه و احکام جزمی ادامه خواهد داشت. ویم من آنست که فرجام این پیکار، پیروزی اندیشه آزاد نباشد. زیرا توده مردم از عقل بیزار اند و تنها خواص و هوشیاران اند که از عقل بهره مند اند و علم هر چند که لذت بخش باشد، آدمی را سیراب نمی کند زیرا انسان جویای کمال مطلوب است و خوش دارد که در جهان های تاریک و دوردست زندگی کند که فیلسوفان آنها را نه درک میکنند و نمی جویند" 17

آنچه را در سطور بالا مطالعه نمودید، با فرموده های واقعی سید مطلقاً در تضاد بوده، جعلی و کلاً تحریف واقعیت ها می باشد و هم توهین به شخصیت، اندیشه، راه، مکتب و مبارزه افغانی میباشد. شما بعداً در عنوان «نظریات درباره علوم، فلسفه و تمدن» گوشه از نظریات سید را درین ارتباط مطالعه خواهید نمود.

" فلسفه انسانها را از حالت وحشی و حیوانی بیرون نموده و به او میآموزد که چگونه بسوی خرد، هوشیاری، آموزش، پیشرفت و ترقی سوق یابند و جسماً و روحاً انسان کامل باشند. در اخیر فلسفه به اجتماع بدوی یک کلتور پیشرفته و متمدن را آموخته و ویرا بدان سوب سوق میدهد."

از سید شش رساله در باره عرفان و فلسفه باقی مانده (مرآة العارفين) ، (الواردات فی سر التجلیات)، (القضا و القدر)، (العلم و تاثیرہ فی الارادة و الاختیار)، (فلسفة التربية و فلسفة الصناعة)، (الرد علی الدهرین)، و همچنان در مقاله (فوائد جراید) سید تا چه حدی به آموزش، تعلیم و فلسفه تاکید شده، در اکثر مقالات سید در العروة الثقی تاکید به آموزش علوم معاصر، فلسفه و دانش است چگونه سید یکبار همه را فراموش کرده بر ضد گفتارش مطلبی دیگری بنویسد، نتیجه گیری ما این است که آنچه در «تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان» دکتر حلیم تنویر درین ارتباط میخوانیم واقعیت ندارد.

مضامین سید بزبان عربی در جراید (البصیر) و (ابونظاره) که نشر شده بود عبارت اند از: نامه به جریده البصیر 1883- الشرق و الشرقین - سیاست بریتانیه در مصر - موثریت اتحاد و ضرر جدائی - بریتانیویان در هند - نفاق السور.... مضامین به زبان فرانسوی - بریتانیه در مصر - نامه هندوستان - حقیقتی در باره فارس - جواب ارنست رنان میباشد. یک مضمون به زبان انگلیسی از سید تحت عنوان (The Contemporary Review)، (حاکمیت ترور و انسان کشی در فارس) که در فبروری 1892 نشر شده بود. بصورت کلی 21 مقاله عربی، به شمول رسالات (تاریخ اجمالی ایران)، (تمتة البیان فی التاریخ افغان)، (البیان فی الانجلیزو الافغان)، (الرد علی دهرین)، (رساله اکهوریان یا رفتار و اخلاق نیچریان)، حدود بیست مقاله فارسی و چهار داستان گونه بنام (شوم و اقبال) - (شاهزاده عزیز) - (دلبربا و اژدها) - (دلربا) و دهها قطعه نامه ها او میباشد

درین زمان حرکت دیگری که توجه سید را جلب نمود پلان اتحاد ترکیه و ایران و دیگری جنبش آزادی بخش سودان میباشد که سید در تلاش تربیت نسل جدید و انقلابی برای آنها بود که متأسفانه به عارضه گلو و خفه شدن آواز مبتلا گردید. سید در 12 مارچ 1885 نامه به بلنت فرستاد و نوشت:

« پس از تحیات

باید بگویم که من تنها کسی نیستم که از کوششهای عالی شما که دولت انگلیس را مجبور به بیرون بردن نیروهایش از سودان نمود، سپاس گذار باشم. بلکه باید تاکید کنم که همه مسلمانان بویژه اعراب، از این اقدام، شما سپاس گذار خواهند بود و در آینده نام شما را بروی تابلو هایی از سنگ های گران قیمت همراه با القاب مجد و افتخار، بخاطر این شجاعت و شهامت، نقش خواهند نمود!

ولی نکته ای همچنان باقی خواهند ماند که باید آنرا انجام دهید و آن این است که به دولت بگویند: چگونه این سر زمین - سودان - بدون هیچگونه ماهده ای با مهدی ترک میکنید؟ و مسئولیت آینده حملات بعدی به عهده چه کسی خواهد بود؟ و همین طور، دولت چگونه میخواهد راههای تجارت را بسته نگه دارد؟ آیا هدف آنست که تجارت نابود شود؟ آیا وظیفه دولت این نیست که به هنگام تصمیم برای ترک خاک سودان، یک فرد مسلمان مورد اعتماد مهدی را بسوی وی اعزام کند تا با او در باره رسیدن به صلحی که مصر را از حملات نگه دارد و راههای نزاع را ببندد و راههای تجارت را باز کند، به گفتگو بنشیند؟ من فکر میکنم که اگر این موضوع را در پارلمان مطرح کنید، با آن موافقت خواهند کرد.

باز من فکر میکنم که این امر کاملاً مقدور است، حتی بدون توجه به آنچه که شما انجام میدهید. وقتی موضوع خاتمه می یابد، باید آنرا کامل کنید ولی در کل نمی توان بیک راه حل نهائی رسید، بدون آنکه مائده صلح با مهدی منعقد گردد. این مطلبی بود که من لازم دیدم آنرا به شما تذکر دهم. درود بر شما و همسر تان

سید دردوران اقامت فرانسه و بخصوص بعد از مناظره با رنان میگفت: که دو خطر عمده مقابل مسلمین قرار دارد تقلید و دیگر پذیرش سیاست اجنبی که به عطالت می انجامد. هما پاکدامن، Rodin Son و N.R.Keddie به این نظر اند که تمام توجه سید به این معطوف است که مسلمین باید سیانس و تکنالوژی مدرن را توام با آموزش واقعی تاریخ و فلسفه و علوم اجتماعی با حفظ اصالت دین اسلام فرا گیرند او جداً یاد آور میشد که کسر و شکستی در حقیقت دین وارد شده و باید در رفع آن اقدام صورت گیرد. بدین معنی سید در سه جبهه نبرد خویش را آغاز نمود:

جبهه ضد استعمار، استثمار و استبداد (چه سیاسی، چه دینی) و دعوت به اتحاد سرتاسری مسلمین بدون در نظر داشت مذهب.

جبهه ضد جهل، بیسوادی، تعصب و عقب ماندگی اجتماعی جوامع اسلامی. جبهه احیای دموکراسی (جمهوریت) بیداری و بیدار گری از طریق (مطبوعات آزاد) و معارف جدید و سرتاسری.

سید "در واقع ویرانگر روشها و عنعنات فلسفی گذشته است و آن تعالیم را معیوب و نارسا و حتی گمراه کننده میخواند. و این مسأله مهم را عنوان کرد که حکمت واقعی آنست که بر بنیاد کشفیات علمی جدید قرار گیرد."

بعد از مصادره العروة الوثقی و ضیق شدن شرایط مبارزه و زندگی برای سید در فرانسه، به دعوت دوستانش به لندن رفت (1885). در آنجا (انجمن اتحاد اسلام) را که متشکل از جوانان آزادیخواه هند و مصر بود اساس گذاشت که در 1905 پس از وفات سید، علامه اقبال هم به آن پیوست.

در لندن ملاقاتی با (راندولف چرچیل - پدروینستون چرچیل) وزیر امور هند داشت که از رشادت افغانها در دو نبرد (1842 و 1879) به او یاد آوری نمود، و هم شناختی با (لارد سالیسبوری) رهبر حزب محافظه کار و وزیر خارجه و صدراعظم آنکشور داشت. در لندن به منزل دوست سابقه اش Wilfrid Scawen Blunt مدت سه ماه اقامت داشت ولی بعداً در اثر منازعه یک عرب با هندو روی موضوعات سیاسی یا مذهبی که توام با زد و خورد بود، بلنت آنها را از خانه بیرون کرد و سید هم با آنها رفت و رفتا یکماه بعد بر گشت بلنت از او خواهش نمود جای دیگر منزل گیرد. بلنت در مورد سید افغان در رساله گاردن در خرطوم نوشته است که "جمال الدین یکی از ذواتی بود که تعلیمات او یک اثر و نفوذی ایجاد کرد که در نهضت اسلامی بالاتر از آن دیده نشده است." 19

در لندن نظر بخاهش ناصر الدین شاه به ایران رفت ولی بعد از کوتاه مدتی اقامت در ایران شاه به بهانه خاصی از او خواهش نمود ایران را ترک بگوید و سید از طریق ترکیه به طرف مسکو و سنت پترزبورگ رفته و مدت دو سال در آنکشور اقامت داشت.

در مسکو بدعوت Katkov رهبر حزب Panslaviste که آنها بر ضد تسلط بریتانیه در آسیای مرکزی و هند مبارزه میکردند همکاری را شروع کرد، سید از اول الی 13 جولای 1887 با رادیو صدای مسکو مصاحبه نمود که نشر گردید او در این مصاحبه گفته بود که: "هدف سفرش به روسیه دیدن کشوری است که با داشتن (60) میلیون مسلمان متکی بخود که حمایت و پشتیبانی خود را برای آزادی از تسلط بریتانیه برای دیگران نیز ابراز می نمایند میباشد." 20

"... بزرگان روس با نهایت احترام و تجلیل سید را پذیرفتند و بزرگان سیاسی به مقام و منزلت سید اعتراف نمودند... چون میدانستند که سید مدتی در زمان سلطنت محمد اعظم خان از وزرای دولت افغانستان بود و ارزش سیاسی برای او قایل شدند و سید هم مقالات اساسی و صدا داری در باره سیاست خارجی افغانستان - ایران کشورهای عثمانی - روسیه و انگلستان در مطبوعات درجه اول روسیه نوشت که در محفل سیاسی همه ای راه انداخت." 21

مضامین ، مقالات و مصاحبه های سید با جریده Morier در 20 جولای 1887 - 7 فبروری 1890 و 27 اپریل 1892 هم نشر گردیده بود. سید در آنجا با مهاراجه دولیپ سنگه (پسر رنجیت سنگه مهاراجه سابقه پنجاب که در قرن نهم با نام او در تاریخ کشور خود زیاد آشنا میباشیم) ملاقات کرده و او را ترغیب به مبارزه برای آزادی پنجاب نمود. اسناد این ملاقاتها در بخشهای D و H کتابخانه سیاسی و خصوصی وزیر هند در لندن موجود است. از این جا هم بخاطر فعالیتهای سیاسی سید را اخراج نمودند و ایشان به المان رفتند.

پا ورقي

ویکتور هوگو: Victor HUGO متولد 26 فبروری 1802 متوفی در 22 می 1885 که در (Panthéon) پارک لوکزامبورگ پاریس دفن شده است. در (پانتئون) برجسته ترین و نخبه ترین علما و دانشمندان فرانسه مدفون میباشند. وی اولین اثرش را که درامه بود بنام (اینه دو کاسترو) در پانزده سالگی نوشت. اشعار، درامه ها و ناول های زیادی از وی باقی مانده. پراوازه ترین و مشهورترین اثر جاودانه او بینوایان است و همچنان رومان های بوگزار گال - هان دیسلند - آخرین روزهای یک محکوم - نتردام دو پاری - کلود گدا - کارگران دریا - مردی که می خندد و نودسه. را نوشته است.

ویکتور هوگو در زمان حیاتش همواره به دلیل داشتن عقاید آزادی خواهانی و سوسیالیستی و حمایت قلمی و لفظی از طبقات محروم جامعه، مورد خشم سران دولتی و حکومتی بود و علیرغم فشار هایی چون سانسور، تهدید و تبعید هرگز از آرمانهای بلند خود دست نکشید. نگارش کتاب جنجال برانگیز نابلئون صغیر در همین دوران انجام شد. او در باره نگارش رمان بینوایان گفته است: « من این کتاب را برای همه آزادی خواهان جهان نوشته ام » 22

ارنست رنان Ernest RENAN : مورخ، فیلسوف و نویسنده سترگ فرانسه میباشد که در باره زندگی حضرت عیسی (ع) و انجیل تحقیقات و آثار زیاد نوشته بود. او در ۱۸ فوریه ۱۸۲۳ به دنیا آمد. از آنجا که والدینش می خواستند که او کشیش شود او را به فرا گرفتن الهیات گماشتند. این امر باعث شد تا او دست از مذهب و کتاب های آسمانی شسته و تفسیر کاتولیک ها را از انجیل بنگرد. در این حال بود که او در اوان جوانی نسبت به مذهب بی علاقه شد و به دنبال نویسندگی، فلسفه و تاریخ رفت. او به مطالعات خاورشناسی علاقه داشت و تاریخ را سرچشمه تجربه ها میدانست. آثار مهم او عبارتند از: تاریخ ملت اسرائیل (Histoire du peuple d'Israël) آینده علم (L'avenir de la science)، زندگانی مسیح (Vie de Jésus)، اصول مسیحیت (Eau de Jouvence)

ریچفورد لیوسی Marquis de ROCHEFORT LUCAY 1831-1913: از خانواده سلطنتی سابق فرانسه، نویسنده انقلابی که تا پست وزارت هم رسید و مدتی وکیل در پارلمان و هم بنیان گزار جریده (De la Lanter) در 1868 بود. در سال 1871 بخاطر تائید

قیام کارگران فرانسه مشهور به کمون پاریس در جزیره نیو کالدونی که در بحر پاسیفیک میباشد تبعید شد « کمون پاریس در اولین سالهای نشر مانفست حزب کمونیست توسط کارل مارکس و فردریش انگلس و تصویب آن در گنگره بین المللی انترناسیونال اول صورت گرفت » این قیام بزودی توسط ارتش [Their] بشدت سرکوب شد. ریچفورد بعد از نه سال از آنجا فرار نموده به فرانسه برگشت و در 1889 دوباره به انگلستان تبعید شد که در آنجا اخبار (آشتی ناپذیر Intransigent) را نشر مینمود که سید با او همکاری مطبوعاتی داشت، وقتا نامبرده در 1895 بعد از ختم تبعید به فرانسه برگشت 200 هزار نفر به استقبال او رفته بودند.

جورج کلیمانسو G. CLEMENCEAU : سیاست مدار برجسته و صدراعظم فرانسه که هم وطنشان او را (پلنگ) لقب داده بودند زیرا در جنگ اول جهانی شجاعت بی نظیر از خویش متبارز ساخته با تمام انرژی برای آزادی کامل آن کشور از دست المان مبارزه نموده بود. (1917 - 1918)

بلنت Wilfrid Scawen Blunt : نویسنده مبارز و آزادیخواه ایرلندی میباشد که به خاطر فعالیتهای سیاسی ضد بریتانوی و به تعبیر انگلیسها «جدائی طلبانه» بارها زندانی شده بود. 23

مآخذ

- 1 - دکتور حلیم تنویر- تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سا 2000 ص 17
- 2 - رشید رضا ، الخلافه او الامامه العظمی، ص 124-125 در مقاله محمد حسین رفیعی - آراء و اندیشه سیاسی محمد رشید رضا - سایت اینترنت.
- 3 - محمد حسین رفیعی - رشید رضا، تاریخ الاستاذ شیخ محمد عبده، ج 1، ص 84. همین متن توسط محققین زیر نیز ترجمه شده است:
- Jamal M. Ahmed, The Intellectual Origin of Egyptian Nationalism, London, Oxford University Press, 1960, p. 29, " . . . Ālim", Hamzah, 13.
- 4 - حسین رفیعی - " . . . Sirriyeh, "Autobiography", p. 187.
- 5 - رفیعی - از رشید رضا
- 6 - فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر - چاپ 1386 ص 17
- 7 - دکتور تنویر و عین صفحه.
- 8 - عین مآخذ.
- 9 - فضل الرحمن فاضل ص 18
- 10 - فاضل - ص 14 - 16.
- 11 - همانجا ص 17
- 12 - رشید رضا - ص 31.
- 13 - عروة الوثقی (مجموعه مقالات) - سید جمال الدین و محمد عبده - انتشارات بعثت قم 1390 ق

- 14- پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ص 40
- 15- امین مآلوف - سمر قند - ترجمه داکتر کاظم شیوا رضوی - چاپ دوم تهران 1376 ص 75
- 16- احمد امین (جنبش سید جمال دین در مصر) مترجم حسن یوسفی اشکوری، (درای قافله) هفت مقاله در باره زندگی آثار و افکار سید سید نشر 1376 تهران. و کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکم www.iptra.ir/html/
- 17- دکتر حلیم تنویر.
- 18- سید هادی خسرو شاهی - نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی سید جمال الدین حسینی . ص 216 چاپ اول 1379 تهران
- 19- دکتر عبدالحکیم طبیبی - افکار و تلاشهای سید جمال الدین - شماره 31 اپریل و می 1993 مجله آئینه افغانستان.
- 20- Tariq RAMAD Aux Sources du Renouveau Musulman France 1998 طارق رمضان - منشأ متجددین مسلمین -
- 21- مرتضی مدرسی - سید جمال الدین افغانی - ص 64 (تنویر) fr.wikipedia.org/wiki/Victor_Hugo
- 22- بیوگرافی شخصیت های بالا از ویکی پدیا استفاده شده است.
- 23-

تصویر ارنست رنان در جریده اخبار کوچک
که مضمون او در آن نشر شد و سید افغان به جواب پرداخت



جمال افغانی در ایران

در جریان سفر شاه ایران در لندن بار اول از سید دعوت نمود تا به آن کشور سفر نماید و سید پذیرفته از راه عربستان و نجد به شیراز، اصفهان و تهران رفت، در اولین ملاقات درباریان و دانشمندان آن کشور فریفته او شده و سید همه شان را ملامت نموده و در مبارزه برای آزادی خواهی دعوت کرد سید به شاه گفت " او مثل شمشیر بران بدست پادشاه است باید شاه از او در قیام علیه حکومت خارجی استفاده کند." در آغاز شاه نظارت امور سیاسی و

د پانو شمیره: له 31 تر 102

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپ

نظامی را به او داد اما تماسهای وسیع با علما و تلاشهای بیدار گرانه وی باعث پریشانی دربار گردید. "شاهنشاه ایران مقام و منزلت و نفوذ کلام سید را دانست که تا چه اندازه در دل بزرگان و علمای کشور تاثیر بسیاری نموده است از سید جمال الدین ترسناک شد و خیلی پریشان گردید و دیگر توجهی به او ننمود و رفتار خود را با سید تغییر داد." 1

ایرانیانی که در این دوره با جمال افغان تماس نزدیک داشتند عبارتند از: آقا محمد طباطبائی، اعتماد السلطنه ذکا الملک فروغی شاعر و نویسنده، میرزا رضا کرمانی (خادم سید)، امین الدوله وزیر پوست، یحیی خان مشیر الدوله، میرزا نصرالله، میرزا فرج الله، دکتور مهدی خان، میرزا داود، میرزا عبدالله خراسانی، میرزا علی اکبر ساعت ساز، میرزا ارباب، میرزا حسین علی هراتی، حاجی سیاح، حاجی امین الضرب و شیخ هادی نجم آبادی. بعد از خروج از روسیه سید به مונشن المان رفت، در این زمان ناصرالدین شاه در المان بود و خواست سید را ملاقات نماید اما او نخواست و جانب شهر ویانا اتریش رفت شاه همانجا رفته و از وی دعوت نموده و گفت: "بجای گذراندن باقی عمر در میان کفار" به ایران برگردد و شخصاً قول داد که از وی حمایت و بدوستی خود وفادار است. به نقل از هانری دو ریچفورد لیوسی سید هم شرایط ذیل را به شاه پیشنهاد نموده بود:

"- تصویب قانون اساسی و انجام انتخابات عمومی .

- شناسائی مساوات همه افراد در برابر قانون مانند همه کشورهای متمدن جهان.

- الغاء امتیازهای بی بند و باری که به قدرتهای خارجی داده شده است. "

همچنان "سید از شاه در خواست نمود تا افراد فاسد به شمول میرزا علی اصغر صدراعظم را از وظیفه سبک دوش نماید تا زمینه اصلاحات در جامعه ایران تحقق پیدا نماید این پیشنهادات باعث کینه توزی و حسادت هوا داران صدراعظم و انگلیسیها گردید." 2

وقتی سید به تهران آمد، چون مقام پرست و جاه طلب نبود حق و حقیقت را بی پرده میگفت بدین لحاظ خار چشم محافظه کاران و جاه طلبان بود، در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19 میلادی در باره سجایای اخلاقی سید چنین میخوانیم که "مشارالیه به زندگی اعتنا نداشت و مال جمع نمیکرد در تهران وقتی ناصر الدین شاه هزار تومان و یک انگشتر الماس برای او فرستاد پول را رد کرد و انگشتر را به اصرار میزبان نگاه داشت و آنرا هم به پسر میزبان خود داد ... با این حساب به روشنی می بینیم که سید مردی بی ترس و تطمیع نا پذیر و بی پروا به منزلت دولتی بود اگر به واقع خاطر خواهی امرا و سلاطین را میکرد میتوانست به بالا ترین مناصب دولتی برسد ولی هرگز دل به ظواهر قدرت نه بست و تا دم اخیر از پیکار در برابر استبداد و استعمار نیا سود. بنابر این به باور این قلم گزارشهای وکیل حکومت هند بریتانوی مبنی بر مقام طلبی سید واستدعای کار دولتی از امیر اعظم خان و امیر شیر علی خان منطقاً نادرست می نماید از سوی دیگر گزارش گر مو صوف فقط دسترسی به گزارش شایعات مربوط به ما حول دربار کابل را داشت و بطور قطع از مکاتب مشکوک و بی پایه ای خبر داده است که احوال آن در افواه درز کرده بود و بیگمان نه وجود خارجی و نه سندیت داشت چه محتویات خبر چینی های او با مضمون روشن و اسناد ثقه ای که آوردیم نا هم خوان است به گمان ما فرصت یک دآوری مستند و احیاناً علمی فرا رسیده که دامن سفید آن اسوه نهضتهایی مشروطه خواهی را از هر آلائش مبرا بدانیم ". 3 باید اضافه کرد تحت عنوان « معمای سید جمال الدین » محمد صدیق فرهنگ گویا به گزارشهای وکیل حکومت هند بریتانوی در کابل استناد میکند که سید استدعا کار دولتی از امیران محمد اعظم خان و شیر علی خان نموده و به دلیل عدم داشتن مأخذ،

آرشیو و دقت در معرفی مآخذ نه می تواند این نوشته سند قابل اعتماد باشد زیرا نویسنده در اخیر رساله خود نوشته است « اوراق فوق متعلق به همان سال » آیا همان اوراق در کدام آرشیو؟؟ کدام کشوری؟؟ و کدام سال؟ حفظ شده جواب مشخص و درست ندارد و نداده است زیرا واقعیت ندارد.

دکتور تقی ارانی میگوید سید " تخم انقلاب سیاسی " را در ایران کشت نمود و طی مجالس و کنفرانسها مردم را بیدار ساخت. چنانچه بعداً حاجی مرزا حسن شیرازی از نظریات سید در الغای امتیاز تنباکو به شرکت های بریتانوی استفاده نمود و گفته بود: " هر کس از این پس به مصرف تنباکو اقدام نماید، دشمن امام زمان (هجّل الله تعالی فرجه) خواهد بود." 4

بزودی کینه توزی صدراعظم و هواداران او بر علیه سید آغاز شد با تحریکات توطئه ها و دسیسه های گوناگون مانع فعالیت های او میشدند تاریک بینی و تاریک اندیشی درباریان ایران کمتر از درباریان کشور ما نبود، و این وضع سید را مجبور ساخت تا به قم رفته هفت ماه اخیر را در جوار زیارت شاه عبدالعظیم به سر برد که صدها نفر از فیض دانش او بهره برده و در کنفرانسها و مجالس وی اشتراک مینمودند رژیم با ترسی که از او داشتند فعالیت هایش را تحت تعقیب گرفته، ولی شاگردان سید اختاریه عنوان شاه فرستادند و شاه هم امر اخراج سید را از ایران صادر نمود، و بار دیگر هوا، هوس، امتیاز، قدرت و تکفیر بر دانش و پاک دامنی، حق و حقیقت غلبه نموده، سید را از بستر بیماری با لت و کوب ناسزا و توهین برهنه کرده بر مرکبی سر چپه سوار و به دارالحکومه بردند و " سوداگران دین فروش " در طول راه فریاد میزدند که " ایها الناس (ای مردم) این سید نیست او بابی است (بابی منسوب به سیدعلی محمد شیرازی که خود را باب الله میدانست و پیروانی داشت) و مسلمانان را گمراه و بی دین میکند به جان ناصرالدین شاه دعا کنید که شما را از شر زبان او آسوده نمود " 5

حضرت سید از آرامگاه شاه عبدالعظیم نامه به شاه فرستاد که در آن نوشته بودند: " اگر چه به مجرب ندامت رواست آنچه به پاداش مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع، دیگر این چه نقش است که باز ژاژ خایان کوازه پسند... بالله علیکم، اگر خدای نخواستہ ظهورات اخیرہ مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من ملامت خواهد بود. سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را برین میدارد که ذهن وقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت صادر شود ..."

{ به نقل (توضیحاتی بر نوشته برادر آقای انصاری در مورد بیدار گر عصر) از محقق و نویسنده توانای کشور فضل الرحمن فاضل. }

شاه در مورد دخول قوا به زیارت امام زاده عبدالعظیم متردد بود ولی صدراعظم او را قانع ساخت که چون: " جمال الدین فیلسوف و در نتیجه کافر است و حق استفاده از مصونیت بست را ندارد "

" سید را با ستری (یابو) برهنه سوار کرده و به وضع ناهنجار تا بصره گاهی پیاده و زمانی سواره بردند. در حالیکه سید چهل درجه تب داشت و هرگز اجازه ندادند تا اندکی استراحت نماید و طرفداران شاه گمان کردند بدین وسیله می توانند شعله درختان اسلامی را خاموش کنند غافل از آنکه (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) " 6 ترجمه { می خواهند

نور خدا را با دهن خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید}

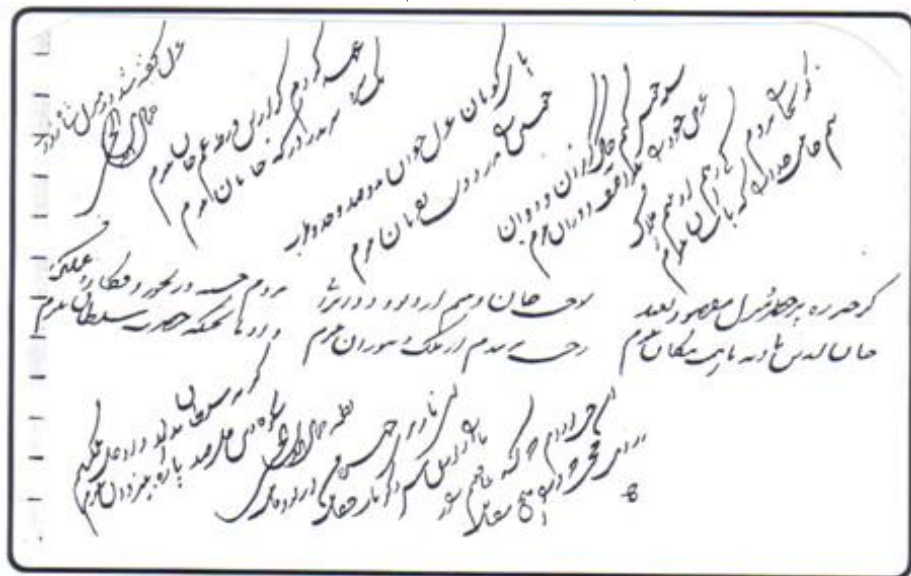
به قول از مخزومی پاشا که از دوستان نزدیک سید بود هر زمانی که از ایران یاد میشد رنگ صورت او تیره میشد و در خود فرو می رفت "خودش بدترین خاطره زندگی اش را در ایران میداند". 7

درمورد این تحقیر و اهانت سید ابیات ذیل را سروده بودند :

دیو و دد ایرانی

یک سره سر بر درگه جانان ببرم
خویش را به در دوست به قربان ببرم
نیم جان نیست که خدا را به آسان ببرم
جان از این بادیه به همت جانان ببرم
رخت بر بیندم از این ملک به توران ببرم
داد با تخته گره حضرت سلطان ببرم

عهد کردم گر از بین ورطه غم جان ببرم
پای کوبان و غزل خوان و با دو صد وجد و طرب
گر بخارا بروم کی روم از بیم هلاک
گر چه ره پر خطر و منزل مقصود بعید
سوخت جان و تنم از دیو و دد ایرانی
بروم خسته و رنجور و فگار و غمگین
گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم
شکوه این دل صد پاره به یزدان ببرم



دستنویست غزل سید جمال الدین افغانی به خامه خودش

هانری دو ریچفورد میگوید "جمال الدین زنده بود اما بیمار شد و بخصوص وقتی دید که آن همه دیدار کننده پر شور و شوق هنگام تحقیر علنی او حضور داشتند و نفس از کسی بیرون نیامد، سر خورده و بیزار گشت و گرچه سراسر عمر خود را به انتقاد شدید از تاریک اندیشی برخی از علمای دین پرداخته بود تصمیم گرفت برای به زانو درآوردن شاه دست توسل بسوی یکی از روسا مذهب دراز کند، بنابر این نامه ای مفصل به پیشوای مذهبی ایران نوشت..."

"سید افغان این همه نا هم گونی ها و فساد اداری ایران را به میرزا حسن مجتهد شیرازی که مرجع تقلید شیعیان در نجف و کربلا بود نوشت، ولی توجه به سید صورت نگرفت. (گر چند)

والی بغداد و دیگر رجال نزد سید شتافتند و از او دعوت نمودند تا به بغداد برود ولی سید با کشتی از بصره راهی لندن شد 1270 ش - 1892 م " 8

سید در نامه اش به فرزند امین الضرب می نگارد: «اگر از تو شکوه کنم گویا از خود سخن رانده باشم، زیرا بخود خواهم اندیشه کرد که شاید در تربیت چند ماهه و در اندرز های متعالیه قصوری بوده است و اگر دم در زنه بدین راضی شده باشم که توهم در اخلاق و عادات چون سایر ایرانیان باشی و من نمیخواهم»

سید در نامه دیگری به الحاج محمد حسن امین دارالضرب می نویسد: «جناب حاجی، من آنچه گفته ام و میگویم و کرده ام و میکنم، همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود و به هیچ وجه انا نیت مرا در او مدخلی نبوده است و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده اند و نه دیده اند انکار نمایند، امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست میگویم. 9

سید با محافظه کاری، اپورتونیزم و فرصت طلبی مخالف بوده و معتقد برین بود که اصالت برجسته اسلام در مبارزه و مبارزه طلبی آن است {لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ} (سوره البلد 4) و سید گفته است که "هیچ شایسته مقام و شخص بزرگی مانند حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که پنجاه میلیون مسلمان او را نایب امام میدانند نیست که دست از کار دنیا بشوید" گیرم که تارک دنیا هستی، تارک اسلام و تارک قوت و شوکت دین که نباید بشوید این زهد ها حقوق دیانت را پا مال میکند و استخفاف به شریعت وارد مینمایند، که ظلمه پدر مسلمانان را بسوزانند و نایب امام با وجود نفوذ تامه ساکت و صامت بنشینند" 10.

يك سند از سفارت انگلیس در تهران با امضای (Sir Frank Lascelles 1894-1891)، سفیر انگلیس به ضمیمه نامه شخص ناصرالدین شاه را در این جا نقل می نمایم که بسیار جالب است. شاه در نامه خود به امین السلطان، صدر اعظم خود دستور می دهد که از دولت انگلیس بخواهد که سید جمال الدین را که به مقام سلطنت! توهین کرده است اعدام کنند و اگر اعدام نمی کنند، او را زندانی یا تبعید کنند! قبله عالم! اعلیحضرت ظل الله! قاجار، چنان مست قدرت و سلطنت است که توهین کننده به خود را، حتی اگر در کشور دیگری باشد، مستحق اعدام می داند:

نامه محرمانه شماره 82، مورخ 11 می 1892

«عالی جناب! عطف به نامه شماره 14 مورخ ژانویه با ارسال رو نوشت دست خط شاه ایران خطاب به امین السلطان اشعار می دارد به وسیله سید جمال الدین نامه ای خطاب به علما ایران صادر شده است و در آن نامه، مستقیماً به مقام سلطنت توهین و به شدت حمله شده ترجمه نامه جمال الدین نیز که موجب تغییر و اعتراض شاه شده، ارسال می شود. نظر شاه بر این است که نویسنده این نامه مستحق مرگ! یا حداقل حبس ابد است.

من به امین السلطان گفته ام که این نامه ها را برای ملاحظه جناب عالی تقدیم خواهم داشت، ولی در عین حال به آن جناب یاد آوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود بر علیه شخصی که در لندن زندگی می کند، قدمی بردارد، مگر به موجب مقررات قانون.

(دست خط شاه ایران خطاب به امین السلطان ابتدا به خط خود وی بوده و از فارسی به انگلیسی ترجمه و در روز 28 اپریل 1892 به سفارت انگلیس در تهران تسلیم شده است.)

جناب اشرف امین السلطان

ما پشت سر هم چه به وسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در تهران، راجع به مزخرف گویی ها و نوشته های مفسدانه میرزا ملکم، هم کتباً و هم شفاهياً اعتراض و تقاضا

نموده ایم مشارالیه را از لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لااقل از او التزام بگیرند که از این عملیات فتنه انگیز بر ضد کشور ایران و توهین به مقام سلطنت دست بردارد، ولی ابداً نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال الدین را که یکی از شریر ترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلاص و مزاحمت هایی می نمود، تبعید کردیم، او نیز به لندن رفت و به ملکم خان پیوست و به وسیله انتشار روزنامه به زبان عربی، شروع به تحریکات نمود. مشارالیه چندین شماره روزنامه نوشته و آنها را در بلاد قفقاز و ایران پخش نموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آن را که به زبان عربی انتشار یافته، برای توزیع بین مردم به ایران فرستاده است. اینک یک شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم. این مرتبه او علناً شروع به تحریکات نموده و علماً و مردم ایران را تشویق به اخلاص و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

بدین وسیله او خودش را مانند یک نفر قاتل معرفی کرده و طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت درصدد اسائه ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت کرده، محکوم به اعدام است و سزای او مرگ است! یا لااقل او باید در یکی از نقاط دوردست تا ابد حبس شود. شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید و رسماً نظریات ما را به او ابلاغ کنید. این دستخط ما را بدهید بخواند و یک نسخه از آن را به او بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال الدین را به او تحویل داده و از او بخواهید که همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی به نظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند تا هر گاه حق به جانب ماست، او را به حبس ابد محکوم نمایند، والا چگونه ما باور کنیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ماست؟ در حالی که چنین شخص مفسد و بی شعوری با کمال آزادی و راحتی در انگلستان اقامت کرده و این گونه مطالب را انتشار می دهد.»

و به دنبال این نامه یا دستور شاه، امین السلطان نامه ای خطاب به سفیر محمد علی خان می نویسد که موضوع را به شدت پیگیری کند و سفیر نیز در تاریخ 22 ژوئن 1892 طی نامه ای آن را برای وزیر خارجه انگلیس، مارکیز اوف سالیسبوری می فرستد:

« عالی جناب! با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جنابعالی مذاکره شد، حضور تان تقدیم داشتم. آن عالی جناب هر چه زودتر ترتیبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را از هر حیث آسوده نمایم. با تقدیم احترامات محمدعلی

نامه امین سلطان خطاب به سفیر ایران در لندن:

« بعد العنوان مجدداً شیخ جمال الدین مقاله ای به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط، تعدادی از آن را فرستاده است. چند روز پیش، آن مقاله به نظر اعلیحضرت همایونی رسید. این دفعه جمال الدین بی شرمی را به اعلی ترین درجه رسانیده است (!) چنان عبارات زننده و تندید به کار برده است که سابقه ندارد. از اول مقاله تا آخرش، تمام مطالب، يك پارچه تهمت و توهین به مقام سلطنت است. حتی به این عبارات ركيك قناعت ننموده و علماً را تحريك نموده است که نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند، بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند. این مزخرفات را طوری ادا کرده است که از تکرار آن شرم دارم.

من یک نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از مطالعه، آن را نزد سالیس بوری ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید.

چون در این مقاله خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرار گرفته، لذا از جانب شاه نزد لرد سالیس بوری، رسماً شکایت کنید و به او بگویید که چنین به نظر می رسد در کشوری که خودتان را دوست ما قلمداد می کنید، شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده اید و همان بلوایی را که در مسأله رژی تنباکو راه انداخته شد، باز هم ادامه می یابد. چگونه ممکن است نام این جزوه عادی را روزنامه گذاشت و گفت که روز نامه ها آزاد می باشند؟ آن هم جزوه ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب بر پا کرده و صلح مردم را به هم زده است. خلاصه چاره ای برای این کار باید کرد. یا باید او را به حبس بیندازند یا این که به جای دوردستی تبعید نمایند تا این که اعلیحضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد کنند. امین السلطان" 11

بعدها به پاداش آن فرمان شاهانه و بی حرمتی ها به سید افغان در ایران یکی از مریدان شوریده دل او از ناصر الدین شاه انتقام گرفته و در (1895) او را به ضرب گلوله بقتل رسانید، و این تیر اسلحه مرزا رضا کرمانی بود که به جنبش مشروطیت در ایران منتهی شد. خود سید درباره گفته بود: " برای اولین بار یک شاه قربانی انقلاب کاخ نشینان نشده، بلکه بدست مرد عادی از پا در آمد " 12.

سید در لندن مرزا ملکم خان را در نشر جریده او کمک مینمودند. وهم به جریده (ضیاء الخافقین) مقالات نوشته که تجار ایران در بین اموال تجارتی شان جریده را به ایران میبردند سید در تمام شماره های آن جریده از هیچ افشاگری درباره نظام ایران دریغ نمیکرد تا حدیکه سفیر آنوقت ایران در لندن (مرزا محمد علی خان علاء السلطنه که بجای مرزا ملکم خان ناظم الدوله منصوب شده بود) به نزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او در باره شاه نمود، وخواهش نمود که او اگر خود داری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است یک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد ولی سید جواب منفی داد و گفت: " نه راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته شده شکمش دریده و جسدش به گور عرصه شود... " 13

شاه ایران هم طی نامهء به لرد سالیس بوری در رابطه به موجودیت سید در لندن نوشت: " ما این مرد را بدین خاطر تبعید کردیم که بر ضد منافع انگلیس عمل میکرد آنوقت او به کجا هجرت کرد، لندن؟! " .

ابراهیم صفائی محقق و پژوهشگر مشهور ایرانی، در کتابش « اسناد سیاسی دوران قاجاریه» مینگارد: «... سه بار به ایران آمده، بار سوم به جرم تحریکات بر ضد شاه و دولت به بغداد تبعید شده و از طریق بصره به لندن گریخته و با دیپلمات های انگلیسی طرح دوستی ریخته و در پناه آنان به فتنه جوئی و ناسزا گوئی بر ضد سلطنت و دولت ایران ادامه داده است.»

میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر خارجه ناصرالدین شاه، در گزارشی به نقل قول از خلیل خالد بیک سفیر عثمانی، عنوانی ناصرالدین شاه، راجع به سید مینگارد: «... و این بدبخت شقی هم لدی الورود بنای مراوده با « بابی ها» گذارد و با « نصرت پاشا » که میدانست قدری از دولت رنجیده است طرح الفت بریخت.»

روز نامهء « اختر» چاپ استانبول به تحریک زمام داران ایرانی، مقالاتی تحت عنوان « شیطان در لباس انسان» در ذمه سید جمال به نشر رسانده، او را فتنه انگیز، بیگانه از دین، آلوده به لوث معاصی، زندقه و الحاد، آشوب طلب، پست فطرت و وصف میکند و در آخر مینگارد: «... هرگاه این شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سلک علما و فضلاء اسلام بود، هر آینه با ارامنه

مفسد و یاغی همدست نه می شد که در ممالک اسلام فتنه بر انگیزاند. عجب تر اینکه شیخ جمال با همه سوء افعال، عنوان سیادت نیز بر خود بسته است، غافل از اینکه :

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه میمانی بگو»

سیاست گذاران ایرانی، بعد ها جهت ساکت کردن سید جمال و جلوگیری از بیان آتشین و منطق استوار و نبشته های روشنگرانه اش، ظاهراً و ریا کارانه، از این بر چسب های ناروا بر سید جمال، پشیمان شدند. طوریکه میرزا علی خان امین الدوله از خواص ناصرالدین شاه و یکی از وز رای او، در نامه ای به ناصرالدین شاه، مینگارد: «...در لندن و پاریس معارضه در جواب گفتن و در روز نامهء اطلاع و اختر و کوکب ناصری، به شرح حال او پرداختن تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را دراز میکند و باید پرداختن تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را دراز میکند و باید گفت مهملات ملکم و سید در ایران و عراق عرب بعضی تاثیرات کرد. در فرنگستان همزبان قلم مسموم ملکم، یقین اثر دارد.» امین الدوله در نامه استشاری اش به شاه، میگوید: «... چه ضرر دارد در کار ملکم و سید و شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آنها، گفتگوئی بشود و تدبیر مناسبی اتخاذ کنیم» شاه در بالای کاغذ امین الدوله، چنین هدایت صادر میکند: «اما در فقره این دو نفر نجس (هدف سیدجمال الدین افغانی و میرزا ملکم خان) هم البته در مجلسی با جناب امین السلطان حرف بزنید، ببینید چه مصلحت میداند؟» 14

این امین السلطان که شاه گفته است، تا امین الدوله با وی حرف بزند و ببیند که چه «مصلحت» میداند، همان میرزا علی اصغر خان مشهور است که هم صدراعظم ناصرالدین شاه بود و هم صدراعظم پسرش مظفرالدین شاه. نامبرده در تلگرافی به ناظم الدوله، سفیر ایران در امپراتوری عثمانی، در ارتباط سید جمال الدین، او را چنین هدایت داده بود: «از حالات فساد و شیطنت این مرد کاملاً اطلاع دارید، خود اختر هم او را خوب میشناسد، شرح میسوطی در معرفی حالات رذله و کفر و خبائث او در اولین نسخه اختر نوشته شود که مقارن رسیدن کاغذ های فساد انگیز او معلومات اختر هم به مردم برسد و دانند (که مردم بدانند) نویسنده نه مجتهد است نه آدم، بلکه شیطان و کفر محض است.» 15

دشمنی با سید جمال، تنها کار سران نظام قاجاری در ایران نبود «بابیها» نیز او را بیگانه و دشمن میپنداشتند. زیرا سید، در نبشته های روشنگرانه اش قبلاً به معرفی این طایفه پرداخته بود... و بر علاوه اشاراتی که در اثرش «نیچریه» نموده و بابیان را کشکول بر داران «باطنیه» خوانده است، مقاله مهم «با بیت» را برای دائره المعارف بستانی، چاپ بیروت، نیز نگاشته است. سران فرقه بابیه در نامه ای که در عاشورا 1308 قمری به ناصرالدین شاه قاجار نگاشته اند، گفته اند: «...ای شهریار عالم، قسم به آفتاب حقیقت که جمیع این وقایع و فساد، اساسش از دسایس و خداع بیگانگان جمال الدین افغان و هم افکار و تابعان او است، این شخص گمراه از قدیم و جدید بد خواه آوار گان بود و دشمن آزادگان و برهان اعظم بر وضوح این مطلب آنکه جمال الدین در بلاد خارجه چون بنیاد خوارج نهاد در اکثر روزنامه ها بد گوئی و ذم شدید و طعن شنیع بر بابیان اعلان نمود... حال معاذ الله چگونه تصور نموده که با او طرح آمیزش بریزیم و از بلاهت و حماقت او نگریزیم و این شخص چون در جمیع ممالک عالم ایقاد نائره فساد نمود و بنیان بی دینی نهاد نزد کل مردود شد و از جمیع ممالک مطرود، ناچار به کشور ایران شتافت و طرح تازه بی انداخت... این شخص فتنه جو چگونه به ایران راه یافت...» 16

سید افغان با چنین فضیحت و افتضاح از ایران اخراج گردید و درباریان آنجا هم بهر دسیسه و توطئه در بدام انداختن و اعدام وی دست میزدند که در مبحث بعدی (سید در ترکیه و پایان

زندگی او) به آن اشاره خواهم نمود. چنانچه در همین زمان شاه به اعتماد السلطنه وزیر فرهنگ خود هدایت داد که: " برای ایرانی معرفی نمودن سید جمال الدین اقدامات عملی را آغاز کند. از همان زمان بود که سید جمال الدین به عنوان سید همدانی شهرت یافت و وزیر اطلاعات ایران تذکره تابعیت در غیاب سید جمال الدین صادر کرد (بدون اینکه سید جمال آگاه باشد) و پاسپورت برای سید جمال ارائه کردند که امروز در بعضی نوشته ها همان پاسپورت و همان تذکره به عنوان سند موثق برای ایرانی بودن سید جمال الدین ارائه میشود. در حالیکه آن اسناد به اساس هدایت شاه ایران، ناصرالدین شاه تهیه شده بود تا سید جمال الدین « ایرانی» معرفی شود و بعد از آن، اینها بتوانند سید را از کشورهای دیگر بخواهند، وقتی که خواستند و به چنگ آوردند می توانند محاکمه بکنند، اعدام کنند و قصاص دیگر... "17

دولت وقت ایران پس از قتل ناصر الدین شاه بدست مرزا رضا کرمانی، تصمیم داشت سید افغان را بشکل فجیع بقتل رسانند و جمعیت اتحاد اسلام را از میان بردارند که در این هدف بعدا توانستند موفق شوند اما با از میان رفتن سید نه تنها نهضت انقلابی رهروان وی پایان نیافت بلکه اهداف بیدار گر و آزادی خواهانه وی جهان شرق را روشنائی بخشید و افغانستان، هند، مصر، ایران، تا شاخ افریقا از آن فیض بردند.

خواجه بشیر احمد انصاری نوشته اند که " این مرد (سید افغان) خصوصیت های فراوانی داشت. او از شهروندان بزرگ جهانی کوچک بود. شرق و غرب، ایران و افغانستان، عرب و عجم، روحانیت و روشنفکری، تشیع و تسنن و بالاخره فلسفه و عرفان در درون این ابر انسان بهم آمیخته بودند. او چون عطار و مولانا عشق می ورزید و چون فارابی و ابن رشد می اندیشید و چون غزالی تجدید اندیشه دینی را هدف خود ساخته بود. این مرد بسان تاریخ سازان بزرگ نوع بشر دوستان و دشمنان فراوانی داشته، عده ای او را تیوری پرور بزرگ نهضت های آزادی خواهانه شرق می دانند ولی کسانی هستند که حتی پس از گذشت يك صد و ده سال باز هم سایه و خاطره اش را بمباران میکنند. او گوهری بود که در میان دو سنگ آسیاب افراط و تفریط قرار گرفته بود. میراث مبارزاتی سید به ما می رساند که قافله سالار راه حق و عدالت و آزادی در مسیر دشوار مبارزه خویش پیوسته هدف تهمت ها و سنگ اندازی های دشمنان حقیر و فرومایه خصوصاً جاهلانی که خود را دانا می شمردند و کورانی که خویش را بصیر می انگاشتند، قرار گرفت ولی او این طور نکرد که در برابر عو عو هر جانوری ایستاده شده تا سنگی به دهنش بکوبد، زیرا او می دانست که این کار حرکت وی را در مسیر اصلی اش کند ساخته و در نتیجه دیر تر به هدف خواهد رسید "18

سید میگویند که: "... انگریز ها می پندارند که روسی ام من، مسلمانان در فکر اند که مجوس ام من، سنی ها شیعه گویان صدایم زنند و دوستانان علی دشمنم خوانند. امامت خواهان بابی گویند، در نظر ملا ها کافر و ملحد من، اما تحفة الفتی از کافر ندیدم من، فقهی و عالم دور از علم دانند و جاهلان دلداده علم خوانند، عاشقان اسلام مرا از خود نمی دانند اما دشمن مرا سپاهی اسلام میگویند، از مسجد بیرونم کردند و در بتکده زندانیم ساختند "19

مآخذ

1 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ش ص 42

- 2 - دكتور محسن عبدالمجيد - جمال الدين الافغانى - (رساله عربى) موسسه الرساله طبع اول 1983 بيروت
- 3 - دكتور اكرم عثمان - سيدجمال الدين افغانى احيا گر فكر دينى - آريانا برون مرزى شماره سوم سال سوم
- 4 - امين معلوف - سمرقند - ترجمه داکتر کاظم شيوا رضوى - چاپ دوم تهران 1376 ص 248
- 5 - مرتضى مدرسى - سيد جمال الدين افغان - ص 69 (تنوير)
- 6 - دكتور حليم تنوير - تاريخ و روز نامه نگارى افغانستان - شوراي فرهنگى هالند سال 2000 ص 20
- 7 - 8 - عيضا ص 21 و 71
- 9 - فضل الرحمن فاضل - برگرفته از نامه ها و اسناد سياسى تاريخى، تدوين از سیدهادى خسرو شاهی، صفحه 47
- 10 - فرید ون آدمیت - اندیشه های مرزا آقا خان - انتشارات نوید المان دسمبر 1992 ص 32
- 11 - Par Afghan Philosopher Sayed Jamaluddin - سايت فيس بوکى شنبه 16 اکتبر 2010
- 12 - گوشه های از قتل‌های سياسى در تاريخ افغانستان معاصر - طبع پشاور سال 1998 ص 55
- 13 - پوهاند هاشمى ص 54
- 14 - فضل الرحمن فاضل ، ص 269 .
- 15 - عين رساله ص 271 .
- 16 - فضل الرحمن فاضل - برگرفته از اسناد سياسى دوران قاجاريه، از ابراهيم صفائى، صفحه 248، انتشارات بابک، تهران، سال 2535 شاهنشاهی
- 17 - مصاحبه شمس الحق آريا نفر
- 18 - خواجه بشير احمد انصارى - به مناسبت يك صد و دهمين سالروز وفات علامه سيد جمال الدين افغانى - مصاحبه با سيد جمال الدين افغانى - کابل ناتھ شماره مسلسل ۴۵ - سال دوم، مارچ ۲۰۰۷
- 19 - انصارى - برگرفته از سيد جمال الدين افغان: شخصيت و افکار، داکتر شاه عبدالقيوم، ترجمه عبدالرحيم احمد پروانى، بنگاه انتشارات ميوند، ص 37-38

سيد ما در ترکیه و پايان زندگى او

سيد در لندن دعوتنامه عبدالحميد عثمانى را براى برگشت به ترکیه دريافت مگر براى اعتماد نداشت اما در اثر تشويق و وساطت مرزا ملک خان ناظم الدوله، ناشر جريده قانون در استانبول اين سفر را قبول نمود و در اواخر سال (1892) وارد استانبول شد به قول از مرتضى مدرسى "يکى از افسران ارشد دربار عثمانى که از استقبال کنندگان بود از سيد جوياء شد که صندوقهای اثاثيه (سامان و لوازم) شما کجاست؟ سيد گفت بجز صندوق لباس و کتاب ندارم پرسيد

د پانو شميره: له 40 تر 102

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلئ. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په ځير و لولئ

جای آنرا به من نشان بدهید؟ سید اشاره به سینه خود کرد و گفت این صندوق کتاب است و سپس اشاره به لباس خود نمود و گفت این هم صندوق لباس است. 1

سلطان عبدالحمید در آغاز حرمت زیاد به او نمود حتی خواست خانه و جای داد و اهل و عیال برایش بدهد، سید نه پذیرفت و گفت: "هیچ غرض ندارم جز خدمت به اسلام و خدمت به اسلام را منحصر در این میبینم که مسلمانان را در این علم هدایت بخواهم." 2

سید در ترکیه (انجمن اتحاد اسلام) را اساس گذاشت که صد ها افغان، ترک، عرب و ایرانی در آن اشتراک داشتند. محمود طرزی هم در این زمان از ارشادات و اندرزهای سید فیض برد. «انجمن اتحاد» در آغاز رونق فزاینده داشت و به گفته یکی از اعضای آن "قریب 400 نامه به علمای همه کشورهای اسلام فرستاد که دو صد جواب در تائید هدف و مرام آن رسید و عبدالحمید خود را کامیاب میدید و برای قدردانی از سید او را در آغوش کشید و بوسید. سفیر ایران در اسلامبول کارهای انجمن را با آب و تاب به دربار گزارش میکرد و دولت از فعالیتهای این محفل سیاسی آگاهی داشت." 3

موجودیت سید در ترکیه باعث تشویش بیشتر رژیم ایران گردید چنانچه ناصرالدین شاه به سلطان عبدالحمید نوشت: "ما ادعای دوستی و یک جهتی در عالم اسلامیت میکنیم سید جمال الدین را که با ما اینقدر دشمن است چرا محترمانه آورده اید و نگهداری میکنید؟!." 4

در این ضمن سفرای رژیم قاجاری به توطئه های گوناگون دست میزدند و تلاش میکردند که سید یا ترور و یا اختطاف شده به ایران فرستاده شود، زمانی ناظم الدوله به مرکز نوشت "منتظر موقع بهتر و خوبتر میباشم" بعد از او برادرش مرزا محمود علاء الملک سفیر بعدی ایران طی نامه خصوصی بدربار نوشت "...سوی مغان که حدس به چاکر میرود خوب نیست، دو نفر را چیز داده امیدوار فرموده بفرستید اینجا آمده با جمال راه آمد و شد پیدا کرده به جزایش برسانند." 5

بعلت مخالفت شدید رژیم ایران در مورد اقامت سید در ترکیه، سلطان عبدالحمید از سید خواست که به سفارت ایران رفته بگوید "ظلم های که بمن از دولت ایران رفته عفو میکنم، سید قبول نکرد و گفته بود در لندن علاء السلطنه مکرر عفو از من طلبید قبول نکردم، حال چگونه خودم به سفارت خواهم رفت و ترضیه (راضی کردن، خشنود کردن) داد." 6

با آغاز شورشهای ارمنی و ادامه تحریکات رژیم ایران، درباریان فاسد و حسود ترکی به شمول شیخ الاسلام ابوالهدی با حيله ها زیرکی ها و دسیسه ها و نقشه کشی ها پا پیش نموده این اندیشه را خلق نمودند که سید محرک این شورش ها میباشد در حالیکه چنین نبود. جمال افغان در ادامه این تحریکات طی نامه به سفیر بریتانیه نوشت

مورخ 12 دسمبر 1895 ضم مکتوب نمبر 923 60F O 594/ - از استانبول برای سفیر بریتانیه Sir Pli Cuir ارسال شده است.

"قسطنطنیه 19 نومبر

جلالتمابا !

جناب شما حکومتی را نمایندگی میکنید که بحیث علم بردار مدنیت بساط رفاه بشریت را گسترش میدهد. اثرات اجراءات نیک شما خصوصاً در کشور های مشرق زمین مناطقی که شکنجه و استبداد بشکل علی الدوام جریان دارد بیشتر محسوس است. جلالتماب شما بحیث حمایت گر اقشار مستضعفین که از جور و ظلم عناصر خود خواه و ظالم ناله و فریاد دارند همیشه مبارزه نموده اید. علی الرغم نیات پاک و احساسات عالی و کریمانه ایکه خاصه جناب شما است اجازه

بفرمائید توجه تانرا به مطالب آتی معطوف سازم به صفت یک افغان (کابل) وابسته به انگلستان، قسمت اعظم زندگی من در دیار مشرق سپری گردید، و در طول این مدت با جدیت خاص در ریشه کن ساختن تعصب که به صفت یک مصیبت جانکاه برین منطقه مستولی است پیکار نمودم و آرزویم در این مبارزه این بوده است تا بجای آن نظم جدیدی که بر مبنای مترقی استوار باشد برقرار نمایم و مبارزه من بر این مبنای استوار است.

هذالقیاس ایام قابل ملاحظه ایرا در مراکز کشور های اروپایی به سر بردم و با رجال برجسته دولتی، علمای بزرگ و دانشمندان و دوستان مطبوعاتی تبادل افکار و تماس داشته ام در لندن بودم که دعوت نامهء امپراطور سلطان (هدف سلطان عثمانی است - لمر) بمن رسید باین نظر داشت مهمان شان هستم. به هیچ وجه تصور کرده نمی توانستم که چنین دعوتی آثار ناگوار خلق کند وقتی به قسطنطنیه آمدم دسیسه سازی ها و حيله بازیهای متنوع و افترا و تهمت برخورد از اقامت در این گرداب به سیر آمدم و خواستم رفع مزاحمت نمایم اما به من اجازه ندادند در جریان وقایع اخیر یعنی (ارمنستان) با تکثیر کذب و تهمت و افترا اوضاع وخیم تر گردید و اعلیحضرت امپراطور در میان این گیر و دار متردد است و بعضی از درباریان با استفاده از این وضع تعداد زیادی از مردمان بیگناه را بدون علت و دست آویز به نفی البلد وادار می سازند و غیره.

چون بنده در این جا مهمان هستم تمام مسائل را به نظر تماشاجی مشاهده میکنم اعلیحضرت امپراطور بر اساس اتهامات بی محتوای که بعضی از اطرافیان به او الهام میدهد بدون هیچ علتی اقامتگاه مرا تحت مراقبت پلیس قرار داده است و واقعاً این وضع طاقت فرسای است و از اینکه خود را در یک حالت مشکوک مییابیم

نمیدانم اثرات این فشار و انفعال بر من چه خواهد بود در اینجا تحت یک نوع فشار روحی به سر میبرم علی الرغم اینکه در یک کشور خارجی هستم و با وجودی که بنابر دعوت اعلیحضرت امپراطور از لندن بدین جا آمدم لحظه ای آرامی نصیب من نشده.

جلالتمآب شما با نظر داشت اوضاع و احوال میتوانید نتیجه بگیرید که به هزاران انسان بیچاره که در چنگال ستم جلادان قرار دارند در حالت فریاد و داد و بیداد به سر میبرند! به هزاران مسلمان و مسیحی با قلبهای گداخته فریاد میکشند که، ما را نجات دهید! ما را نجات دهید! چه در اینجا بر حسب تعامل سرنوشت انسان بدست تصادف است نه بدست عدالت و عقل. پس اجازه بفرمائید بنام بشریت توجه شما را برین وضع الم بار جلب نمایم و رجا میرود مساعی بنده را در ذیل توجه عمیق قرار دهید.

با اغتنام از فرصت مراتب تمنیات من به حضور ...

جمال الدین الحسینی الافغانی " 7

در ترکیه گر چند در اوائل استقبال شایانی از وی شد و وظیفه امور تعلیم و تربیه را در آن کشور عهده دار گردید اما شخصی بنام ابوالهدی صیادی "مفتی ترکیه که سید جمال با و لقب (ابوضلال) داده بود علیه سید تبلیغات سوء را براه انداخت و بنحوی عبدالحمید پاشا را نیز زیر فشار و تاثیر قرار داد تا سید افغان را تحت نظر نگه داشت" 8

بدیهی است که در تاریخ کشورهای ما، متاسفانه متفکران، علمای آزاد اندیش و شخصیتهای پیشرو و بیدار گر چون جمال الدین، محمود طرزی، مولوی سرور واصف، محی الدین انیس، شاه امان الله خان، عبدالرحمن لودین، میرسید قاسم، عبدالرحمن محمودی، غلام محمدغبار، محمد سرور جویا و... بی دین، ملحد و کافر اند، ولی « ضیا ملت والدین »، « سراج الملت والدین »، « خادم

دین رسول الله»، «صدر اعظم کبیر»، «مجاهد کبیر»، «امیر المومنین» و ... همه جنایات و کارنامه های شان "مشروعیت دینی" دارد و هر عمل ناروا ایشان مباح میباشد.

"استفاده از مذهب در جهت تقویت پایه های نظام های غیر مردمی یکی از شیوه های کهنی است که تا هنوز بهمان قوت خویش باقیمانده متولی رسمی دین در همچو جوامع فقط يك وظیفه دارد و آن بخشیدن مشروعیت دینی به نظام حاکم و پیش کش نمودن اراده دربار در لفافه شریعت الهی بر مردم و بالآخره کوبیدن مهر تکفیر بر پیشانی مخالفان سیاسی زمامدار. خطر این دسته در این است که در پشت عواطف پاک مردم سنگر گرفته و قلب دین و صورت آزادی را نشانه میگیرند. این گروه، شریر ترین خلق خدایند زیرا لوای شگوهمند دین را از قله آسمانی آن بزیر آورده و کفشها چرکین زمامداران جنایت پیشه را با آن پاک میکنند." 9

" باید بدانیم که محفل اتحاد اسلامی که در آغاز تاسیس موفقیت‌های را نوید میداد کارش به بن بست رسید و سید جمال الدین که روزی در دستگاه عبدالحمید در نهایت اعزاز می زیست مقامش کاهش گرفت معاندانش به نیرنگ های مرسوم درباری دست زدند و ذهن سلطان را علیه او مسموم ساختند سید هم سرخورده از انتقاد های علنی از حکومت عبدالحمید کوتاهی نداشت. او تحت فشار سیاسی قرار گرفته، جاسوسان عبدالحمید احاطه اش کرده بودند. مرزا آقا خان مینویسد حضرت شیخ " سخت ایستاده میگوید دو سال است مرا اینجا جلب نموده اید اگر برای مهمانی است بس است، اگر برای کاری است که کار من معین نشده، و اگر برای حبس است آنهم زنجیر و زندان لازم است. این کارها هیچ لزومی ندارد ". 10

سید به بنیامین عمر از فامیل ریچفورد گفته بود: " در ترکیه وضع از این بدتر است. آیا من مهمان رسمی عبدالحمید، سلطان و خلیفه مسلمین نیستم؟ آیا با نامه های پیاپی مرا مورد سرزنش قرار نداد که عمرم را در میان کفار سپری میکنم؟ همانگونه که شاه نوشت؟ باید به آن دو پاسخ میدادم که اگر شما کشور های زیبای ما را به زندان بدل نکرده بودید نیازی به درخواست پناهندگی از اروپائیان نداشتیم! اما من ضعف نشان دادم و فریب خوردم و به قسطنطنیه آمدم و اکنون نتیجه اشرا می بینید. بر خلاف همه اصول مهمان نوازی این "نیمه دیوانه" مرا زندانی کرده است. اخیراً پیامی بدین مضمون برایش فرستادم " اگر مهمان شما هستم اجازه دهید رفع زحمت کنم! اگر زندانی شما هستم بر پاهایم زنجیر نهد و به سیاه چال اندازید!" او زحمت هیچ پاسخی را بخود نداد، اما اگر تابعیت ایالات متحده یا فرانسه یا اتریش را داشتم بی آنکه پای روسیه یا انگلیس را به میان آوریم قونسول کشورم بی خبر به دفتر صدر اعظم میرفت و در ظرف نیم ساعت آزادی مرا بدست میآورد. به شما بگویم که: "ما مسلمانان این قرن یتیم شده ایم". 11.

در همین زمان حکومت ترکیه اخراج و تسلیمی مرزا آقا خان و دوستانش را تصویب نمود و آنها را را بطرابوزون تبعید نمود سید بنزد سلطان رفته گفت " این اشخاص گناهی ندارند و خدمت نمایان به سلطان در اتحاد مسلمین کرده اند عبدالحمید سوگند یاد کرد که نفی آنان از اسلامبول بدون اطلاع او بوده است. فقط رئیس ضبطیه گزارشی فرستاده که سه نفر ایرانی مفسد همه روزه در اسلامبول فتنه میکنند. سلطان به خط خود تلگرافی نوشت که: حضرات را محترماً باز گردانند " وقتاً ترکیه جداً بر تسلیمی تبعیدیان طرابوزون با ایران تصمیم گرفت باز عده از ایرانیان از سید خواهش نمودند تا عفو آنان را از عبدالحمید بخواهد و او که از همه چیز بیزار شده و خود بشدت تحت نظارت رژیم بود گفت: " عار خواهش از دشمن برخود نمی بینم. بگذار بر ایران برده سر ببرند تا در دودمان ایشان پایه شرف و افتخاری بلند شود".

وضع ترکیه که نهایت متشدد می‌باشد نه تنها فساد و شایردگی نظام و دست اندازی های خارجی بلکه آگاهی و قیام های مردمی علیه عبدالحمید و هم خرابی اوضاع همسایگان که بر ترکیه بی تاثیر نبود محیط را برای سید ضیق و ضیق تر ساخته و جواسیس رژیم چاره را در نابودی جسمی او یافتند و این " با شیوه حکومت وحشت عبدالحمید جور در می‌آمد و کاری روزمره او بود علت مرگ نا بهنگام و اسرار آمیز سید را باید در این کیفیات مطالعه کرد ". 12

دو سفیر رژیم ایران (مرزا اسدالله ناظم الدوله) و بعداً برادرش (مرزا محمودعلاءالملک) از دست نشانندگان مرزا علی اصغر امین السلطان (صدراعظم) ایران بودند که تمامی تلاش آنها قتل جمال افغان و یا به نحوی از انحا دستگیری و ارسال او به ایران بود چنانچه دومی در یکی از تلگرام هایش به تهران نوشت : " آنچه در قوه داشتم کردم. محبوسین طرابوزون به سرحد فرستاده میشود. شیخ جمال تحت استنطاق است. بعد از آن تسلیم میکنند. از هر بابت آسوده و خاطر جمع باشید. هیچ وقت از این خیال آسوده نیست ". 13

" در چنین اوضاع و احوالی چون شاه ترور شد، فرزند شاه مظفرالدین به سلطان عبدالحمید نماینده فرستاد و از او تقاضا کرد که سید را به آنها باز پس دهد و تاکید کرد که این مرد ایرانی است و افراد خانواده اش را همگان در شهر اسد آباد همدان می شناسند. بر علاوه از روابط محکم وی با فرقه بهاییه پرده برداشت، در حالیکه سلطان عبد الحمید تا این زمان به این گمان بود که جمال الدین افغانی و از علمای اهل سنت است به همین جهت خیلی در آغاز از او استقبال نمود و همه وسائل رفاه و آسایش را برایش مهیا گردانید. معروف است که پیام مظفرالدین کارگر افتاد و باعث شد که خلیفه عثمانی نسبت به جمال الدین مکرر شود و کینه بدل بگیرد تا آن جا که بسیاری از پژوهش گران باور دارند بعد از این سلطان دستور داد که شرجمال الدین را کم کنند و به قتلش بفرستند" 14

سلطان عبدالحمید بعد از وقایع ارمنی (1894-95) و سپس قتل ناصرالدین شاه (اول می 1895) که ضارب هم از خادمان و مخلصین سید بود تا نهایت از او میترسید زیرا این را هم اطلاع یافته بود که مرزا رضا کرمانی خادم سید افغان بود و به دلیل بی حرمت بوی شاه را کشت و در جریان تحقیق گفته بود:

"... شاه را کشتیم بخاطر حاکمی که به مردم گمارد و جان و مال و ناموس یک ملت را بدست تعدیات(آنها) سپرد. شاه را کشتیم تا تیشه به ریشه زده باشم، من آن درختی را از بیخ انداختم که ثمره هاش " این اراذل و اوباش بی پدر و مادر " هستند که بلای جان مردم گشته اند، درختی که زیرش همه قسم حیوانات موزی و درنده گیر آمده اند، "ماهی از سر گنده گردد نی ز دم " اگر ظلمی باشد از بالا است. شاه را کشتیم تا مردم که بیدار شده اند، هشیار گردند و بر خیزند. امروز هر کس بپا خاست " صاحب زمان " عصر خویش است. شاه را کشتیم تا " حیات ابدی " یابم ارزش زندگانی این جهان به پنج سال بیشتر یا کمتر زنده بودن نیست... شاه را کشتیم تا مردم بدانند، من در " ظلمی " که کشیده اند با آنان سهیم بوده اما در بی غیرتی با آنها شریک نبودم من امتحان خود را دادم حال نوبت مردم است، که از امتحان خود پیروز برآیند ". 15

هراس و بد گمانی عبدالحمید از سید تا آن اندازه بود که تقاضایش را برای خروج و رفتن از ترکیه هم نه ترکیه هم نه پذیرفت چنانچه سید در نامه اش به سفیر بریتانیه هم نوشته بود بعداً آنرا برای بنیامین عمر هم یاد آوری نمود، شاید سلطان گمان برد اگر از ترکیه برود به جمعیت ترکان جوان در اروپا که کانون مبارزه علیه حکومت استبدادی عبدالحمید بود و بالاخره او را بر انداختند،

خواهد پیوست. سید با شکایت از این وضع میگوید: "در سراسر سرزمینهای اسلامی یک وجب جا نیست که بتوان مصون از ظلم و بیداد زندگی کنم".

در سپتمبر سال 1896 سید افغان بخاطر فشار نهایت زیاد رژیم ایران (مظفر الدین شاه) بر ترکیه و هم اذیت و تعقیب رژیم عبدالحمید به دوستش بنیامین عمر گفت امروز صبح وصیت نامه خودم را نوشتم. "من از زندانی شدنم در رنج نیستم و از مرگ نزدیک هراس ندارم تنها علت تاسفم این است که نتوانستم شاهد شگوفائی بذر های باشم که افشاندۀ ام ظلم و ستم هموار ملل مشرق زمین را سرکوب میکند و کهنه پرستی و بیخبری و ظلمت، فریادهای آزادی خواهی را خفه مینماید، شاید بهتر بود بجای دربار های سلطنتی خشک و لم یزرع، بذر هایم را در زمین پر حاصل مردمان عادی میکاشتم. توای مردم فارس، که بهترین آرزویم را بشما داشتم، تصور نکن که با از میان برداشتن یکنفر میتوانی به آزادی دست یابی بلکه مانع تو بار سنگین سنت های قرون است که باید با جرات و جسارت آن را از پیش پا برداری." 16

سید جمال که در باب عالی در آنکارا زندانی بود، آخرین نامه ی خود را در سه شنبه 5 شوال 1314 / 9 مارس 1897، به یکی از دوستان ایرانی خود می نویسد و نا امید از نجات و حیات، کشته شدن خویش را انتظار می کشد.

دوست عزیز! من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم. نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش. خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن. حبسم برای آزادی نوع، کشته می شوم برای زندگی قوم. ولی افسوس می خورم از این که کشته های خود را نه درویدم. به آرزویی که داشتم کاملاً نایل نگردیدم. شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را ببینم. دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم امم مشرق بشنوم.

ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه ی مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشتم، به نمو رسید. هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه ی من، به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت. امیدواری ها به ایرانم بود. اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند. با هزاران وعده و وعید به ترکیه احضارم کردند. این نوع مغلول و مقهورم نمودند.

در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم. نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش

غافل از این که انعدام صاحب نیت، اسباب انعدام نیت نمی شود. صفحه ی روزگار، حرف حق را ضبط می کند. باری، من از دوست گرامی خود، خواشمندم این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلک های ایرانی من برسانید و زبانی به آن ها بگویید: شما که میوه ی رسیده ی ایران هستید و برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده اید، از حبس و قتال نترسید، از جهالت ایرانی خسته نشوید، از حرکات مذبحخانه ی سلاطین متوحش نگردید، با نهایت سرعت بکوشید با کمال چالاکی کوشش کنید، طبیعت با شما یار است و خالق طبیعت، مددکار. سیل تجدد، به سرعت به طرف مشرق جاری است. بنیاد حکومت مطلقه متعدم شدنی است. شماها تا می توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص. شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه ی سعادت و ایرانی سد سدید گردیده، کوشش نمایید، نه از نیستی صاحبان عادات. هر گاه بخواهید

اشخاص را مانع شوید، وقت شما تلف می گردد. اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید، باز آن عادت، دیگران را بر خود جلب می کند. سعی کنید موانعی را که میانه ی الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمایید. گول عوام فریبان را نخورید" 17

در مورد فوت نا به هنگام و غیر مترقبه سید نظرات متفاوت وجود دارد عده ئی را نظربه اینست که سید در اثر مریضی یا سرطان فک وفات نموده که موجودیت سرطان را خود سید هم تأیید مینماید. و جاوید نام غبار "مرض خناق و تداوی یک داکتر شبهه ناک" را افزوده است که به حقیقت قرین میباشد چنانچه اسناد واضح میسازد که Benjamin Omar Le Sage در آنزمان غرض ملاقات سید در شهر قسطنطنیه اقامت داشت از قول شاهدان عینی دوستان و خادمین نزدیک او نوشته بود که: "از چند ماه پیش درد های شدید دندان که بی تردید ناشی از سرطان فک بود او را رنج میداد در آن روز که درد از حد تحمل فراتر رفته بود خادم را نزد سلطان فرستاد و او فوراً طبیب خود را اعزام داشت طبیب او را معاینه کرد و از بکس اش پیچکاری که قبلاً آماده شده بود بیرون آورد و آنرا در بیره "استاد" فرو برد و گفت درد بزودی تسکین خواهد یافت. چند ثانیه نگذشته بود که فک استاد ورم کرد خادم که دید نفس استاد تنگ شده است، دوید تا طبیب را که هنوز از اقامتگاه بیرون نرفته بود خبر کند، اما او بجای باز گشت بنای فرار بسوی گادی را گذاشت که منتظرش بود، سید جمال الدین افغان چند دقیقه بعد فوت شد " 17 (9 . مارچ. 1897)

در جمع کمال شمع اصحاب شدند

گفتند فسانهای و در خواب شدند

آنان که محیط فضل و آداب شدند

ره زین شب تاریک نبردند بیرون

سید افغان را در آغاز در قبرستان شیوخ در ترکیه دفن و مقبره شان در 1924 توسط (چارلس گرین) سفیر سابق ایالات متحده امریکا در چین ترمیم گردید.

تابوت سید در (10 جدی 1323 مطابق 31 دسمبر 1944) از ترکیه به کابل منتقل و در این زمینه تلاشهای همه روشنفکران افغان و شاگردان غیر مستقیم سید بخصوص فیض محمد خان (ناصری) قابل یاد آوری است. در مراسم به خاک سپاری تابوت آن حضرت صدراعظم، اعضای کابینه و صد ها تن دیگر از علاقه مندان او اشتراک نموده بودند "سپه سالار شاه محمود خان صدراعظم « وزیر دفاع آنوقت - ا. لمر » افغانستان با دیدن استخوانهای سید گریه نموده و جمجمه سر او را گرفته و پیشانی اش را بوسیده گفت: خداوند ما مسلمان ها را که در حق این بزرگ مرد در سراسر جهان اسلام جفا نمودیم ببخشاید... " 18

همه اندیشمندی که بر سجایای انبای بشر آگاهی دارند بخوبی میدانند که مردم افغانستان مردمانی قوی و شجاع و ملت با اراده ی هستند! و همیشه ثابت کرده اند که بر شرف خود غیور و بر دین و ایمان خود بسیار معتقد و پای بند هستند و با همه تاریخ خود ثابت کرده اند که تا زمانی که دستان شان قدرت گرفتن شمشیر و تفنگ را دارد هرگز تسلیم سلطه بیگانگان نمی شوند... ملت افغان ملتی هستند بسیار دلیر و جنگاور چنانچه تا کنون هرگز سلطه اجانب بر آنها تحقق نیافته است!!

تمتمه البیان فی التاریخ افغان

سید می فرماید: « لعنت خدا باد بر کسی که بخاطر بیماری ای که در دل دارد، در حق کشور خویش خیانت می نماید. لعنت خدا باد بر انسانی که ملتش را در برابر امتیازات پوچ و بیهوده می فروشد. لعنت خدا باد بر کسانی که بیگانگان را در سرزمین شان راه می دهند. محروم از شرافت



مقبره سید والامقام در احاطه پوهنتون کابل بوده با سنگ مرمر سیاه افغانی تزئین گردیده است. و مرجع صاحب دلان و خاصان میباشد.

خبر خوش که دوست فرزانه و نستوه من مهران موحد ترجمه کتاب «روح آواره شرق - سر گذشت پر ماجرای سید جمال الدین افغانی» نوشته دکتور محمد عماره را تکمیل و آنرا در انتشارات سعیدی کابل طبع نمودند. برای شان مبارک باد میگویم

گفتاری از سید افغان:

"خاموشی محرومیت از حق است."
"کمتر اتفاق می افتد که بدون توجه حقی بدست آید."
"ملتی که به حاکم خود محرمانه سرزنش و علنا ستایش کند، سزاوار زندگانی نیست."
"بهترین احتیاجی که شرق از شهriاران خود دارد، شهريار قوی و عادل است."
نا گفته نماند که غزل و پارچه های اشعار دری هم از سید افغان بیاد گار مانده است و مثنوی بنام ساقی نامه هم دارند :

مغنی بیا لحن نو ساز کن ز نو داستان خوش آغاز کن

یار نگاری من از چهره بر افکنده نقاب مه و خورشید شد از پرتو رویش به حجاب
پای کوبان و غزل خوان چو به بازار آمد ای بسا عاشق دل داده که شد مست و خراب

ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست
دردی است محبت که درو هیچ شفا نیست

ای یار پری چهره من در تو وفا نیست
ای حب تو دایم که کشد عاقبت زار

*

* Benjamin Omar Le Sage بنیامین عمر لوسیژ : از والدین فرانسوی الاصل مقیم امریکا در (اول مارچ 1883) در ایالت مریلند متولد شد پدر و مادرش نظر به عشق بی پایان شان به شرق و فرهنگ آن و بخصوص (عمر خیام) به او اسم عمر را هم افزوده بودند او در (1895) برای اشتراک تولدی پدر کلانش، به فرانسه آمد که در آنجا با ریچفورد پسر کاکای پدر کلانش ملاقات و از آن طریق با سید افغان آشنا و به سفارش وی بدیدنش شتافت. او در جستجوی کتاب رباعیات خیام بقلم خودش بود که آنرا سراغ نمود اما با دریغ و درد که در شبانگاه (14 - 15 اپریل 1912) بنیامین عمر با شهزاده شرین (از خانواده قاجار ایران) در کشتی مشهور تیتانیک بودند که آن فاجعه بزرگ صورت گرفت و اثر قلمی خیام در اعماق اوقیانوس اطلس مدفون شد.

مآخذ

- 1 - مرتضی مدرسی - سید جمال الدین افغان - ص 74 (تنویر)
- 2 - فریدون آدمیت - اندیشه های مرزا آقا خان - انتشارات نوید المان د سمبر 1992 ص 37
- 3 - عین مآخذ ص 38
- 4 - عین مآخذ ص 37
- 5 و 6 - عین مآخذ ص 47
- 7 - Eli KDOURIE - Nouvelles Lumières sur Afghani et Abdhuh - Orient - 30 No 106- 105P 1964- مقاله علی کدوری - روشنائی جدید در باره افغانی و عبدو - مجله « شرق»، شماره 30 سال 1964، فرانسه
- 8 - دکتور حلیم تنویر - تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000 ص 21
- 9 - خواجه بشیر احمد انصاری (مقاله) شیخ شهرما؛ مظهر آمیزش مقدس و ملوث، اکتبر 2005. <http://afghanistannews.org/ansari.htm>
- 10 - فریدون آدمیت ص 42
- 11 - Amin MAALOUF - Samarkand - édition du France loisirs Paris, 1988
- 12 - فریدون آدمیت صفحات 43 و 47
- 13 - عیضاً.
- 14 - سید رمضان بوطی - بازخوانی برخی ابهامات در مورد زندگی و شخصیت سید جمال الدین افغانی - ترجمه از پاینده محمد، سایت انتر نتی .
- 15 - گوشه های از قتلهای سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر - طبع پشاور سال 1998

د پانو شمیره: له 48 تر 102

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په ځير و لولئ

19 - جمال الدین الأفغانی والثورة الشاملة تألیف السید یوسف ص - 157 خواجه بشیر احمد انصاری - بمناسبت یکصد و دهمین سالروز وفات علامه سید جمال الدین افغانی مصاحبه با سید جمال الدین افغانی - - کابل ناتھ شماره مسلسل ۴۵ - سال دوم، مارچ ۲۰۰۷



دموکراسی، حاکمیت مردم از دید سید جمال الدین افغان و شاگردان

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

سید با رها به این آیه مبارکه استناد مینمود چنانچه در مقاله " چرا اسلام ضعیف شد" و اخیر رساله " رد علی الدهرین" آنرا در اخیر تحریر نموده است که هدف " تنویر عقول" و " تطهیر نفوس" است که اول مسلمین اصلاح را از خود شروع نموده به آموزش علوم و دانش پردازند، و نفس خویشرا پاک و شستشو نمایند و بقول حضرت مولانای بلخ (رح) (اول رخ آئینه بصیقل بزدایند) تا بتوانند حاکمیت خود را ایجاد نمایند هدف کلی او بیداری ملل نسبت به حقوق و وظایف شان بوده تا آنها بتوانند در دولت و حکومت نقش داشته باشند. چنانچه مینویسد: " غنا و ثروت و امنیت و راحت و سلطه و سطوت و قدرت و علو کلمه و عزت شان و شهرت هرامتی از امم و هر قبیله ای از قبائل، در آن بوده است که افراد آن امت متخلق به اخلاق فاضله و متصب به سجایای پسندیده بوده اند. استقامت اخلاق و اعتدال سجایای هرگز وجود نپذیرد الا به بصیرت و بینائی و تعدیل قوای عقلیه تهذیب ملکات آن." 1

در سفر به ایران خواهان نظام خلافتی یعنی (جمهوریت) بود، چنانچه طرحی قانون اساسی به ناصرالدین شاه قاجار نوشت اما وی بر آشفت و گفت : حضرت آقا ! چگونه ممکن است من که

شاه هستم با کارگر و کشاورز در یک ردیف قرار بگیریم؟ سید بجواب گفت: "پادشاه، بدانید که تخت و تاج و عظمت شاهی و پایه سلطنت شما به صد و فرمان مشروطیت بهتر از هم اکنون پایدار تر خواهد ماند. دانشمند، بزرگر، هنرمند در کشور مفید تر از مقام و عظمت شما و امیران شما نیستند. سلطنت قاجار با این همه قدرت استبدادی و جور و ستم حکام و فرمانروایان نا شایسته رو به انقراض است. از من بشنوید پیش از آنکه وقت فوت شود و فرصت از دست برود ایران باید حکومت مشروطه شود." 2

در روسیه، تزار روس از وی علل اختلافش را با شاه ایران پرسید و افغانی بجواب گفت: "اختلاف این بود که من اعتقاد بحکومت شورائی داشتم ولی او مخالفت کرد، تزار گفت: حق با شاه است، چگونه پادشاهی راضی خواهد بود که تحت اراده کشاورزان مملکتش درآید؟ سید در پاسخ گفت: اعلیحضرت تزار! من فکر میکنم بهتر است میلیونها مردم کشور دوستان شاه خود باشند تا دشمنانی در کمین نشسته و در انتظار فرصت."

در دربار خدیو توفیق پاشا (شاه مصر) بجواب شاه که مردم را "سست اراده و نا آگاه" میدانست گفت: "امید آن دارم که فرمانروای مملکت اجازه دهند با آزادی و اخلاص سخنم را بگویم. بی گمان ملت مصر مانند دیگر ملل از افراد سست اراده و نا آگاه تهی نیست اما از وجود اشخاص عالم و خردمند نیز بی بهره نیست، پس اگر از این منظر بملت مصر نگاه کنید آنان نیز از همین روزن شما نگاه خواهند کرد اگر نصیحت این مخلص را قبول کنید، و مردمان را از طریق شورا در مدیریت کشور شریک گردانید، و فرمان انتخابات و گزینش نمایندگان ملت را صادر کنید تا قوانین نوشته و وضع و به نام شما و به اراده آن مقام اجرا گردد قطعاً برای دوام سلطنت و استواری تخت فرمان روایی شما بهتر و مفید تر خواهد بود." 3

در ترکیه در دربار عبدالحمید با دانه های تسبیح خود مصروف بود و بازی مینمود وزیر دربار بعد از بیرون رفتن شاه این نکته را به سید گوشزد نمود در پاسخ شنید که: "چگونه است که سلطان حق دارد با میلیونها انسان بازی کند اما جمال الدین حق ندارد هر گونه بخواهد با تسبیح خود بازی کند؟! وزیر با شنیدن این حرف از ترس سالون را ترک گفته فرار نمود. بدینگونه عملاً به درباریان باثبات رسانید که ضد نظام مطلقه و دیکتاتوری میباشد. باری به عبدالحمید هم برای تشکیل دولت شورائی سخن گفت که وی تظاهر به آمادگی نمود، باری دیگر سید برایش گفت: "قاطعیت و جدیت سلطان محمود را به کارگیر و نزد یکان خائن را که حقایق جاری کشور را به اطلاع تو نمیرسانند مجازات کن، پرده ها را از خود کنار بزن، در میان توده مردم آشکار شو تا خائنان جرئت آشکار شدن پیدا نکنند، بدان که بهترین نگهبان آدمی اجل است" وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (سوره اعراف - 34) 4

با اینهمه سید نظر داشت که مردم آگاهانه دموکراسی و نظام خودی را تشکیل دهند نه اینکه بالائی ها برایشان تحفه دهند زیرا زمانیکه خواهند آنرا دوباره از ایشان میگیرند. از عقاید سید دریافتم که از یک سو بالا رفتن سطح آگاهی افراد جامعه برای جلوگیری از استبداد ضروری است؛ از سوی دیگر، مقابله مردم با نظام خودکامه و حاکمان مستبد، کاری اجتناب ناپذیر است. مرتضی مطهری می نویسد: «هر رژیم ممکن است شکل استبداد پیدا کند. در نهایت امر آنچه می تواند جلوی استبداد را بگیرد شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آنها بر کار حاکم است. وقتی که چنین شعور و چنین احساس و چنین آگاهی در توده مردم پیدا شد، آن وقت است که از دهنهای سیاه استبداد در بند کشیده می شود.» 5

قسمی که خواندیم استبداد گران با دانش و دانشمند به دشمنی و کینه توزی رفتار می کنند، هم از جهت نتایج و آثار و هم به خاطر نفس دانش؛ زیرا مستبد، افراد برتر از خود را تحمل نمی کند، چرا که فرومایگی خویش را به یاد می آورد و در می یابد که «علم را سلطنتی قوی تر از همه سلطنت ها می باشد». از این رو است که میان استبداد و دانش، جنگ دایمی در میان خواهد بود. وحشت انگیز ترین پدیده برای استبداد گران غربی این است که مردم بدانند که «آزادی افضل از زندگی» است و آزادی را به عنوان معیار عزت و شرف و عظمت نفس بشناسند. همچنین مردم با حقوق خویش و چگونگی حفظ آن آشنا شوند و راه های رفع ظلم را بیابند و به وظایف انسانی آگاهی یابند.

سید افغان و رهروانش اهمیت فراوانی برای کتاب قائل بودند. ایشان در ادامه بحث خود پیرامون تأثیر استبداد بر دانش، تمامی فشار و استدلال های خویش را بر کتاب می نهد و مفهوم توحید را به عنوان بزرگ راه برون رفت از فرهنگ و ساختار استبدادی، چه استبداد کوچک و ضعیف و چه بزرگ و قوی، برجسته می کند. بر این اساس می افزاید رفع استبداد بدون فراهم آمدن درکی مشترک از این پدیده، نا ممکن است. اما آنچه پس از آن اهمیت دارد، کوشش در راه دفع و رفع استبداد در فرایندی تدریجی، مداوم و دراز مدت است. سید میگوید که بدون آموزش و پرورش در جهت بالا بردن درک و فهم مردم و ارتقاء صفات اخلاقی مانند شجاعت، نمی توان در مبارزه با استبداد کامیاب شد.

مبارزه با نظام استبدادی بدون اندیشیدن در این معنی که «استبداد را به چه بدل کنند که امور مختل نشود»، راهی به رهایی و داد گری نخواهد گشت. سید و شاگردانش دریافته بودند که نفی استبداد تا مرز سرنگونی قدرت خود کامه، بدون تهیه و آماده کردن طرحی اثباتی به عنوان جایگزین نظام سیاسی استبدادی، تلاشی دشوار اما بی حاصل است. از دیدگاه رهروان سید نظام جایگزین باید با رأی همگان یا اکثریتی بالاتر از سه چهارم شکل بگیرد، زیرا در صورتی که توافق همگانی فراهم نشود، فرجام کار مثبت نخواهد بود، و مردمی که نظام آزاد، برابر و قانونمند را نمی شناسند، از دموکراسی می گریزند و به صف استبداد گران می پیوندند. و در همین زمینه به نقش پیشتانان اصلاح سیاسی در راهنمایی مردم و همچنین ضرورت گفتگو میان نخبگان تأکید می کنند تا در پرتو هم اندیشی آنان، «قواعد اساسی سیاسی مناسب» در میان مردم انتشار یابد و «ملت از روی طبیعت مستعد گردیده تا قبول این قوانین نماید که خود حاکم خویش باشد».

واقعیت این طرح سید را در سالهای (1946 - 53) در کشور خود و دوران حکومت سردار شاه محمود خان ملاحظه نمودیم که دولت یک سلسله آزادی ها بشمول انتخابات بلدی ها، پارلمان، تشکیل احزاب و اجتماعات را داد و مگر در پهلوی آن از داخل دربار (هاشم خان صدراعظم قبلی، سردار داود وزیر دفاع و داخله و سرادر نعیم برادرش) بکمک عمال شان با دسیسه ها و توطئه های گوناگون در جهت ناکامی و سرکوب آن تلاش می نمودند و چون مردم آگاهانه آماده دموکراسی نبودند بعد از کوتاه مدتی دولت داران اعطای شانرا واپس گرفتند و دیکتاتوری سردار داودخان (1953 - 63) دوباره مسلط شد، کودتای سرطان 1352 نمونه دیگر آن است که خانواده امتیاز باخته سلطنت با حرکت نظامی دهه مشروطه را سقوط دادند و در پنج سال هیچ گامی بسوی دموکراسی و آزادی بمرم نبرداشتند.

سید در رابطه پذیرش آگاهانه دموکراسی گفته بود: «نیروی پارلمانی اگر از متن و بطن خود ملت نشأت نکند، مفهومی ندارد. هر پارلمانی که در اثر فرمان امیر و یا رئیس و یا هم نیروی

خارجی روی کار آمده باشد باید یقین داشته باشد که بقا و استمراریتش رهن اراده همان نیرو است». 6

سید و شاگردان معتقد بودند که از یک سو بالارفتن سطح آگاهی افراد جامعه برای جلوگیری از استبداد ضروری است، از سوی دیگر، مقابله مردم با نظام خود کامه و حاکمان مستبد، کاری اجتناب ناپذیر است چنانچه گفته کواکبی گفته بود: «هر رژیمی ممکن است شکل استبداد پیدا کند. در نهایت امر آنچه می‌تواند جلوی استبداد را بگیرد شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آنها بر کار حاکم است. وقتی که چنین شعور و چنین احساس و چنین آگاهی در توده مردم پیدا شد، آن وقت است که ازدهای سپاه استبداد در بند کشیده می‌شود». 7

اگر حکومتی عادل هم مورد پرسش و مواخذه ملت قرار نگیرد و مردم با غفلت و سستی خود، حکومت پاسخگو را به حال خود رها کنند، چنین حکومتی با شتاب جامه استبداد می پوشد و با گذشت زمان، آنگاه که چنین حکومتی از دو نیروی ترسناک - نادانی ملت از یک سو و سپاه و اردوی منظم از جانب دیگر برخوردار باشد، از شر استبداد آن خلاصی نخواهند یافت.

حکمران مستبد، اراده فردی و باید ها و نبایدهای شخصی خود را بر ملت تحمیل می کند و چون هراس دارد از اینکه مردم آزادانه سخن بگویند و آزادانه حقوق خویش را مطالبه کنند، سکوت و خفقان را بر جامعه تحمیل می نماید. چنانکه کواکبی در این مورد، صریحاً گفته است: «حکمران مستبد در امورات مردم به اراده خویش حکومت نماید، نه به اراده ایشان، و با هوای نفس خود حکم کند در میان ایشان، نه به قانون شریعت؛ و چون خود، آگاهی دارد که غاصب و متعدی می باشد، لاجرم پاشنه پای خویش بر دهان میلیون ها نفوس گذارد که دهان ایشان بسته ماند و سخن گفتن از روی حق یا مطالبه حق نتوانند». 8 استبداد و دموکراسی کواکبی نمونه این اراده فردی و باید و نباید را در آغاز قرن بیستم کشور خود در نظام های عبدالرحمن خان، نادر خان و برادرش سردار هاشم خان، صدارت سردار داود خان، تره کی و امین بشمول تنظیم های جهادی و طالبان ملاحظه نمودیم

" قدرت پارلمانی برای هیچ ملتی نمی تواند ارزش حقیقی پیدا کند مگر هنگامی که از درون خود ملت برخاسته باشد و تشکیل هر پارلمان که به امر پادشاه یا امیر و یا قدرت خارجی که فرمان و محرک اوست

صورت گیرد، بی پایه خواهد بود و به اراده شخصی تشکیل دهنده آن بستگی پیدا میکند. باید کار را از عقول و نفوس آغاز کرد و در درجه دوم به حکومت پرداخت." 9

کواکبی حق را به عنوان پدر - آزادی را به عنوان مادر - عوام یا مردم را به عنوان کودکان یتیم خفته و دانشمندان جامعه را به عنوان برادران رشید این یتیمان یاد می کند، از نقش عامل باز دارندگی در برابر خود کامه گان سخن می گوید: «مظلومان اگر نیرومند باشند، مستبدان مجبورند آنان را به حساب آورند، چنان که گفته اند استعداد جنگ، جنگ را مانع شود. 10 اگر اتباع یک کشور خیر و شر را بشناسند و توانایی پس زدن شر و پذیرش خیر را دارا باشند و بدانند که گفتار بدون کردار، بی حاصل و جز موجی در هوا نباشد، می توانند از شر استبداد در امان باشند. اما مستبد می خواهد اتباع او مانند گوسفند به او فایده برسانند و مانند سگ فروتنی کنند و تملق بگویند، بدین گونه آنها راضی میباشند.

سید می پرسد که آیا مردم برای خدمت به مستبد خلق شده اند یا مستبد پدید آمده که به مردم خدمت کند؟ رهنمود رهروان سید در این میان آن است که: «رعیت خردمند، وحشی استبداد را با

لجامي قيد نمايد؛ که در راه نگاه داری آن لجام، جان خویش را باز، از گزند او ایمن ماند و چون خواهد سرکشی کند، لجام بجنباند و اگر صولت آرد، او را بر بندد» 11.

سید در مقاله (الامه و سلطه الحاكم المستبد) در عروة الوثقی نوشت : " اگر ملت دچار حاکم مستبد شد و کارها و جریان امور از طریق حل و عقد و مشورت و اعمال اراده عمومی صورت نگرفت و حاکم هر طور که خواست عمل کرد، جز شقاوت و بدبختی و ذلت و عقب ماندگی اجتماعی و علمی و فرهنگی و اقتصادی نیست... حاکم عادل و متکی به اراده و نظر عموم جامعه را به عدالت و رفاه و ترقی و سعادت خواهد رساند." 12

سید معتقد بود که استبداد حتی بر اخلاق مردم تأثیر دارد در نگاه کواکبی، استبداد اخلاق پسندیده را در انسان به ضعف یا فساد یا نابودی می کشاند. استبداد موجب می شود که انسان بر خویشان خود کینه ورزد، چرا که ایشان را یاور استبداد گران می داند که در پی آسیب رساندن به او هستند. افزون به اینها، استبداد سبب می شود که انسان کشور خود را ترک کند؛ زیرا در می یابد که در وطن امنیت ندارد. استبداد باعث می شود که انسان از دوست داشتن خانواده خویش صرف نظر کند، زیرا به دوام این دوستی اطمینان ندارد. همچنین استبداد موجب می شود که انسان به دوستان خود اعتماد نکند، چرا که ممکن است آنان مجبور شوند به وی آسیب بزنند و حتی وی را به قتل برسانند. 13

تأثیرات ویرانگر و تباه کننده استبداد بر اخلاق جامعه بسیار عمیق است و شاید در نظر کواکبی استبداد عمیق ترین تأثیرات را بر ارزش های فردی و اجتماعی می گذارد. استبداد جوان مردی را زایل می کند، اگرچه آن را فقدان بدخویی می ماند؛ فرمان برداری را از ترس و جبن به مردم می آموزد، اگرچه آن را اراده و اختیار می خواند، احترام بزرگان را با کراهت و بغض بر می انگیزد، اگرچه آن را از روی میل و محبت معرفی می کند؛ ادعای کاهش فسق و فجور از رهگذر عجز و ناتوانی می کند، اگرچه آنرا از راه پاکدامنی و دینداری می نماید؛ و سرانجام جرمه ها از قبیل قتل و ضرب و غیره را پنهان می کند و آمار آن را کم نشان می دهد، تا اینکه با دست کاری در آمار مدعی می شود که این جرایم اندک اند. 14

استبداد، نظام ارزش های فردی و اجتماعی را به گونه ای قلب و فاسد می کند که حُسن ها و قبح های اخلاقی به جای یکدیگر نشانده می شوند، زیبایی ها زشت و زشتی ها زیبا می نمایند. قربانی فرو ریختن نظام ارزش ها بیش از همه، توده های مردم اند. واقعیت دردناک آن است که بسیاری از مردم با استبداد خو می گیرند و در برابر فساد و ویران گری آن و جفایی که در حق اخلاق فردی و اجتماعی روا می دارد، سر تسلیم فرود می آورند بنقل از شاگردان سید: «ایشان رضا داده فرمان پذیر شدند و خود قبول نمودند که استبداد ایشان را معتقد ساخت تا طالب حق را فاجر و تارک آن را مطیع و شکایت کننده متظلم را مفسد و باهوش دقیق را ملحد و گمنام بیچاره را پرهیز گار امین دانستند. همچنان که پیروی استبداد کردند تا نصیحت گزاری را فضولی و غیرت را عداوت و جوان مردی را سرکشی و حمیت را جنون و انسانیت را حماقت و رحمت را بیماری نام نهادند. و نیز با او [استبداد] همراهی کردند تا نفاق را سیاست و حیلت را تدبیر و دنائت را لطف و پست فطرتی را خوش خویی شمردند.» 15

مکتبیان سید عقیده دارند که استبداد انسان را در حد حیوانات و حتی پست تر از آنان تنزل می دهد. از این رو در نظام استبدادی قانون به مثابه « ناموس » و به عنوان ضامن پای بندی به اخلاق، از انسان ها دریغ می شود. ناموس یعنی اخلاق همان « اراده » است. جایگاه اراده تا آن اندازه بلند است که گفته اند : «اگرچه پرستش کسی را جز پروردگار روا بودی، هر آئینه

خردمندان پرستش اراده را اختیار کردند». اراده صفت ممیزه حیوان بر نبات است. پس حیوان صاحب اراده به شمار می رود. بر این اساس، انسانی که در چنگال استبداد اسیر است و از خود اراده ندارد، حتی حقوق حیوان از او سلب شده است تا چه رسد به حقوق انسان. در واقع او نه به فرمان اراده خویش بلکه به فرمان مستبد رفتار می کند. 16

نظام استبدادی با فاسد کردن اخلاق مردم، نیک های جامعه را به ریا کاری و نفاق مجبور می کند و بد و زشت جامعه را میدان می دهد که با بهره مندی از حاشیه های امن، هر چه می خواهند بگویند و بکنند و در عین حال از حساب پس دادن و رسوا شدن مصون باشند. مردم از ترس، نه شهادت عادلانه می دهند و نه مظالم استبداد گران را برملا می کنند. در نظام استبدادی، کسانی که غیرتمند اند اما قدرت و ایمنی ندارند، قادر به نهی از منکرات نیستند. واعظان و خطیبان در نظام استبدادی، غالباً از متملقین، چاپلوسان ریاکار برگزیده میشوند و کلام شان از تاثیر بدور است چون آن موعظه و نصیحت که از اخلاص و عمق قلب نباشد مانند تخم یا بذر مرده و نا کار آمد است.

در نظامهای دموکراتیک برخلاف نظام استبدادی، یا به تعبیر سید و شاگردان در اداره آزادی، مردم می توانند با برخورداری از ایمنی ها به عنوان انسان های اخلاقی، نهی از منکرات کنند و همان گونه که به نقد ضعفا می پردازند، اقویا را با شلاق انتقاد خویش بنوازند و «تیرهای ملامت خویش بر صاحبان شوکت و رؤسا پرتاب» کنند و در امور قضایی و نظم جامعه با حاکمان گفتگو نمایند. بنابر این، مردم فقط در نظام دموکراتیک می توانند انسان هایی اخلاقی باشند، برمدار ارزش های اخلاقی رفتار کنند و همچنان مردم آزاداند که بگویند و بنویسند و سخنان خود را در مطبوعات بازتاب دهند، اما باید از تهمت و نسبت های زشت بپرهیزند. ناامنی و بی نظمی زیان بار است؛ اما سکوت در برابر حاکمان و خود داری از پرسش گری از رهگذر محدود کردن آزادی، از بی نظمی زیان افزون تری دارد. محدود ساختن آزادی موجب سوء استفاده حاکمان می شود: «چه کسی در باب حکمرانان ضامن نیست که یک موی قید و محاسبه را زنجیری از آهن ساخته، دشمن طبیعی خودشان یعنی آزادی را خفه نمایند» 17

کواکبی یادآور می شود که در نظام های دموکراتیک، وظیفه نظارت، پرسش گری و محاسبه امور سیاسی جامعه به نمایندگان مردم (پارلمان) واگذار می شود تا در کار حاکمان به دقت نظاره کنند و در امر به نیکی و باز داشتن از بدی بکوشند. او این سخن خود را با ذکر آیه ای از قرآن همراه می کند که: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» آل عمران 3 - 104.

«باید گروهی از شما باشند که دعوت نمایند به سوی خیر و امر به نیکی و نهی نمایند از بدی» از نظر رهروان سید افغان نافهمی و ابلهی عوام به زهر می ماند زیرا اینان برای حاکمان خود جایگاه الهی و قدسی قائل می شوند، به این معنی که دست خداوند را بر فراز دل او می نهند و یا وی را سایه خداوند در زمین می دانند و یا این باور را اشاعه می دهند که: «ظالم شمشیر خداست. نخست با او انتقام جوید و سپس از خود او انتقام کشد» 18.

از دیدگاه کواکبی، تربیت چیزی جز علم و عمل نیست. به این معنی، تربیت در نظام استبدادی، یعنی نظامی که اختیار کارهای مردم در دست استبداد گران باشد، حاصل نخواهد شد؛ زیرا استبداد از رهگذر تبلیغ و تلقین، مردم را مجبور می کند تا دروغ گویی را مباح شمارند و تزویر و فریب و نفاق را پذیرا شوند و این همه را قبیح ندانند. در نظام استبدادی، انسان ها همانند اسیران در ترس

و کتمان ما فی الضمیر به سر می برند. از این رو، «تربیت صحیح در عهد استبداد، نه مقصود است و نه مقدور».¹⁹

سید به شاگردان می آموخت که نخست عقل را برای تشخیص و تمییز آماده ساخت، سپس نیکو فهمیدن و آنگاه تمرین کردن و بعد از آن به خوبی اقتدا جستن و سپس استمرار بخشیدن. هرگاه طی چنین منازل به علت سلطه نظام استبدادی میسر نشد، بر خردمندان است که سعی نمایند تا مانعی که بر عقل ها فشار همی آرد، برطرف سازند و بعد از آن مواظب تربیت جامعه شوند به این ترتیب، تا نظام استبدادی فرو نیاشد، زمینه های تربیت عقلانی بر مدار علم و عمل فراهم نخواهد شد.

کواکبی مینوسد که « در نزد او مستبد تقرب نیابد مگر نادان عاجز یا خبیث خائن».²⁰ بنابراین، می توان در میان اهل دانش سفلگانی را یافت که حقارت خدمت به استبداد گران را بر می گزینند و شرافت آزادی و استقلال از نظام سیاسی خود کامه را وا می نهند. اینان درماندگان نادان یا خیانت پیشه گانی هستند که خیانت در سرشت آنان راه یافته است.

کواکبی با طرح این دیدگاه واقع گرایانه که « سلطنت مستبد، بالطبع نسبت به تمامی فروع خود، دارای صفت استبداد باشد »، از مستبد اعظم گرفته تا پلیس و فراش و جارو کش به - اهل نظر و اهل تمیز یادآور میشود که گمان نبرند با ملتزم شدن به نظام استبدادی و مستبدان اعظم، می توانند از ننگ همکاری با خود کامگی بگریزند و دامن خویش از آلودگی استبداد فرو چینند. اینان از جنس خود کامه و دولت او هستند و «سخت حریص اند که ریزه های خوان قربانی ملت را بخورند و بدین صفات، ایشان از مستبد و مستبد از ایشان ایمن گردند».²¹ این بزرگان دروغین، کارگر استبداد گران اند و او را پاس می دارند. اینان سوخت مناسبی برای ماشین قدرت استبداد اند و «هر قدر مستبد به ستم کاری حریص تر باشد، محتاج گردد که از بزرگان دروغین افزون تر لشکر آرایبی نماید» و « آن لشکر را از پست ترین سفلگان انتخاب کند که در نزد ایشان اثری از دین و وجدان یافت نشود» و «هر یکی را که سفله طلبی افزون تر باشد، وظیفه افزون و قرب و مرتبه بلندتر بود».²²

محزومی از سید پرسید بین مردم شایع است که شما معتقدید که شرقیان نیازمند مستبد عادل اند؟ سید در پاسخ گفت: " جمع این دو جمع اضداد است، چگونه میتوان بین عدل و استبداد آشتی برقرار کرد؟ بعد افزود بهترین حالت حاکم و زمامدار " قدرت " و " عدالت " است، نه ناتوانی و عدالت است و نه قدرتمندی و ستمگری " ²³

در اندیشه کواکبی، آنانی که می پندارند قرآن با استبداد به میان آدمیان آمده و استبداد سیاسی را تأیید کرده است، به راه خطا می روند، اما مستبدین سیاسی، خود را به صفات قدسی می آریند تا با خداوند شریک شوند و دست کم یارانی از اهل دین در میان خود فراهم می آورند تا بتوانند مستبد را به نام خداوند در ستمگری یاری دهند²⁴

کواکبی می افزاید که قرآن سرشار از آموزه هایی در نفی استبداد و زایش عدل و برابری است. از این روبر اصل آموزه قرآنی، بلقیس ملکه سبا با بزرگان قوم خود به مشورت می نشیند و به آنان می گوید : « مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون » نمل، 27- 32 « من هیچ کار مهمی را بدون حضور (و مشورت) شما انجام نداده ام ! » او نتیجه می گیرد که پادشاهان باید با بزرگان قوم و اهل خبره و دانش مشورت کنند.

سید روی مردم وتوده های جامعه همیشه متکی و نقش کارگر و دهقان صنعت گر و پیشه ور و دیگران را در تمدن بیشتر میدانست روی همین اندیشه است که میگفت : " قانون اساسی و حکومت

پارلمانی مفید نخواهد بود مگر اینکه از دل ملت جوشیده باشد. " در جایی دیگر میگوید: " فرض کنید یک مجلس نمایندگی تشکیل شود و حزب چپ در آن هیچ فعالیت و نقشی نداشته باشد، خواهید دید که تمامی نمایندگان و اعضای مجلس به حزب دست راستی خواهند پیوست، و تمامی آنها به مثابه کوران و کران عمل خواهند کرد ... در میابید که اگر نماینده ای از وطن دفاع کند و یا از زمامدار باز خواست نماید، به بی ادبی یا سوء نیت و بد عملی و گستاخی متهم خواهد شد. " 25

تاریخ کشور ما بیاد دارد که در دوره هفت شورای ملی نمایندگان مردمی چون غلام محمد غبار، عبدالرحمن محمودی، خال محمد خسته، سید محمد دهقان، عبدالقیوم مقری، سید سعد الدین بها و دیگران نه تنها از جانب گماشته گان دولتی به باد اتهام، ناسزا دشنام قرار می گرفتند بلکه الله میرخان وکیل تنی با چاقو به غبار، محمودی و مقری حمله نموده، و حلقه سردار محمد داود خان شامگاهان راه عبور دکتور محمودی را سد نموده با توهین و تحقیر و دشنام او را لت کوب نمودند و بعداً حسن شرق و همدستان گماشتگان دیگر سردار داود خان پلان اختطاف و سو قصد بجان وی را نمودند.

« احزاب سیاسی شرق هم درد است و هم درمان. احزاب سیاسی غالباً بخاطر آزادی و استقلال تشکیل شده و در آغاز امر همه باهم دوست اند ولی در نهایت امر همه دشمن می شوند ... ملت با دیدن برنامه احزاب و وعده های دور و نزدیک آنها خرسند شده و از آنها حمایت می نمایند ولی سپس رهبران احزاب مبتلا به خود خواهی و افزون طلبی شده و مصلحت ملت را فدای منافع شخصی خویش نموده و از همین جا است که مردم از احزاب سیاسی کناره گیری و خود را جمع نموده، یا حزب را رها میکنند و یا هم اینکه دشمن حزب مذکور می شوند. » 26

محمد عبود اوضاع مصر قبل از انقلاب را چنین ارزیابی مینماید: " در (سال 1283 ق) اسماعیل مجلس شورا را در مصر بنیاد نهاد اما حق آن بود که مردم را به مسولیت شان در تشخیص و تعیین مصالح کشور آگاه میکردند و به آنان میگفت که رای و نظرشان محترم و موثر است، ولی کسی از مردم و حتی نمایندگان مجلس ندانست که چنین حقی دارند و با اراده آنها این مجلس تشکیل شده است. دلیل این امر آن بود که بنیانگذار مجلس هم در آئین نامه مجلس و هم در عمل، قید و بندهائی اعمال کرده بود که راهی جزمیان راهی که حکومت و حاکم میخواست، پیموده نمیشد، زیرا با کوچکترین حرکت و یا گفتن کلمه ای تبعید و مرگ و یا مصادره اموال در انتظار بود " 27

سید افغان گفته بود که: " آدمی به کمال نسبی نمیرسد، مگر آنکه صراحتها بسیار گردد و پرده پوشی ها کم شود "

از نظر کواکبی، « استبداد صفت حکمرانی است مطلق العنان که در امورات رعیت چنان که خود خواهد تصرف نماید، بدون ترس و بیم از حساب و عقابی محقق ». او منشأ استبداد را عدم التزام حکمران به معیارهای شریعت، قانون و یا اراده ملت می داند، چه این حکمرانی فردی باشد، چه موروثی، یا از راه غلبه یا انتخاب و چه جمعی باشد و چه مشروطه. هرگاه حکمرانان به قانون گردن نگذارند و قانون گذاران خود را در برابر ملت مسئول ندانند و ملت با نظارت و پرسش گری و حساب گیری آشنا نباشد، استبداد حاکم خواهد بود. جان کلام آنکه: « سلطنت از هر قسمی که باشد از وصف استبداد خارج نشود تا در تحت مراقبت شدید و محاسبه بی مسامحه نباشد ». او معتقد است که ذهن و ضمیر انسان از هرگونه دخالت، تحمیل و محدودیت بیرونی، آزاد است. بر این اساس، حکومت ها نمی توانند بر اندیشه های مردم فرمانروایی کنند. کار حکومت ها در تحکیم

همبستگی قومی و ملی، زبان رسمی، سنت ها و آداب عمومی از راه های مسالمت آمیز خلاصه می شود. پس حکومت ها حق ندارند در کار دین دخالت ورزند، چرا که قلمرو دین و دینداری خارج از عرصه بیرونی است که حدود دخالت حکومت ها را تشکیل می دهد. در اندیشه سیاسی کواکبی دین و سیاست از یکدیگر جدا نیستند، اما دو نهاد دین و سیاست وظایفی جدا از یکدیگر دارند. کواکبی، ایمان به دو شعار «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» را موجب آزادی و استقلال مسلمانان از هرگونه قدرت مبتنی بر شر می داند. او از این رو به کتاب و سنت نبوی تأکید می کند، برداشت او از کتاب و سنت، حکایت از آن دارد که فلسفه سیاسی و ساختارهای حکومتی را نمی توان به طور مستقیم از دین اخذ کرد. حکومت خوب و کارآمد از نظر کواکبی بر مدار امنیت در بهره مندی از جسم، روح، آزادی، حاکمیت و برابری استوار است. در این حکومت، آزادی از جایگاهی رفیع بر خوردار است، قدرت حکومت محدود است، مردم قانون گذارند، و بر کار حکومت نظارت و مراقبت می کنند. چنین حکومتی در یک کلام، نظام دموکراتیک است.

" در اندیشه سیاسی رشید رضا امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حکومت توسط یک قانون اساسی که اصول کلی اش ملهم از قرآن و سنت و تجربه تاریخی خلفای راشدین است تنظیم خواهد شد. از آنجا که اجتهاد صفت لازمه همه اندیشه های حقوقی و قانونی ست، محتمل نیست که آن منابع اولیه، موانع عبور ناپذیری در پیش پای اقداماتی ایجاد کند که برای بالا بردن رفاه جامعه انجام می گیرد. این مساله بعدها با قرار دادن این شرط که رئیس حکومت - خلیفه یا امام- خود باید مجتهد باشد و از اهل حل و عقد هم برا یا افزودن به توان فقهی خود کمک بگیرد تایید بیشتری یافت" 28

در شرایط فعلی کشور ما هم صدها حزب سیاسی و صدها جریده و روزنامه چاپی و انترنتی نشر و به صدها هزارن مقاله و تبصره سیاسی در آن جا دارند که ما به نویسندگان خود بگوئیم آنچه بیشتر ضرورت داریم که « ساده و سهل» بنویسند که منافع ملی و یگانه گی ملی چیست؟ وطن چگونه آبادی و آزادی باشد؟ به عوض تفرقه افکنی، زهرپاشی و تخریب و تحریف حقایق و دفاع از جهل و بربریت.

سید میگفت: « از بدترین بیماریهای شرق، بیماری اختلاف مردم آن و تشتت افکار آنها است. آنها در امر اتحاد با هم اختلاف دارند و در تأیید اختلاف با همدیگر متحداند. آنها اتحاد نموده اند که اتحاد نکنند.» 28

سید از تقلید بیزار بود و همواره به اجتهاد می پرداخت یکبار در محفلی از قاضی ابوالفضل عیاض فقه نامدار مالکی نقل قولی شده و آنرا سند گفتهء او قرار دادند اما سید برآشفت و گفت: " سبحان الله! قاضی عیاض به اندازه فهم و درک و عقل خود و متناسب زمانش گفته است. اکنون آیا کسی حق ندارد سخنی بگوید که از سخنان قاضی عیاض و دیگر بزرگان به حق و صواب نزدیکتر باشد اگر قاضی عیاض و امثال او بخود حق میدادند دست به استنباد بزنند با عقاید پیشینیان مخالفت کنند و آرائی متناسب با زمان خود شان ابراز نمایند، پس چرا ما حق نداشته باشیم سخنی مطابق با زمانمان بگوئیم؟ یعنی چه که باب اجتهاد مسدود است و به چه دلیل بسته شده است؟ کدام امام و پیشوای گفته است پس از من کسی حق ندارد در دین تفقه و اجتهاد کنند و یا چه کسی ادعا کرده است که بعد از من کسی حق ندارد از قرآن استفاده کند و به استناد احادیث صحیح و قیاسی و سازگار با علوم عصر و نیازهای زمان استنباط حکم کند؟ امامان برجسته اجتهاد کردند و کار شان درست بود، اما این درست نیست که بگوئیم آنان از تمامی اسرار قرآن آگاه

بودند، اجتهاد آنان در مقایسه با قرآن مانند قطره ای است بهر یک از بنده گانش که خواست اعطا میکند." 29

مآخذ

- 1 - لطف الله جمالی - مقالات جمالیه - 1358 تهران ص 106.
- 2 - مدرسی چهاردهی - سید جمال الدین و اندیشه های او - ص 97.
- 3 - احمد امین - جنبش سید جمال الدین در مصر ترجمه حسن یوسفی اشکوری - درای قافله - چاپ اول 1376 ص 230.
- 4 - همان رساله ص 263.
- 5 - حبیب - اندیشه ورن و مصلحان سیاسی مسلمان، جنبشهای اسلامی معاصر - سایت انترنتی
- 6 - الأعمال الكاملة لجمال الدين الأ فغاني - تحقيق محمد عمارة ص -374 بر گرفته از مقاله خواجه بشیر احمد انصاری شماره 45 مورخ مارچ 2007 سایت کابل ناتھ
- 7 - سید عبدالرحمن کواکبی، طبایع الاستبداد، عبدالحسین میرزای- قاجار، قم: 1363، ص 52
- 8 - عبدالرحمن کواکبی، طبایع الاستبداد، عبدالحسین میرزای- قاجار، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1363، ص 35
- 9 - اشکوری یوسفی از [عروة الوثقی] ص 95.
- 10 - عبدالرحمن کواکبی.
- 11 - همان ص 46
- 12 - همان رساله ص 170.
- 13 - کواکبی ص 121.
- 14 - کواکبی ص 125.
- 15 - همانجا ص 123 و 124.
- 16 - همانجا ص 126.
- 17 - همانجا ص 128.
- 18 - همانجا ص 148.
- 19 - همان ص 155.
- 20 - همانجا ص 87 و 88.
- 21 - همانجا ص 93.
- 22 - همانجا ص 93 و 94.
- 23 - دکتور عماره (اشکوری) ص 174.
- 24 - کواکبی ص 50 و 52.
- 25 - احمد امین ص 208.
- 26 - خاطرات الأفغاني، للمخزومي، و الأعمال الموجزة لجمال الدين الأفغاني - عبدالرحمن الرافعي- القاهرة از مقاله جناب انصاری -
- 27 - احمد امین ص 220.
- 28 - محمد حسین رفیعی - آراء و اندیشه سیاسی محمد رشید رضا - سایت انترنتی

29 - خاطرات الأفغاني ، للمخزومي ، و الأعمال الموجزة لجمال الدين الأفغاني - عبدالرحمن الرافعي- القاهرة. عين مقاله
30 - همان رساله ص 280.

انتقادات رشید رضا از سوی دیگر متوجه علما و جوامع علمای سنتی و قدیمی بود، چرا که او آنها را با عنوان «جماعات القديمة» خوانده که از مرکز قدرت در حکومت های جدید فاصله گرفته اند و از مسایل سیاسی عصر خود بی خبر هستند. او در تعبیری سراسر طعنه و کنایه آنها را « حزب حشویة الفقهاء و الجامدين » خوانده که تنها امر مهم برایشان بیعت با سلطان است، خواه آن سلطان عاجز باشد و خواه مستبد. مثلاً او درباب عجز سلطان، عبدالحمید عثمانی را مثال زده می گوید: « آیا این بیعت با سلطان نشانه عجز این شیوخ از اداره امور دولت و نیز ناتوانی از اظهار کفایت در دین و اصول اعتقاد اسلام نیست؟ آیا به راستی باید آنها را ائمه شرع و اهل حل عقد خواند؟ »
(رشید رضا ، الخلافة او الأمامه العظمی، ص 66)

حقوق زن و حجاب از دیدگاه سید و شاگردان و رهروان شان

سید میگویند در آفرینش از نظر عقل و خرد تفاوتی بین این دو جنس (زن و مرد) هرگز وجود ندارد، و بدینگونه نیست که مرد یک سر و زن نیمی از آنرا داشته باشند، تفاوت مرد و زن این است که مرد مسئولیت تربیت خانواده و اختیار طلاق زن را دارد و زن نیز مسئول اداره خانه و پرورش فرزندان میباشد. در این میان، وظائف و کارهای زن از مرد مهمتر و حساس تر است، بدین گونه سید افغان و محمد عبود سنت دینی در عصر خود را با دیده انتقادی می دیده و هرگز آن ها را درست نه می پذیرفتند. همچنین رویکرد آنها نسبت به حقوق زنان در اسلام نشان می دهد که در پهلوی این که با میراث فقهی و فکری مسلمانان به خوبی آشنایی داشتند، تحولات فرهنگی و فکری به وجود آمده در غرب را هم نادیده نه می انگاشتند و آن را در هنگام استنباط احکام شرعی جداً در نظر می گرفتند.

تفسیری جدید از قرآن - که رشید رضا آن را در مجموعه ای مستقل با عنوان «تفسیر المنار» به چاپ سپرد - یکی از اقدام های محمد عبده در این مسیر است. وی در تفسیرش به دو مسئله ی مهم اشاره می کند:

- ❖ یکی برابری کامل زن و مرد در ارزش های انسانی.
- ❖ و دیگری ضرورت پشت سر نهادن چند همسری با اجتهاد در فهم آیات الهی .

د پانو شمیره: له 59 تر 102

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

او در موضوع برابری انسانی زن و مرد به نخستین آیه ی سوره ی « النساء 1 » استناد می کند:

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا }.

ای مردم، از پروردگار تان که شما را از «نفسی واحد» آفرید و جفتش را [نیز] از او پدید آورد و از آن دو، مرد و زنان بسیار پراکند، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا کنید؛ و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است. آن گاه می گوید: آفریده شدن از نفس واحد به معنای آفریده شدن از جنس واحد است. بنابر این، مرد همانند زن و زن همانند مرد است. چنان که در آیه ی بیست و یکم سوره الروم آمده است:

{ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً }

و از نشانه های او این است که از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان ها آرام گیرید و میان تان دوستی و رحمت نهاد. بنابرین، میان زن و مرد برابری کامل وجود دارد.

سید معتقد است که جامعه به همکاری و همیاری هر دو اداره میشود. هنگامی زنی بی سرپرست است و ناچار است در خارج از خانه کار کند، اشکالی ندارد که بکار بپردازد ولی به شرط اینکه پاکدامنی و شرافتش را حفظ کند آنگاه می افزود:

" از نظر من هیچ اشکالی ندارد زن بی حجاب ظاهر شود اما شرط آن است که مایه فساد و گناه نباشد."

" مسلمانان اگر به زنان اجازه تحصیل را ندهند، از ضعف، جاهلیت و رسوایی نجات نه می یابند. طفل در آغوش مادر خود تعلیم ابتدائی، تفکر و اخلاق را فرا میگیرد و آغوش مادر اولین مدرسه فطری انسان است که در آن طفل از مسائل دین و دنیا آگاه میگردد و اخلاق و شخصیت اش شکل میگیرد ... اگر مادر جاهل، کند ذهن و بی بهره از علم باشد و با وجود موجودیت مردان لایق و کاردان و جامعه مرفه و آباد، این نعمات هیچگاه به نسل بعدی انتقال نه می یابد و تمام ملت بزودی در قعر ذلت فرو خواهد غلطید. در عرصه جهان وقتی یک نسل رو به نا بودی میرود، اگر اطفال شان از مادران خود تعلیم و تربیت درست ندیده باشند، قادر نخواهد بود افتخارات خانوادگی و ملی خودش را حفظ نمایند." 1

" محمد عبده به تاسی از ارشادات علامه زمان حضرت سید جمال الدین الافغانی حجاب را پست ترین شکل بردگی میداند و ادعا دارد که در شریعت غرای محمدی، هیچ متنی وجود ندارد که استعمال چادر را به قسمی که امروز مروج است توجیه نماید." 2

قاسم امین پرچمدار دیگری از مکتب سید در 1899 در کتابش بنام " آزادی زنان" بر تربیت زنان تاکید میکرد و " آنرا شرط ضروری برای کسب تساوی در دیگر شئون زندگی میدانست. وی حجاب زنان را شوم خواند و خواهان تاویل مجدد قرآن گردید. وی مصر بود که با آزاد شدن زنان، جامعه اسلامی میتواند آزاد شود و جامعه آزاد آنست که همه اعضای آن آزاد باشد... قیود و محرومیت هایی که بر زنان در ممالک اسلامی وجود دارد مبتنی بر قرآن و احادیث معتبر نیست بلکه از زن ستیزی فرهنگ عرب و حتی بقایای دوره جاهلیت نشأت کرده است حالت افراطی اثرات فرهنگ عرب در کیش وهابیت دیده میشود." 3

افغانستان به حیث علم بردار نهضت نسوان در جهان اسلام در آغاز قرن بیست راه و مکتب سید را دنبال نموده، شیر زنانی چون خانم اسما رسمیه طرزی (خانم محمود طرزی)، ملکه ثریا (



خانم اعلیحضرت امان الله خان)، خانم روح افزا منشیه (برادر زاده طرزی)، خیریه طرزی (خواهرملکه ثریا)، معلمات اولین مکتب مستورات و صد ها زن افغان که با پرداخت اعانه نقدی و حتی زیورات شان در تعمیم معارف سهم گرفتند نام برده و افتخار نمود، یاد شان جاودان و روح شان شاد باد.

در ارشاد النسوان دوره امانیه اولین نشریه زنان افغان می خوانیم که: " هر فرد انسان که کلمه طیبه بگوید و بدل بران ایمان بیاورد آزاد می باشد. یعنی در قید و بندگی هیچکس نمی درآید و خرید و فروش نمیشود. " 4

باید یاد آور شد که « ارشاد النسوان » اولین نشریه بیدار گر زن در آسیای مرکزی است که به مدیریت اسما رسمیه طرزی خانم محمود طرزی و سر محرر خانم روح افزا برادر زاده طرزی نشر می گردید. در این اخبار روشنگر در پهلوی اخبار داخلی و خارجی، و مقالاتی در رابطه طرز صحبت، اخلاق، آشپزی، خیاطی، تربیت طفل، امور خانه، طرز معاشرت و هم عناوینی چون « خوبی های خوب زنان » به ملاحظه می رسد. در مقاله « حسن و جمال » موضوع صورت ظاهری و صورت باطنی مورد بحث قرار داده شده که زیبایی ظاهری بدون زیبایی باطنی یعنی روش نیکو و اخلاق حسنه « هیچ بها و ارزشی ندارد » و بدین گونه در ادامه می نویسند: « ای دختران پاک وطن صفا ناک ! ما طایفه نسوان بیچاره همگی به مقبولی ساختگی یعنی استعمال رنگ و روغن مبتلا هستیم و تجربتاً عرض میکنم که همین سرخی ها و سفیده ها که از خارج به وطن عزیز ما میآید به عوض آن زر و دینار ما را می برند به جز از ضرر و خسارات دیگر هیچ فایده ندارد.... پوست خلقتی چهره هاو سیما های خدا داد را با چنین رنگها و بو های ضرر ناک موقتی خراب نسازید» 5

برنامه اصلاحات شاه امان الله خان به جنبش زنان رمق تازه بخشید و زنان به تشویق شاه و راهنمایی ملکه ثریا به فعالیتهای اجتماعی - سیاسی به صورت متشکل و منسجم برای اولین بار آغاز نمودند. اولین جریده اختصاصی زنان بنام « ارشاد النسوان » و هم نخستین سازمان زنان بنام « انجمن حمایت نسوان » که « دوازده نفر از وکلاء زنان کابل اداره و انجمن را بدست داشتند» در همین دوره بنیاد گذاری شد. مکتب عمومی نسوان برای بار اول بنام مکتب تدبیر منزل «در محله باغ علیمردان به معلمی معلمات جرمنی و ترکی » تأسیس گردید. ملکه ثریا برای دفاع از حقوق زنان، فعالیت های مستمری نمود که از جمله تلاش هایش می توان کار در بخش تعلیم و تربیت زنان را ذکر کرد. در ۱۹۲۶، در سخنرانی اش به مناسب هفتمین جشن استقلال افغانستان گفت: «...تمام ما [زنان] باید برای پیشرفت ملت ما کار کنیم و این بدون داشتن علم امکان پذیر نیست.»

همچنان شاه امان الله بمنظور تعمیم علم و معارف میان زنان و دختران در سرتاسر افغانستان تصمیم گرفت تا مکاتب نسوان را در ولایات کشور نیز ایجاد نماید. میر غلام محمد غبار در این زمینه چنین مینویسد: «شاه امان الله بعد از ختم لویه جرگه سال 1928 در چمن ستور کابل مجلس بزرگی از مامورین ملکی و نظامی و یک عده رجال دیگر را تشکیل کرد و شخصاً پرو گرام آینده حکومت را تشریح و منجمله تأسیس مکاتب زنانه را در تمام کشور هدف دولت اعلام نمود. در همین مجلس بزرگ بود که اولین گروپ دختران که راهی ترکیه جهت تحصیلات عالی بودند با شاه و سایر ارکان دولتی خداحافظی نمودند. » 6

تعلیماتی را که امان الله خان با آرزوی باسواد شدن اطفال پسر جامعه می خواست عملی نماید، برایش بسنده نبود که شامل دختران نباشد. بناً سعی به عمل آورد که دختران خورد سال هم آماده برای داخل شدن به مکتب شده درس بخوانند. کودکانی که در منازل و با انواع محرومیت و محدودیت درس میخواندند به مکتب راه یافتند. مخالفین تعلیم نسوان در لویه جرگه پغمان به شاه فشار آوردند که دختران نباید در مکتب و بیرون خانه درس بخوانند. امان الله خان خواست با استدلال و روشنگری و کلاء لویه جرگه را که مخالف اصلاحات بودند، متقاعد کند که این همه توجه به درس و مکتب ضد اسلامی نیست.

اما جبهه مخالف، درخواست کتبی را تهیه و عنوانی شاه در لویه جرگه سپردند. این سند، دلایل آنها را که عقیده داشتند، مکتب رفتن دختران غیر اسلامی است، به عنوان تعبیر و تفسیر برخی از علمای دینی آن دوران از اسلام و برداشت ایشان را از موضوع درس خواندن بخوبی نشان میدهد. این است درخواست آنها:

" ضرورت تعلیم نسوان در نشیمن های شان

ما علما و سادات و مشایخ ملت افغانستان به حضور اعلیحضرت غازی مان عریضه پردازیم که چون ذات همایونی جهت رفاهیت و ترقی ملت و دولت جد و جهد بلیغی را به کار برده و می برند حتی که از کمال توجهات عالییه، شاهانه شان مکتب مستورات را نیز مقرر کرده اند، الله تبارک و تعالی وجود مبارک اعلیحضرت را پاینده داشته باشد که همواره ترقیات ملت و دولت را ملحوظ داشته اند. اما اقرار مسایل مسلمة و روایات مفتی به فقه شریف بایستی تعلیم و تحصیل نسوان را درخانه های خود از اقارب محرم شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت اسلام است محروم نمانند. بنابر آن از شریعت پروری اولی الامر خود مختار غیور ما، امید میشود که تعلیم جمعیت نسوان در مکتب ها نشود، تا مسئله حجاب و ستر که یک فرض ضروریست برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر شود. آنچه معلومات شرعیه که در این موضوع به نزد این خادمان دین مبین بود عرض شد، اگر حضور والا تسلی بر نوشته مایان بشود بهتر، و الا در این مسئله از دیگر علمای اسلامی ممالک خارجه هم معلومات وافره و فتوا های موثقه را حاصل فرمایند."

شاه گر چند مجبور به توقف موقت این روند شد با آنها در آن جلسه استدلال نمود که:

" اکنون شما علما می گوئید که خروج صبیات نیز برای تعلیم مستحق (پسندیده) نیست، بالفعل ما در این مفکوره تان با شما محض مراعات شرع شریف متفقیم، اما گمان نمی کنم که دیگر علمای عالم اسلام و فضلاء هند، سند، مصر، مکه معظمه، مدینه منوره، شام، بیت المقدس، بغداد، بصره، کوفه و ترکیه در در این نظریه با شما متفق باشند، زیرا که در هر یکی از این بلاد معظمه اسلامی به تعداد غیر واحد مکاتب اناثیه موجود است... خودم بالفعل بر طبق مفکوره همین حضرات تعلیم صبیات را درخانه های شان امر و اراده میکنم. " 7 (دشمنی و مخالف با تعلیمات نسوان را در آن دوره در رساله «خاطرات سیاسی» محمد صادق خان مجددی مطالعه نمود)

شیخ محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) بتاسی از اندیشه های استادش سید افغان دید گاه شان را در مورد مخالفت با چند همسری و شیوه مدیریت خانواده مسلمان و آموزش زنان ابراز می کند. او به تاریخ ۱۸۸۱/۳/۸ مقاله ای در روزنامه مصری «الوقائع المصرية» نوشت و در جایی از آن درباره پدیده «چند همسری» چنین نوشته بود که: «شریعت محمدی برای مرد اجازه داده تا چهار زن را به حباله نکاح خود در آورد، در صورتی که بخوبی بداند که می تواند میان همسرانش

عدالت را برقرار کند و اگر مطمئن نباشد که می تواند اجرای عدالت کند روا نیست که بالاتر از یک همسر اختیار کند.»

سپس شیخ عبده آیات و احادیثی را ذکر می کند که نشان می دهند بر قراری عدالت میان همسران، امری است ناممکن و همچنین پیامد های ناگوار و نتایج اجتماعی زیانبار چند همسری را باز گو می کند و سپس می نویسد: «بر مردان لازم است که یکی از این دو گزینه را انتخاب کنند. گزینه نخست این است که فقط یک همسر بر گزینند در حالتی که قادر به برقراری عدالت بین همسران خود نباشند (آنگونه که معمولاً در مردانی که چند همسر هستند به مشاهده می رسد) چرا که کلام مجید صراحتاً می گوید: «اگر مطمئن نبودید که عدالت را اجرا می کنید پس فقط یک همسر بگیرید»، اما آن بخش از آیه که می گوید: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» مقید به بخش دیگر آیه است که می گوید: «فَإِنْ خِفْتُمْ». و گزینه دوم این است که پیش از این که اقدام به برگزیدن همسر دوم و سوم و چهارم بکنند باید نسبت به کارهایی که بر آن ها برای اجرای عدالت لازم است آگاهی و اطلاع پیدا کنند.»

در این جا برداشت روشن بینانه شیخ عبده از آیات قرآنی و احکام اسلام در خصوص حقوق زنان به اوج خود می رسد چرا که ایشان بر این اعتقاد پا فشاری می نمایند که آن چه در آیه "فَإِنْ خِفْتُمْ" آمده فقط خواسته عادت را که در سابق هم در میان مردم جاهلیت عرب بوده روا بشمارد اما آن را با عدالت مقید ساخته است و این به معنای ترغیب مسلمانان به چند همسری نیست که هیچ، بلکه به گونه ای می خواهد مسلمانان را از این عادت متفر هم بسازد. شیخ محمد عبده فتوا می دهد که رواست عادت چند همسری، باطل و ممنوع ساخته شود نظر به دلایل زیرین:

– چند همسری در قرآن مشروط به عدالت شده و این شرط، هرگز تحقق نخواهد یافت.
– غالباً مردان در صورتی که چند همسر بر گزینند با همسران خود با بدی رفتار می کنند و حقوق آن ها را در زمینه نفقه و فراهم کردن تسهیلات نادیده می گیرند. از همین رو، زمامدار مسلمان و قاضی شرع می توانند با توجه به پیامدهای ناگوار آن، چند همسری را ممنوع بسازند.
– در خانواده میان همسران متعدد و به تبع آن میان فرزندان آن ها اختلاف و دشمنی پدید می آید که مصیبت های فراوانی را بر خانواده تحمیل می کند.

.... برای نمونه، برپایه مذهب ابوحنیفه و مالک رواست که زن در هنگام اجرای عقد نکاح شرط بگذارد که می تواند هر وقتی که دلش خواست خود را طلاق بدهد. عبده طرفدار اجرای سخت طلاق است. او برای تایید دیدگاه خود به مستنداتی از میراث فقهی مسلمانان تمسک می جوید. برای مثال، در حاشیه ابن عابدین آمده: «اصل در طلاق، ممنوعیت است، یعنی این که طلاق، ممنوع است مگر این که ضرورت ایجاب کند. اگر اجرای طلاق بدون موجب باشد مصداق بارز حماقت و سبک مغزی است و کفران نعمت الهی است و موجب اذیت شدن زن و خانواده و فرزندان می شود.»

با این همه، شیخ عبده در هنگام طرح کردن این اجتهاد ها و فتوا ها بیشتر متوجه "مصلحت" و "مقاصد شریعت" بود، گویا می خواست بگوید که حرام ساختن حلال یا حلال ساختن حرام، جایز نیست، اما اشکالی ندارد "مباحات" بر طبق مصلحت حرام شناخته شوند یا واجب قرار داده شوند. در همین راستا شیخ عبده طرفدار تحریم چند همسری بود. بی گمان، این فتوا ها و دلایلی که شیخ محمد عبده برای توجیه این فتوا ها مطرح کرده برخلاف مسلمات میراث فقهی مسلمانان است.⁸ در زمینه آموزش زنان، شیخ محمد عبده با قوت تمام در برابر کسانی ایستاد که مخالف آموزش زنان هستند و می خواهند آن ها را جاهل و عقب مانده نگه دارند. به اعتقاد عبده، زن آموزش ندیده

و بی سواد، فرزندان خود را تربیت نمی کند بلکه آن ها را با ندانم کاری هایش به مصیبت های عدیده ای گرفتار می سازد و امکانی برای رهایی از این ورطه هولناک نیست جز به این که مادر باسواد و آگاه شود و بتواند به خوبی از عهده تربیت پسران و دختران خود به صورت کامل بر بیاید.

از جمله نظرات مهم عیده درباره مسائل زنان، دیدگاه او درباره حجاب زن مسلمان است. او به برخی از نصوص شرعی برای تایید دیدگاه خود استناد می کند. او تصریح می کند که شریعت اسلام هرگز حجابی را که در زمان او در مصر و دیگر کشورهای اسلامی متداول بود تشریع نکرده و این عادت از ملت های دیگر به مسلمانان به ارث رسیده است. به نظر او، این که زن مسلمان از فرق سر تا کف پای خود را بپوشاند مبنای شرعی ندارد بلکه از عادت های مضرّی است که به دین چسبیده و دین از آن به کلی بیزار است. با مطالعه این مطالب من به این نتیجه رسیده ام که:

❖ مخالفت های ملا ها و به اصطلاح روحانیت به (به تحریک محمد صادق خان و فضل عمر خان مجددی، میا گل تگاب، قاضی عبدالرحمن، ملای لنگ و... امثال آنها دیگر ملا های مکتب دیوبند) با معارف درمجموع و تعلیمات به نسوان، سن ازدواج و حتی ازدواج صغیر ها، حجاب، تعدد زوجات و غیره جهت و واقعیت شرعی نداشته صرفاً سرکوب انقلاب روشنگری مکتب سید جمال الدین افغان و نهضت امانیه و خدمتی بر تسلط بیشتر استعمار در جامعه ما بود.

❖ در جریان درقرن نهم و شروع قرن بیست میلادی در سطح سید افغان، محمد عیده، رشید رضا، کواکبی، محمود طرزی، خانم اسما رسمیه طرزی، ملکه ثریا و خانم روح افزا، محی الدین انیس و بابا عبدالعزیز، میرسید قاسم، عبدالهادی داوی..... صد های دیگر مثل ایشان در جامعه اسلامی امروز کمتر اشخاصی را سراغ دارم که با این صراحت و روشنی مشعل راه مسلمین جهان شده باشند. رهروان سید درد تبعید و اخراج از کشور های شان و زندان و زنجیر و زو لانه و حتی اعدام را پذیرفتند تا دیگران بیدار و آزاد بوده و راحت باشند که این از خود گذری و فداکاری را نه می توان غیر از مکتب سید در دگران سراغ نمود. راه سید و رهروان به نظر من راه نجات جامعه اسلامی است و بس.

❖ ولی نکته دیگر قابل دقت عمیق این است که: با توجه در متن طبایع الاستبداد در مورد دین و سیاست می توان دریافت که مراد کواکبی نه جدا کردن « دین از سیاست » بلکه تفکیک « نهاد دین از نهاد سیاست » بوده است، زیرا او از یک سو امکان نفوذ و تسلط حکومت بر ذهن و اندیشه انسان ها را نفی می کند تا بر پایه آن بطلان دخالت حکومت در امور اعتقادی و فکری مردم را نشان دهد و از سوی دیگر، با نوشتن این عبارت صریح که «سلطنت را حق مداخله در امر دین نیست»، به روشنی از ذی حق نبودن «حکومت» در دخالت کردن در امر دین سخن می گوید، نه از جدا کردن دین از «سیاست» می داند. اسلام راستین از نظر سید و مشعل داران او، اسلام اجتهاد و نفی دنباله روی مقلدانه از آراء و عقاید گذشته گان است. رهنمود های شان پالایش دین از خرافات، جزم گرایی و ظاهر گرایی است. کواکبی در این باره می نویسد: «مسلمانان به نهضتی چون نهضت پروتستان در مسیحیت نیازمندند، تا اذهان آنان را از خرافات پاک کند و اسلام را به خلوص اولی خود باز گرداند». 9

مآخذ

- 1- سید جمال الدین افغان: شخصیت و افکار، داکتر شاه عبدالقیوم، ترجمه عبدالرحیم احمد پروانی، بنگاه انتشارات میوند، ص 109 و 110
- 2 - دکتور اسد الله راید - زن در انقلاب جهان شمول پیغمبر (ص) - چاپ شهر Rennes فرانسه سال 2000 ص 60.
- 3 - استاد غلام علی آهین - بحران مسأله زنان در اسلام - آریانای برون مرزی شماره اول سال هفتم حمل 1384 ص 21 و 23.
- 4 - محمد کاظم آهنگ سیر ژورنالیسم در افغانستان - جلد اول نشر انجمن تاریخ و ادب اکادمی افغانستان کابل 1349 ص 170.
- 5 - همانجا.
- 6 - روح افزا زمر- جنبش زنان و فرود و فراز آن در افغانستان - مقاله در سایت فردا http://www.farda.org/articles/jonbeshe-051113_updates/05http://www.farda.org/articles/zanan..._Rohafza_Zemar.htm
- 7 - نصیر مهرین - اندکی از رنجهای زنان و دختران در افغانستان - بر گرفته از سایت انترنتی آریائی - <http://www.ariaye.com/ketab/mehrin/mehrin.html>
- 8 - عقیل عیدان - ترجمه مهران موحد - <http://jomhornews.com/doc/article/fa> تاریخ انتشار جمعه 23 حوت 1392 کد مطلب : 47423
- 9- حمید عنایت - سیری در اندیشه سیاسی عرب - تهران امیرکبیر 1358 ص 176.

نظریات سید جمال الدین افغان

درباره

علوم ، فلسفه و تمدن

" رفتار درست در برابر معارف غربی باید همانند رفتار مسلمانان صدر اسلام در برابر فلسفه یونان باشد. مسلمین صدر اسلام تنها هنگامی به فرا گرفتن طب بقراط و جالینوس و هندسه اقلیدوس و نجوم بطلمیوس و فلسفه افلاطون و ارسطو همت گماشتند که پایه های ایمان خود را استوار کردند. مسلمانان امروزی نیز تنها زمانی باید به فرهنگ و تمدن اروپائی روی آورند که دین خود را به وجه درست بشناسند." 1

سید علیرغم نظریات متعصبان منفی گرا و خام اندیش سخت برین عقیده بود که مسلمین قویاً به علوم و فنون، صنعت و دیگر دست آورد های تمدن نیاز دارند. و طرح کردن علم شرقی و غربی یا ادعا نا بخردانه تحت این عنوان را رد نموده و گفت : "علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهر میسازد (پادشاه علم) هر وقتی پایتخت خود را تغییر داده است و گاهی از شرق به غرب و گاهی از غرب به شرق رفته، علمای ما در این زمان علم را به دو قسم کرده اند یکی را میگویند علم مسلمانان و یکی را میگویند علم فرنگ و از این جهت منع میکنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافع و این را نفهمیده اند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ طایفه نسبت داده نمیشود و به چیز دیگری شناخته نمیشود بلکه هر چه شناخته میشود به علم شناخته میشود و هر طایفه ای که معروف میگردد به علم معروف میگردد. انسانها را باید به علم نسبت داد نه علم را به انسانها، چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علمی را که به ارسطو منسوب است آنرا به

غایت میخوانند که گویا ارسطو یکی از اراکین مسلمان بوده است و اما اگر سخنی از گالیله، نیوتون، و کپلر نسبت داده شود آنرا کفر می انگارند. پدر و مادر علم برهان است و دلیل نه ارسطو و نه گالیله و حق در آن جا است که برهان بوده باشد
آن های که منع از علوم و معارف میکنند به زعم خود صیانت دیانت اسلامی را مینمایند آنها فی الحقیقه دشمن دیانت اسلامی هستند.

نزدیک ترین دین ها به علوم و معارف دیانت اسلامی است و هیچ منافاتی در میانه علوم و معارف و اساس های دیانت اسلامی نیست امام غزالی که او را حجة الاسلام میگویند، در کتاب (المنقذ من الضلال) میگوید: آن شخصی که میگوید دیانت اسلامی منافی ادله، هندسه و براهین فلسفه و قواعد طبیعه است آن شخص دوست جاهل اسلام است و ضرر این دوست جاهل بر اسلام زیاده است از ضرر زندیقها."2

"بی گمان افکار نو میشود و اندیشه ها از هم زاده میشوند، و صفات رشد میکنند، و همت ها تعالی می یابد، تا آنجا که اخلاف از اسلاف پیشی میگیرند، و گمان میبرند که این روند دگرگون شدن طبیعت و سرشت است نه از آثار مکتسبات، اما حقیقت آن است که این روند تکاملی میوه درختی است که کاشته اند و محصول مکتسبات خود شان است."3

آنچه را من دریافتم افکار، آرا و عملکرد سید افغان و تمامی شاگردان و پیروانش بر بیداری و بیدارگری ربط دارد. سید و همه شاگردان در هر کجا که بودند به خدمت معارف و فرهنگ قرار داشتند. روزنامه و جریده نشر نمودند کتب و رسالات نوشتند، مواعظ و خطابه و کنفرانس و سمینار دایر نمودند و هزاران هزار شیفته و عاشق بیداری را بخود جلب کردند. شما ملاحظه نمودید از اخبار کابل تا امالقری و عروة الوثقی و همه کار سید افغان بود. تمامی نشراتی دوستان سید را در آغاز سده بیستم ترسائی در هند، مصر، ترکیه، لندن و ایران و وطن خود مان سراج الاخبار، انیس امان افغان، ارشاد النسوان و دیگر و دیگر را اگر بشماریم به دهها می رسند که به نیکویی از خدمات شان باید یاد نمود، همه کوشش آنها بالارفتن سطح آگاهی افراد جامعه برای جلوگیری از استبداد می باشد، قسمی که مطالعه نمودید استبداد گران با دانش و دانشمند به دشمنی و کینه توزی رفتار می کنند، هم از جهت نتایج و آثار و هم به خاطر نفس دانش زیرا مستبد، افراد برتر از خود را تحمل نه می کند، چرا که فرومایگی خویش را به یاد می آورد و در می یابد که «علم را سلطنتی قوی تر از همه سلطنت ها می باشد». از این رو است که میان استبداد و دانش، جنگ دایمی در میان خواهد بود. آنها نا فهمی عوام را به زهر خطرناک تشبه میکردند
"امروز به برکت علم و عقل و معرفت، حکومت فردی و مطلقه در دنیای مغرب زمین در حال محو شدن است و قطعاً در آینده جوامع شرقی نیز چنین خواهد شد و لذا علم و عقل را در میان خود احیا کنید. چرا که با احیای علم و خردمندی، نخستین چیزی که حاصل میشود خلاصی از حکومت فردی و استبدادی است."4

سید افغان و رهروان عقیده دارند که در نظام های عادلانه، با وضع قوانین، خدمات صحی و تأسیس نهادهای تعلیم و تربیه، مکاتب، یتیم خانه ها، تیاتر، سینما، کتابخانه، موزه و همچنین نگاه داری از آداب قومی و ارتقاء احساسات ملی، نسبت به تربیت ملت اهتمام می شود. در نظام های استبدادی به تربیت حاجت نیست؛ زیرا انسان ها همچون درختان در بییشه ها و جنگل ها می روید و در معرض باد و طوفان قرار می گیرند و اختیار آنان در دست اتفاقات است که کج برآیند یا راست، میوه بدهند یا ندهند اهمیتی به دیکتاتور ها ندارد. تربیت چیزی جز علم و عمل نیست. به این معنی، تربیت در نظام استبدادی، یعنی نظامی که اختیار کارهای مردم در دست استبداد گران

باشد، حاصل نخواهد شد؛ زیرا استبداد از رهگذر تبلیغ و تلقین، مردم را مجبور می کند تا دروغ گویی را مباح بشمارند و تزویر و فریب و نفاق را پذیرا شوند و این همه را قبیح ندانند. سید لکچری در مفاد تعلیم و تربیت به تاریخ هشتم نوامبر 1872 در آلبرت هال کلکته ارائه نموده بود بدین مضمون:

" 1- بیداری و خودآگاهی

سیدجمال ابتدای سخنرانی خود از حضور جوانان هندی مسلمان و استقبال آنها از این جلسه اظهار مسرت نموده می گوید: «از دیدن این نو نهال های هند بسیار خوش بشوم به جهت آنکه اینها نهال های هندی هستند که مهد انسانیت و گهواره آدمیت است ... این جوانان اولاد همان سرزمین هستند که جمیع قوانین و آداب عالم از آنجا گرفته شده است.» به رسم همیشه اولین قدم را در جهت رفع خود کمتر بینی ها و احساس حقارت در مخاطبین بر می دارد. سپس ادامه می دهد: «من بسیار خشنود هستم که ایشان بعد از خواب دراز متنبه شده ارث خود را استرجاع می نمایند و میوه های درخت خود را می چینند.» به عقیده او استعداد تغییر و تحول و مایه های اصیل آن در این جوامع وجود دارد و برداشتن گام های استوار در شناسایی این مواد از وظایف بزرگ اندیشمندان جامعه ها به شمار می آید. سید جمال در آن شرایط، اصلاح طرز فکر جامعه را حیاتی می داند و معتقد است اگر به خواهیم افعال و اعمال افراد و کیفیت زندگی و معیشت آنها را دگرگون کنیم باید به تصحیح و تعدیل افکار آنها بپردازیم. از نظر او آموزش و تربیت برای انجام چنین تحولاتی از جایگاه ویژه ای برخوردار است انسان، خواب آلوده و تحقیر شده نمی تواند منشأ اثر شود. باید او را بیدار کرد و سپس آگاهی های لازم را به او یاد آور شد. آغاز تحول در نظام تعلیم و تربیت، بیداری و خودآگاهی است به آنچه دارد و آنچه باید به دست آورد؛ نوعی ارزیابی و انتقاد و وارد شدن به حریم پالایش گری و زدودن مطلق بینی های فرساینده و زمین گیر کننده. با درک این مسئله مهم است که سید جمال الدین افغان بیداری و آگاهی افراد را آغاز نقطه عزیمت خود در بحث تعلیم و تربیت جامعه قرار می دهد.

2- علم و علم آموزی

سیدجمال در ادامه بحث خود می گوید: «علم را حد و پایانی نیست و محسنات علم را اندازه و نهایت نیست ... سلطان عالم علم است و به غیر علم نه پادشاهی بوده و نه هست و نه خواهد بود.» تأکید بر این نکته در بدو ورود به مسئله تعلیم و تربیت، به گفتار او نوعی جامعیت می بخشد و به مخاطب خود می فهماند که علم، آگاهی و گفتمان فارغ از پیشداوری های مبتنی بر عقاید قبلی می تواند زمینه های بررسی هم دلانه علل و عوامل رکود را در جامعه فراهم کند. سیدجمال کسب علم را نیاز فوری و ضروری معرفی می کند که دستگاه تعلیم و تربیت باید بر این بنا مستحکم شود، اما در تأکید به این مطلب چه حقیقتی نهفته است؟ مگر در جامعه آن روز از سوی بزرگان جامعه به ضرورت علم آموزی تأکید نمی شده؟ وی به نوعی از وضعیت تفکر در جامعه، ناخرسندی نشان می دهد و به دنبال تعیین نوعی حدود و ثغور برای تعریف علم و علم آموزی است. سید جمال می گوید: «این فرنگی ها که اکنون به همه جای عالم دست انداخته اند و انگلیز خود را به افغانستان رسانیده و فرنگ تونس را به قبضه تصرف خود درآورده، واقعاً این تطاول و این دست درازی و این ملک گیری نه از فرنگ بوده است و نه از انگلیز، بلکه از علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهر می سازد و جهل در هیچ جا چاره ای ندیده مگر آنکه سر خود را به خاک مذلت در پیشگاه علم مالیده اعتراف بر عبودیت خود نموده است.» وی به دور از هر بغضی، جوامع عقب مانده را به کسب دانش فرا می خواند. اما اگر عامل تسلط ممالک سلطه جوی

عصر ویکتوریا علم است آیا ملل دیگر نیز می توانند با بهبود وضعیت آموزش در دستگاه تعلیم و تربیت کشور خود به این موهبت دست یابند؟ هرچند به نظر می رسد پروژه سید جمال در بطن خود با مشکلاتی از این قبیل روبه روست، اما تأکید او بر دانش و علم آموزی خالی از حقیقت نیست. اگر دستگاه تعلیم و تربیت به صورتی صادقانه و هم دلانه در جریان مشارکت با دستاوردهای علمی عصر خود قرار نگیرد، میزان امید به کار آمدی و شکوفایی آن کاهش می یابد و لذا هرچند وی در پروژه اتحاد اسلام و مسلمانان از نوعی حالت دفاعی در مقابل قدرت های متجاوز سخن می گوید، اما در عین حال خود را ملزم به اعتراف به توانایی های علمی و دستاوردهای نظامی و صنعتی و سازوکارهای مؤثر اداره معیشتی آنها نشان می دهد. در مقاله دیگری این چنین می گوید: «در زمان منصور دوانقی ملاحظه کردند که قطع این مراحل و طی این منازل بی پایان، بدون استعانت به افکار مشارکین در نوع خالی از صعوبت و دشواری نخواهد بود و دانستند که تکبر نمودن در تعلم به جهل راضی شدن است، بنابراین در عین شوکت، سطوت، عزت اسلام و مسلمین به جهت شرف، رفعت علم و علو مقام آن به پیش ازل رعایا خود که نصارا، یهود و مجوس بوده باشد سر فرود آورده اظهار فروتنی کردند تا آنکه به واسطه آنها فنون حکیمه را از فارسی و یونانی به عربی ترجمه کردند.» او در بخشی از سخنرانی خود درباره تعلیم و تعلم می گوید: «عجیب تر از همه اینها آن است که علمای ما در این زمان علم را دو بخش کرده اند یکی را می گویند علم مسلمانان و یکی را می گویند علم فرنگ و از این جهت منع می کنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافعه و این را نفهمیدند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ طایفه ای نسبت داده نمی شود.» سیدجمال در پایان این بخش مطالب خود را این چنین جمع بندی می کند: «پس معلوم شد که جمیع ثروت و غنا نتیجه علم است.» وی با تأکید زیاد سعی دارد جامعه و محافل علمی آن را متوجه علوم تجربی نموده و راه برون رفت از عقب ماندگی معیشتی را در کسب آنها معرفی کند و حقارتی در این تلمذ نمی بیند. به این ترتیب به دنبال نوعی تحول در درک دنیا از طریق تحول در تعریف قدیمی علم است.

وی ضرورت این تغییر نگرش و پابندی به الزامات آن را بعداً از طریق نقدی که از کار آمدی آنچه به عنوان علم در دست مسلمانان است تکرار می کند.

3 - علوم تجربی

از متن سخنرانی سیدجمال بر می آید که توجهش بیشتر متمرکز بر علوم تجربی بوده و به طور مشخص از علم فلاحه، نباتات، شیمی، فیزیک، جراثیم، حساب و هندسه نام می برد. او این علوم را مایه توانایی و عامل بقای جامعه انسانی می داند. بنابراین حکومت وظیفه دارد برای نشر و توسعه این علوم تلاش کند. "علم، یک انسان را چون 10 نفر و 100 نفر و 1000 نفر و 10 هزار نفر می کند و منافع انسان ها از برای خود و برای حکومت ها به قدر علم آنهاست پس هر حکومتی را لازم است از برای منفعت خود در تأسیس علوم و نشر معارف بکوشد." لازم به ذکر است که در این دوره نوعی دیدگاه منفی از سوی علمای سنتی نسبت به این علوم ترویج می شده که تابو شکنی سیدجمال در این باره دارای اهمیت است. آنچه از کلام سیدجمال می توان استنباط کرد چنین است که وی به دنبال نظامی از برداشت علمی است که در آن به این تعارضات و دوگانگی ها خاتمه داده شود و علوم تجربی در نظام فلسفی مناسب خود ارائه شود. آیا فلسفه اسلامی نمی توانسته این نظام فکری را تبیین کند که در آن علوم تجربی جایگاه قابل قبول خود را بیابد؟ گفتمان سیدجمال در این مورد خیلی روشن و حتی دقیق نیست. نکته قابل تأمل دیگری در این باره این است که او از میان دانشمندان بنام غربی از گالیله، نیوتن و کپلر نام می برد و می گوید: «چه

بسیار تعجب است که مسلمانان آن علمی که به ارسطو منسوب است آن را به غایت رغبت می خوانند... اما اگر سخنی به کلیلو (گالیله)، نیوتن و کپلر نسبت داده شود آن را کفر می انگارند.»

4- روح فلسفی

سید جمال الدین افغان می گوید: «هر امتی که رو به تنزل نهاده، اول نقصی که در آنها حاصل شده است در روح فلسفی حاصل شده است.» برای فهم منظورش باید با شکیبایی متن سخنرانی را از نظر به گذرا نیم. وی پس از آنکه از علوم مختلف تجربی نام می برد و ضرورت ترویج و آموزش آنها را یادآوری می کند این مسئله را متذکر می شود که هر یک از این علوم دارای موضوع خاصی است. به تعبیر او «به منزله عضوی است از برای شخص علم و هیچ یک از اینها منفرداً و منفصلاً نمی تواند حفظ وجود خود را نماید و موجب منفعت از برای عالم انسانی بشود، چون هر یک از این علوم در وجود خود مربوط به علم دیگر است مانند ارتباط حساب به هندسه و این احتیاج آن علم به علوم دیگر از خود آن علم فهمیده نه می شود و از این است که اگر آن علم منفرد بوده باشد ترقی در او حاصل نه می شود... پس علمی باید که آن به منزله روح جامع کلی از برای جمیع علوم بوده باشد تا آنکه صیانت وجود آنها را کرده هر یک از آنها را به موارد خود به کار برد.» علوم تجربی نیازمند روح علمی هستند و در جامعه ای که این روحیه از بین برود مشعل دانایی و علم کار امد خاموش می شود اشاره سیدجمال به صدر اسلام نیز این استنباط را تقویت می کند آنجا که می گوید: «مسلمانان صدر اول را هیچ علمی نبود، لکن به واسطه دیانت اسلامی در آنها یک روح فلسفی پیدا شده بود و به واسطه آن روح فلسفی از امور همه عالم و لوازم انسانی بحث کردن گرفتند.» سیدجمال در فراز دیگری از سخنرانی خود می گوید: «اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت، عالم بوده باشد به آن علمی که موضوعات آنها خاص است ممکن نیست که آن علوم در آن امت یک قرن، یعنی صد سال بماند و ممکن نیست که آن امت بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند.» برای اثبات نظر خود به نکته ای اشاره می کند که از اهمیت زیادی برخوردار است و در تاریخ تعلیم و تربیت نوین جای تأمل دارد: «دولت عثمانی و خدیویت مصر مدت 60 سال است که مدارس از برای تعلیم علوم جدید گشوده اند و تا هنوز فایده ای از آن علوم حاصل نکرده اند و سببش این است که تعلیم علوم فلسفه در آن مدارس نمی شود و به سبب نبودن روح فلسفه از این علمی که چون اعضا می باشند ثمره ایشان را حاصل نیامده است و بلاشک اگر روح فلسفه در آن مدارس می بود در این مدت 60 سال از بلاد فرنگ مستغنی شده خود آنها در اصلاح ممالک خویش بر قدم علم سعی می نمودند.» سیدجمال و اتباع صدیق او دریافته بودند که سفارش به علم و تفکر فلسفی کافی نیست. خیزش جامعه مسلمانان جز در سایه نوعی تجدید اسلام که در آن ایمان به خرد عین تفکر و شرط رستگاری است، ممکن نمی شود هرچند در نهایت تأیید بر آنچه باشد که محققان اخیر، دنیوی کردن علم و ادب و تفکر خوانده اند. سید جمال در گام نهایی خود فلسفه قدیم را طرد کرد.

تلاش سید در نهایت دین اسلام را نه تنها با علوم جدید مخالف نه می یابد، بلکه درصدد است آن را از اسارت تفکر فلسفی یونانی خارج کند. توصیه به علوم تجربی را از سوی «گرامی نامه» (قرآن) یادآوری می کند و فلسفه را در خدمت به بهبود معیشت مردمان معرفی می نماید.

5 - انتقاد بر آموزش های رایج

سیدجمال به طور عام به روش های آموزش و به طور خاص آموزش های علوم اسلامی در میان مسلمانان انتقادهای بسیار دارد. او در درجه اول از ناکار آمدی این روش ها سخن می گوید: «مسلمانان در این زمان در تعلیم و تعلم خود هیچ فایده ای ملاحظه نمی کنند.» سپس به طور

جزیی تر به بعضی از این ناکار آمدی ها اشاره می‌کند: «علم نحو می‌خوانند و غرض از علم نحو آن است که فردی لغت عربی را استحصال کرده قادر بر گفتن و نوشتن شود... و حال آنکه پس از فراغت نه قادر بر تکلم عربی هستند و نه قادر بر نوشتن عربی و نه قادر بر فهمیدن آن.» (همان) افزون بر آن از روش آموزش علم معانی و بیان، علم منطق، علم فقه، علم اصول و علم حکمت نیز شاهد مثال آورده و انتقاد می‌کند. در همه موارد توجه به کار آمدی آموزش در جهت بهبود شرایط زندگی مردم، مدنظر قرار می‌گیرد. حتی برای فلسفه نیز مقصودی را ترسیم می‌کند که در آن معیشت و آسایش مردم هدف است، سیدجمال الدین معتقد بود روش های مرتبط با وعظ و خطابه نیز باید تغییر کند، موجز و بلیغ سخن راندن و دوری از عبارات متکلف، از پیشنهادهای او بود. آنچنان که مشاهده می‌شود وی نه تنها به نقد شیوه های آموزش پرداخت، بلکه تحول در مقاصد آموزش را مطرح کرد. آموزش علوم مرتبط با دنیای مدرن (علوم دقیقه) و پیش از آن، آموزش زبان های بیگانه را توصیه کرد برای درس تاریخ که در آن به علل و عوامل موثر در زوال و سقوط تمدن ها (فلسفه تاریخ) توجه جدی بشود، اهمیت قائل بود. در سخنرانی که در مصر انجام گرفت و توسط محمد عبده تقریر شد، می‌گوید: «طبییب نفس و ارواح را که به راهنمایی جامعه بر می‌خیزد سزاوار است که آشنا به تاریخ ملت باشد تا بتواند فرزندان خود را راهنمایی کند و از تاریخ دیگران آشنا شود تا بداند که سر تقدم و انحطاط ملل در تمام ادوار تاریخی، در چه عواملی نهفته است». انتقاد از مدرسین، مخدوش بودن متون درسی و در پیش گرفتن تقلید محض به جای اتخاذ روش های انتقادی را مطرح می‌کند. در «فوائد فلسفه» از وجوه مختلف، تألیفات حکمای اسلامی را دارای نقص و نا تمامی می‌شمارد. مثلاً می‌نویسد: «مطالب نوشته شده در آن کتاب ها، چنانچه فی نفس الامر و الواقع و نزد حکمای یونان بود، بر ما آشکار نشد، بلکه حکمای مسلمین، آنها را به زیور کمال و حلیه عصمت از خطا به ما جلوه دادند و ابواب چون و چرا را به روی اذهان صافیست بستند.»

6- انسان و تعلیم و تربیت

سید جمال در جایی گفته است: «انسان، انسان است به تربیت» از نظر او رفتار و خلقیات و حتی آداب تفکر در جوامع انسانی به «نهج ارث و ودیعه» از نسلی به نسل دیگر از طریق تربیت های رسمی و غیر رسمی، آگاهانه و نا آگاهانه منتقل می‌شود. انسان ها چون «قدم بر عرصه وجود می‌نهند، از همه حیوانات پست تر و عاجز تر و نادان تر می‌باشند.» انسان موجودی تربیت پذیر است. وی در این باره می‌گوید: «انسان در حین تولد هیولایی است بلا صور و ماده ای است بدون نقش و اثر و پدر و مادر و خویش و اقارب آنچه در خود دارند، از اخلاق و سجایا و افکار، در آن مولود جدید به مرور زمان ودیعه می‌گذارند و به صورتی که آنها را مقبول افتد، او را مصور ساخته...» و نیز انسان در بدو تولد «لوحی است ساده و کتابی ننوشته» که دستگاه تعلیم و تربیت او را شکل می‌دهد.

سید جمال در بخش پایانی گفتار خود (لکچر در تعلیم و تربیت) به دو نوع تربیت اشاره می‌کند «اول تربیتی که برای انسان حاصل می‌شود تربیت دینی است، زیرا آنکه تربیت فلسفی حاصل نه می‌شود مگر از برای جماعتی که اندکی از علم خوانده قادر بر فهم براهین و ادله بوده باشند.» 5

در پهلوی علوم سید توجه خاص به فلسفه و اندیشه فلسفی داشت زیرا فلسفه غالباً زاینده علوم دقیق و مثبته و در نهایت پدید آورنده صنعت و تکنالوجی میباشد چنانچه مینویسد: "و آن علم که به منزله روح جامع و پایه قوت حافظه و علت مبقیه بوده باشد آن علم فلسفه یعنی حکمت است."

زیرا آنکه موضوع آن عام است و علم فلسفه که لوازم انسانی را به ایشان نشان میدهد و حاجات به علوم را به موارد لائقه خود بکار میبرد و اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد به آن علمی که موضوعات آن خاص است، ممکن نیست که آن بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند. دولت عثمانی و خدیویت مصر مدت شصت سال است مدارس از برای علوم جدید گشوده اند و تا هنوز فایده از آن علوم حاصل نکرده اند سبب این است که تعلیم فلسفه در آن مدارس نمیشود و به سبب نبودن روح فلسفه از این علمی که چون اعضا میباشند ثمره ای ایشان را حاصل نیامده است. بلاشک اگر روح فلسفه در آن مدارس میبود در این شصت سال از بلاد فرنگ مستغنی شده خود آنها در اصلاح ممالک خویش و قدم علم سعی مینمودند. و اولاد خود را همه ساله از برای تعلیم به بلاد فرنگ نه می فرستادند و استاد ها از آنجا برای مدارس خود طلب نمیکردند..." 6

سید با تائید فلسفه و اهمیت آن در زندگی روزمره نواقص فلسفه یونانی و نارسائی فلاسفه مسلمان را در نظر گرفته منطق، ادبیات، اصول فقه و کلام را جداگانه نقد مینماید و علما را متوجه کج اندیشی شان نموده می نویسد: "مسلمانان در این زمان در تعلیم و تعلم خود هیچ فایده و ملاحظه نمیکند. مثلاً علم نحو میخوانند و غرض از این علم آن است که لغت عربی را استحصال کرده قادر به گفتن و نوشتن شود و حال آنکه مسلمانان در این زمان علم نحو را مقصود بالاصاله قرار داده سالهای دراز صرف افکار بلا فایده در علم نحو میکنند و حال آنکه بعد از فراغت نه قادر به نوشتن عربی هستند و نه قادر به فهمیدن آن. علم معانی و بیان که آن را "لیتریتر" (Fr. Littérature - Literature En - لمر) می گویند که آن علمی است که بدان انسان منشی و خطیب و شاعر میگردد و حال آنکه می بینیم در این زمان جز زمان بعد از تحصیل کردن آن علم قادر به تصحیح کلمه یومیه خود هم نمیشوند. و علم منطق که میزان افکار است باید هر شخص که او را استحصال کند قادر گردد بر تمیز هر حقی از هر باطل و هر صحیحی از فاسد و حال آنکه ما می بینیم که دماغ های منطقی های ما مسلمانان پر است از جمیع خرافات و واهیات بلکه فرقی در میان افکار این ها و افکار عوام بازاری یافت نمیشود. علم حکمت آن علمی است که بحث از احوال موجودات خارجه میکند و علل و اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان میکند و عجیب آنست که علمای ما صدوی و شمس البارعه میخوانند و از روی فخر خود را حکیم مینامند و با وجود این دست چپ خود را از دست راست نه می شناسند و نه می پرسند که کیستم و ما را چه باید و چه نباید و هیچگاه از اسباب این تاربرقیها (الکتریک) و آکینپوتها (کشتی های بخار) و ریل گارها (ریل راه آهن) سوال نمیکند. عجیب تر آنست که یک لامپی (چراغ لامپ) در پیش خود نهاده از اول شب تا صبح شمس البارعه را مطالعه میکنند و یکبار در این معنی فکر نه می کنند که چرا اگر شیشه آنرا بر داریم دود بسیار از آن حاصل میشود و چون شیشه را بگذاریم هیچ دودی از او پیدا نمیشود. خاک بر سر این گونه حکیم و خاک بر سر اینگونه حکمت. حکیم آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم ذهن او را حرکت بدهد نه آنکه مانند کور ها در یک راهی برود که هیچ سر این گونه نداند که پایان آن کجا است. علم فقه مسلمانان حاوی است بر جمیع حقوق منزله و حقوق بلدیه و حقوق اولیه را پس میباید شخص متوغل در علم فقه شود لایق آن باشد که صدراعظم ملکی شود و یا سفیر کبیر دولتی گردد و حال آنکه ما فوق های خود را می بیند بعد از تعلیم این علم از اداره خانه خود عاجز هستند بلکه بلاهت را فخر خود می شمارند. و علم اصول عبارت است از فلسفه شریعت یعنی "فیلوز و فی آ ف لا" Philosophe of Low (فلسفه قوانین) در آن علم حقیقت، صحت و فساد و منفعت و مضرت و علل تشریع احکام بیان میشود و البته یک شخص این علم را بخواند میبایست قادر شود به وضع قوانین و

اجرای مدنیت در عالم و حال آنکه ما می بینیم که خوانندگان این علم در مسلمانان محروم هستند از دانستن فوائد قوانین و قواعد مدنی و اصلاح عالم، چون حال این علما معلوم شد می توانیم بگوئیم که علمای ما در این زمان مانند فتیله بسیار باریکی هستند که بر سر او یک شعله بسیار خورده بوده باشد که نه اطراف خود را روشنی میدهد و نه دیگران را نور می بخشد " 7

سید در آغاز مقاله ای « فواید فلسفه » می گوید: « الحکمة تنادی العلماء با علی صوتها و تطالبهم بحقها فی محکمة العقل » یعنی : حکمت، علما را به آواز بلند خود ندا می دهد و از ایشان در محکمه عقل، حق خود را طلب می کند.

« فلسفه خروج از مضیقه و تنگنای مدارک حیوانیت است به سوی فضای وسع مشاعر انسانیت و از اله ظلمات به هیمه است به انوار خرد غریزی ، تبدیل عمی و عمش [و نابینایی] است به بصیرت و بینایی و نجات است از توحش و تبری [از] جهل و نادانی به دخول در مدینه فاضله دانش و کاردانی و بالجمله صیروت (از حالتی به حالت دیگر در آمدن) انسان است و غایت آن کمال انسانی است»

« این علم که به منزله روح جامع و به پایه قوت حافظه و علت بقیه بوده باشد، علم فلسفه به معنی حکمت است؛ زیرا موضوع آن عام است و علم فلسفه است که لوازم انسانی را بر انسان نشان می دهد و حاجات به علوم را آشکار می سازد. اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت عالم بوده باشند، به آن علمی که موضوعات آنها خاص است، ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یک قرن یعنی صد سال بماند و ممکن نیست آن امت بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند» 8

یکی از بهترین راه انتقال علوم را سید در ترجمه آثار علمی بزبان مادری می بیند، همانگونه که اروپائیان با ترجمه متون علمی مسلمین در طول قرون (11-13 م) با تمدن شرق آشنا و زمینه رنسانس و زایش علوم در غرب را فراهم ساختند. سید مسلمین هند را مخاطب ساخته مثال میداد که چگونه مسلمین با آشنائی و ترجمه متون تمدن های چین، هند، باختر، فارس، بین النهرین، مصر، یونان و روم دوره درخشان تمدن را در قرون ماضی ایجاد نمودند وی گفت: " آیا نه می دانند که بقای جنسیت (زبان) و اعتبار شمار آن موقوف بر آن است که تعلیم در مدارس به لغت وطنیه باشد. آیا تعجب نمی شود از اینکه علوم جدیده عالم را فرا گرفته و فنون بدیعہ کره زمین را احاطه نموده است و حال آنکه چیزی از آنها که قابل بوده باشد بزبان هندی ترجمه نشده است. آیا از این نکته غفلت ورزیده اند که اگر در لغت جنسی از اجناس بنی آدم علوم نافعہ در مدنیت نبوده باشد آن جنس را پایدار نخواهد شد. آیا از این ذ اهل (غافل) شدند که اول فرضیه ذمه عقلا سعی در تومیع لغت وطنی است. پس چرا کوشش نمیکند در ترجمه علوم جدید به لغت وطنیه خصوصاً لغت اردو که به منزله لغت عموم است، و چرا استمداد نمی جویند از برای توسعه آن به سایر لغات متقاربه بدان چون سانسکریت و مرهتی و بنگالی و چرا در وقت ضرورت از برای استکمال آن به لغت انگلیس استعانت نمیکند ... چگونه میتوانند که از برای وطن خود ذخیره های از آن علوم جدیده بدست آورند مادامی که آنها را بزبان وطنی ترجمه نکنند و چگونه میشود که معارف در نزد قومی عمومی شود بی آنکه معارف به لسان آن قوم بوده باشد و معارفی که به لسان بیگانه بوده باشد چگونه پایدار خواهد شد " 9

احمد امین مینویسد " سید جمال الدین ادبیات را در خدمت مردم و دفاع از حقوق آنان و مبارزه با ستمگران قرار داد و کوشید با این سلاح دشمنان را مورد هجوم و حمله قرار دهد. او تلاش میکرد با ابزار شعر و ادب مردم به احوال بد و فقر و محرومیت خود آگاه شوند و عاملان این

محرومیت را بشناسند و در نهایت توده را به خروج از تاریکی ها و نادانی ها و ورود به دنیای روشنایی ها و آگاهی ها فرا خواند. سید تعلیم میداد که از حاکمان نه هراسید، زیرا آنان نیرویی جز همین مردم ندارند و هرگز از اینان بی نیاز نیستند."10

در کشور ما گامهای استوار درین مسیر را مشروطه خواهان اول و دوم و این پرچمداران اصیل مکتب سید افغان برداشتند، کاکا سید احمد لودین و محمود طرزی به حیث شاگردان مستقیم او در این زمینه خدمات فراموش ناشدنی نموده بودند، وهم چنان دیگر نویسندگان وطنپرست چون عبدالهادی داوی، عبدالرحمن لودین، شهید مولوی واصف، مولوی صالح محمد، قاری عبدالله «ملک الشعرا»، شهید مولوی عبدالواسع اخوندزاده، علامه صلاح الدین سلجوقی، مولوی عبدالروف، محمد حسین راقم، مولوی عبدالرب، پروفیسور غلام محمد میمنگی، غلام محی الدین افغان، عبدالعلی مستغنی، میر غلام حضرت شایق، عبدالغفور ندیم، ملا طوطی کابلی، غلام محمد غبار، فیض محمد کاتب، غلام محی الدین انیس، بابا عبدالعزیز و ... به شمول عده افغان دوستان چون داکتر منیر بیک (ترکی)، داکتر عبدالغنی، مولوی برکت الله و راجا مهندرا پرتاب دو مبارز سترگ راه آزادی هند که در افغانستان اقامت داشتند خدمات قابل قدری در بیدار گری مردم ما در آغاز قرن گذشته انجام دادند که با دریغ و درد این نهضت روشن توسط مدافعین تعصب، خرافات و جهل، و دستان پنهانی از بیرون سرکوب گردید، دروازه های معارف را مسدود و سیاه ترین ارتجاع از پکتیا و شینوار و کلکان به تحریک خانواده مجددی و میاگل جان تگاب همدستان شان به کمک و همکاری (پیر کرم شاه) لارنس انگلیسی و حمایت مادی و معنوی مستقیم و غیر مستقیم سفارت بریتانیه در کابل و هند بریتانوی سر در آوردند که یکی از خواسته های آنها انسداد معارف عمومی (دختران و پسران) و جلوگیری قاطع از پیشرفت اقتصادی و فرهنگی کشور بود. پس از کامیابی در مرام شان در **اولین فرمان حکومت حبیب الله خان کلکانی که ضمناً حکم تکفیر نهضت بیدار گر مشروطیت دوم هم است میخوانیم که** : " چون به مرحمت الهی و تائیدات دین رسالت پناهی به خلع امان الله مخرب دین که یگانه آرزوی ما و شما بود موفق شدیم از بدو جلوس خود اجراءات نامشروع او را ممنوع نموده ام برای آگاهی شما غیرت داران دین حضرت سید الانام ذیلاً می نگارم :

- 1 - سلام که از طریقه (....) است و به اشاره کلاه رواج داده شده بود مطابق سنت سنیه رواج دادم.
- 2 - دستار که از طریقه و سنت آن حضرت است و ادای نماز به آن کامل میگردد موقوف کرده بود حکم دادم که بلکه دستار رواج باشد.
- 3 - البسه اسلامی که ترک شده بود بر حال دانسته مثابه کفار را منع کردم .
- 4 - ترک ستر را که حکم کرده بود مسترد کردم.
- 5 - برآمدن زنان و دختران بالغه را بدون اجازه ولی شان و مکتب مستورات را موقوف کردم
- 6 - قطع ریش و بروت را موقوف کردم .
- 7 - مکاتب انگریزی و فرانسوی و جرمنی را موقوف کردم .
- 8 - فرستادن دخترها را که در خارجه نموده بود چون بد ناموسی ملت بود جایز ندانستم و آنها را خواسته دیگر فرستادن را قطعاً ممنوع نمودم .

- 9 - آنچه کوشش برای ترقیات دنیای دو روزه بدون ملاحظات دینی داشت و از آنها ضرر دینی به ظهور میرسید ممنوع نمودم .
- 10 - استخفاف علم و علما را مینمود و بر خلاف آن احترام شان شرعاً واجب است.
- 11 - نفاق اندازی که بواسطه ترک مذهب و خرابی عقیده خود در اسلام انداخته بود برطرف نمودم زیرا تمام رویه را بر طبق مذهب حنفی نمودم.
- 12 - حساب ، هندسه، انگریزی را که رواج داده بود موقوف کردم .
- 13 - سکه قمری را که به شمسی تحویل داده بود موقوف نمودم.
- 14 - روز جمعه را که به پنجشنبه تبدیل کرده بود متروک ساختم.
- 15 - حقوق بیت المال را به خواهشات نفسانی خود صرف کرده مصارف ملا و موذن و مساجد را قطع کرده بود جاری ساختم " 11

مطالعه این فرمان که عمق اندیشه تاریک و نهایت بدوی حبیب الله کلکانی و محرکین و همدستان او را نمایان میسازد که شصت و هفت سال بعد متحجرین دیگر بنام " طالب" در واقعیت اخلاف و جانشنان همان ملای لنگ و کلکانی و سید حسین و همان مکتب دیوبند بودند که نظرات آنها را عملی می نمایند و بزرگترین ضربه ای خیانتکارانه را به اسلام وارد نمودند. به این فرامین طالبان توجه بفرمائید.

فرمان ملا محمد عمر (خادم اسلام)!!! مطابق به ماده دوم و سوم فرمان حبیب الله کلکانی (خادم دین رسول الله)!!!

فرمان مقام امارت اسلامی افغانستان درمورد به سر کردن دستار (لنگوته) و رعایت نمودن لباس شرعی از طرف طالبان، محصلین، شاگردان و استادان در مدارس لیلیه ، نهاری و پوهنتون های کشور:

" شماره 45 تاریخ 1421/11/24 (تغییر سکه شمسی به قمری معادل بند 13 فرمان حبیب الله کلکانی)

چنانچه در حکومت های قبلی و به طور خاص در زمان زمام داری کمونیستها، به امور شرعی و مخصوصاً به سیرت شرعی توجه نه می شد و حتی سعی در این بود که امور شرعی را از بین ببرند که البته در انجام این کار تا حدی نیز موفق شدند. از این جمله در مدارس و پوهنتونها بعضی از شاگردان، محصلین و استادان لباسهای غیر شرعی و غیر اسلامی را به شکل کشور های غربی استعمال می نمودند و بعد در جامعه اسلامی افغانی این لباس ها رواج گردید. الحمد لله بعد از کامیابی تحریک اسلامی، به صورت آشکارا استعمال البسه های غیر شرعی پایان یافت. ولی چنانچه دیده می شود در بعضی از مدارس و پوهنتونها تا اکنون نیز کاملاً لباس شرعی رواج نیافته است. به منظور اینکه طلبای کرام بخاطر نفاذ شریعت کامل قیام نموده اند، بغرض تأمین این اهداف مراتب آتی را منظور مینمایم :

ماده اول: بخاطر اینکه اصلاح لباس ظاهری انسان، مخصوصاً بستن دستار (لنگوته) بالای اخلاق نسل جدید اثر مثبت میگذارد، تمام طالبان، شاگردان، محصلین و استادان در مدارس لیلیه، نهاری و پوهنتون های کشور مکلف اند که دستار به سر کنند و عوض دریشی از پیراهن (قمیص) و تنبان استفاده کنند.

ماده ی دوم: هر گاه اطفال خورد سال الی دوازده سالگی بدون دستار به مدرسه بیایند و یا لباس غیر شرعی استعمال نمایند برای اولیای آنها از طرف ناظم مدرسه مکرراً توصیه شود تا کوچک

تر های خویش را به لباس نبوی ملیس نمایند و برای بچه ها مطابق حالت از طرف استادان، هر وقت تهدید لسانی داده شود تا که دستار به سر کنند و لباس شرعی به تن نمایند.

ماده ی سوم: هر گاه طالبان، شاگردان، محصلین بالا تر از سن دوازده سالگی و یا هم استادان دستار به سر نکرده باشند یا لباس غیر شرعی را استعمال نمودند، بار نخست به ایشان توصیه شود و در صورت تکرار از طرف مسئولین مدرسه یا پوهنتون چنان جزای تأدیبی برای شان داده شود که باعث اصلاح شان گردد.

ماده ی چهارم: مسئولین مدارس و پوهنتونها مکلف اند هر کدام در ساحه خویش احکام این فرمان را بطور جدی تطبیق نمایند.

ماده پنجم: طالبان، شاگردان و استادان مدارس و پوهنتون های شخصی و غیر حکومتی کشور نیز مکلف اند تا دستار به سر کنند و لباس غیر شرعی را استعمال نکنند.

ماده ششم: وزارت معارف و تحصیلات عالی مسئولین امر بالمعروف و نهی عن المنکر، والیان، رؤسای معارف و ولسوالان در ولایات از تطبیق فرمان وقتاً فوقتاً نظارت نمایند.

ماده ی هفتم: این فرمان از تاریخ توشیح نافذ و در جریده ی رسمی نشر گردد.

و السلام

خادم اسلام

امیر المؤمنین ملا محمد عمر (مجاهد) « »

در ذیل فرمان دیگر طالبان معادل بخش ششم تکفیر نهضت امانیه توسط حبیب الله کلکانی یعنی گذاشتن ریش برای تمام مردان که شامل اطفال و نو جوانان زیر هژده سال می شد در فرمان جداگانه از سوی رهبری طالبان صادر گردید :

«شماره: 3409

تاریخ: 1375/10/4

به تمام والی صاحبان و ولسوال صاحبان: السلام علیکم و رحمت الله!

از آنجائیکه در افغانستان گناه کبیره ی آشکار ریش تراشیدن و ریش قطع کردن صورت میگیرد در حالیکه ما اختیار کامل داریم فتو ای فتاوی عالم گیری است که هر کسی که اختیار کامل دارد دفع منکر بالایش واجب میگردد، بدین لحاظ آرزو مندیم هر ولسوال در ولسوالی خویش و والی در ولایت جلسه ی بزرگ دایر نمایند که هر گاه در آینده کسی ریش خویش را تراش و یا کوتاه نماید ما آنرا بندی میکنیم باز حق شکایت را ندارند. یک ماه وقت برای شان بدهید، به مجرد تکمیل تاریخ جزا های کوچک کوچک برای شان داده شود. انشاء الله 95 فی صد اشخاص ا صلاح خواهند شد.

و السلام

خادم اسلام

امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد « »

وزارت معارف طالبان مانند بند پنجم فرمان نظام حبیب الله در نامه رسمی تصویب امارت اسلامی را مبتنی بر الغای پستهای مربوط زنان به شمول معلمین نسوان در مکاتب و مؤسسات آموزشی از تشکیل وزارت معارف به کلیه مکاتب پایتخت ابلاغ کرد :

« به ادراه ی مدارس

از اثر مکتوب نمبر 106- 1421 2/17 ریاست محترم اداری مدیریت عمومی بودجه مقام محترم وزارت معارف واصل نگاشته اند.

نا مه نمبر (128) مؤرخ 1421/1/3 هجری قمری کمیسیون محترم عالی تشکیلات امارت اسلامی افغانستان

که بتاریخ 1421/1/1 هجری قمری تشکیل وزارت معارف را مجدداً مورد غور و بررسی قرار داده چنین تصمیم اتخاذ نمود :

- 1- محلات غیر مفتوح از تشکیل سال 1421 هجری قمری حذف گردد.
- 2- بستهها مطابق تشکیل سال 1420 هجری قمری حفظ و از ارتقاء و تزئید جلوگیری به عمل آید.
- 3- بستههای طبقه ی اناث از تشکیل حذف و منفک گردد.

مراتب وسیلتاً به شما ارقام است تا طبق تصمیم کمیسیون محترم عالی تشکیلات امارت اسلامی افغانستان اجراءات مقتضی نمایند. مراتب حسب هدایت مقام محترم وزارت جهت اجراءات مقتضی به شما ارقام یافت تا طبق آن اقدام به عمل آید.

مراتب نقلاً بشما ارقام تا از موضوع مطلع بوده در حصه خود اجراءات اصولی بدارید. با احترام

مفتی عبدالرحیم

رئیس معارف شهر کابل «

مولوی حفیظ الله حقانی یکی از کار مندان ارشد امارت اسلامی طالبان از دیدگاه و سیاست تحریک اسلامی طالبان درمورد معارف عصری می نویسد :

« اکثر رهبران تحریک طالبان معتقد اند که تعلیم دینی اصل است و تعلیم عصری یک امر درجه دو بنابر این، این نوع تعلیم آنقدر جالب توجه آنان نیست . »

شما در سطور قبلی ملاحظه نمودید که سید افغان در مورد علم و معارف چه گفته و نوشته بودند که در این جا تکرار یک جمله شان را خالی از مفاد نه می بینم که : « آنهاى که منع از علوم و معارف میکنند به زعم خود صیانت دینت اسلامیة را مینمایند آنها فی الحقیقه دشمن دینت اسلامیة هستند. »

از سوی دیگر بر خورد احزاب و تنظیم های مجاهدین هم با معارف عصری و روش قوماندانان های تنظیمها در مورد معارف متفاوت بود . تنظیم های اسلامی و رهبران تنظیم ها تصویر مختلف و گاهی متناقض از معارف عصری به ویژه درمورد تعلیم و تربیه ی دختران داشتند. حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص تعلیم دختران را در مکاتب عصری غیر اسلامی تلقی میکردند. آنها در طول دهه ی هشتاد و سالهای بعد هیچ مکتبی را برای دختران در حوزه ی حاکمیت تنظیم خویش ایجاد نکردند. " 12 مطلب بارزی که رویداد طالبی را با رویداد کلکانی وصل میکند ، تلاش پر انفعالی است که در جهت مزج کامل دین و سیاست و غلبه اولی بر دومی بکار برده شده است.... فراموش نشود که حاکمیت کلکانی، حاکمیت قشر دینی نبود، کلکانی خواست قشر های دینی را منعکس میساخت ... او قصد داشت شاه امان الله و نوآوری هایش را از بین ببرد، و نظامش را منهدم سازد، و درعوض شریعت را به تعبیر محدود آن نافذ سازد، البته او از پشتیبانی استعمار برخوردار بود، ولی بنظر میرسید که در تبانی با استعمار و آگاهانه عمل نمیکرد. او توطئه های بیگانه را کار سازی غیبی می پنداشت. " 13

در نهایت ما به این نتیجه میرسیم که دیوبند چگونه در خدمت دشمنان اسلام قرار گرفت تا از آن بر علیه همه علم داران مکتب سید افغان استفاده نموده و نهضت « الافغانی » را در آسیای

مرکزی توسط فارغان این مدرسه و اجیران سابقه خود شان سرکوب نماید زیرا : " در طول تاریخ همواره، هر مصلح که با اندیشه و ارمان نو با اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه در گیر شده و خواسته است نظام نوین را بجای نظام ارتجاعی و فرسوده کهن بنشاند، با عکس العمل های مخالفت آمیز پاسداران سنتهای جاهلی و پیروان عوام و نا آگاه آنان مواجه شده است. زندگی پیامبران الهی و دیگر مصلحان انقلابی تاریخ گواه روشن بر این مدعا است. این قاعده چنان عمومی است که حتی یک استثنا نیز ندارد بدین ترتیب اگر با سید جمال مخالفتی نه می شد و وی مورد اتهام های گوناگون واقع نمیشد ، غیر طبیعی و جای تعجب بود طبیعی است که مرتجعان نه می توانند با پذیرش ایمان، دیانت، اخلاص، صداقت و حق طلبی سید جمال، با وی به مخالفت برخیزند ، از این رو اول باید او را نا صالح، مشکوک، مغرض، و در نهایت ملحد معرفی کنند و آنگاه نادرست بودن مکتب و اندیشه ها و آموزش هایش را اعلام کنند !! این شیوه شناخته شده در تمام درازنای تاریخ است و همواره نیز در جوامع مذهبی این شیوه تکرار می شود." 14

من از مفصل این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

مآخذ

- 1 - [عروة الوثقی] - حسن یوسفی اشکوری - درای قافله - چاپ اول 1376 تهران ص 22.
- 2 - لطف الله جمالی - مقالات جمالیه - 1358 تهران ص 90
- 3 - دکتور محمد عماره - مسلمون ثوار - بیروت 1979 (اشکوری) ص 152.
- 4 - عین مآخذ ص. 173
- 5 - عزت الله مهدوی - نگاهی به اندیشه های سید جمال الدین در باره تعلیم و تربیت - تاریخ : شنبه 8 تیرماه سال 1392
- 6 - لطف الله جمالی ص. 93
- 7 - همان ص 93.
- 8 - جایگاه فلسفه از نظر « سید مصلحان » borahannaws. Blogfa.com
- 9 - همان ص 81 .
- 10 - احمد امین - جنبش سید جمال الدین در مصر (اشکوری) ص 219.
- 11 - پیکار پامیر- ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان - کانادا 2003 ص 211
- 12 - محمد اکرم اندیشمند - معارف عصری در افغانستان - (مقاله) بخش دهم مجاهدین و معارف از سایت انترنتی فردا و خاوران
- www.khawaran.com/Andeshmand_MoarefeAsriDarAfgh
- 13 - پوهاند دکتور محمد قاسم فاضلی - آمیزش و تعارض بین دین و سیاست در افغانستان طبع پاریس جون 2002 ص 71 الی 79
- 14 - یوسفی اشکوری ص 115.



ملا محمد عمر آخوند با لقب

« خادم اسلام »



حبیب الله کلکانی با لقب تصنعی

تصنعی

« خادم دین رسول الله »

" فوائد جراید " از سید جمال الدین افغان

« ژورنالیسم کار شریفی است و من خود ژورنالیست بوده و در پاریس جریده ای داشتم ... در این کشور جرائد سیاسی، علمی و ادبی زیاد وجود دارد، **در حالی که مردم به یک جریده ساده نیاز دارند که برای شان بگوید: پا های تان را بشوئید ، دستهای تان را بشوئید، جامه های تان را بشوئید.**» 1.

امروز ما و شما هموطن عزیز، بجای این همه کارشناس سیاسی و نظامی و دینی، سخنگو و سخنور، چهره های تلویزیونی دکتور و پروفیسور و مهندس و نویسندگان که جز نفرت و کینه و عداوت و دشمنی پراکنی کاری ندارند به یک جریده ساده ضرورت داریم که بنویسد از کوه های درد و الم مردم چگونه یک سنگ را بر داریم

" لا سعادة لا مه ليس لها سائق الى الفضائل و لا زا جرعن الرذائل "
(نیک بختی نیست از برای قومی که برایش راننده بسوی نیکویی ها و منع کننده از بدیها و رذایل نیست)

عجیب است حالت انسان که صراط مستقیم سعادت و راه راست نیک بختی را ترک نموده در اراضی و عور (زمین سخت، صعب و دشوار) شقا (بدبختی و بدبخت شدن) و سنگلاخ های بدبختی جویا رفاه حال و آسایش خویش مییابد.

اگر کسی صحف تواریخ و کتب سیر را به نظر اعتبار مطالعه کند و در مضامین آن به دیده بصیرت غور نماید بی شبهه بر او ظاهر و روشن خواهد شد که غنی و ثروت و امنیت و راحت و سلطه و سطوت (حمله کردن و غلبه کردن بر کسی) و قوت و علو کلمه و عزت و شان و شهرت هر امتی از امم و هر قبیله از قبائل در آن زمانی بوده است که افراد آن امت متخلق (آنکه خوبی بپذیرد) به اخلاق فاضله و متصف به سجایای پسندیده بوده اند و هر طبقه از طبقات آن قوم را بهره وافر

د پانو شمیره: له 78 تر 102

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

بوده است از بصیرت و بینائی، فقر و فاقه و ذل و مسکنت و ضعف و انحطاط کلمه و حقارت و پریشان حالی و گمنامی آن در آنوقتی بوده که جهل و عمش (کوری و نابینائی) و نابینائی عموم اشخاص آنرا فرا گرفته و صنف آن گروه به فساد اخلاق و تباهی افکار مبتلا گردیده بودند. بدین سیر و دوران هر کسی میتواند حکم کند که سعادت امم نتیجه بینائی مهذب و شقاوت آنها اثر غیبت و سجایای ناستوده است. بلکه اگر کسی تعمق و تدبر نماید در این مساله که سعادت امتی با سم واحد نامیده و بسمهء واحد شناخته میشود بلکه رفاهیت هر فردی آن حاصل نمیگردد مگر به تعاون و توازی (برابر شدن) زیرا که بالبداهه (اشکارا) شخصی واحد بلکه شر ذمه (جمعیت کم) قبیله ئی که مآلفه (ترکیب شدن) از افراد چند باشد هرگز قیام بر معیشت ضروریه خود نتواند کرد تا کجا که برای دریافت سعادت نامه و رفاهیت کامله از برای خویش نماید، و تعاون و توازی اشخاص متکثره مختلفه الطبیعه صورت وقوع نخواهد پذیرفت مگر بر بتکافاء (برابر داشتن) در اشغال و تناسب در افعال و تعادل در اعمال به آنگونه که آن افراد متعدده را صورت وحدانیه حاصل گردد و تکفاء و تعادل در عمل در عالم خارج پیرایه وجود و هستی نخواهد یافت جز به اعتدال اخلاق و اعتدال سجایا هرگز وجود نپذیرد الا به بصیرت و بینائی و تعدیل قوای عقلی و تقویم و تهذیب ملکات آن.

البته آن مدبر بصیرانا (با اعتبار انیت = من بودن یعنی ثبوت حکم در نفس الامر) و لما (پرسش به اعتبار علت) حکم خواهد کرد که علت حقیقی و سبب اصلی سعادت تامه هر امتی از امم عقل و بصیرت و نزائت و اعتدال اخلاق آنست و باعث شقا و پریشان حالی آن زوال آن علت است چون این روش روشن شد پس باید دانست که اخلاق نفسانی و وقوی و ملکات عقلی را عجائب جزری و مدی و قبضی (فشرده گرفتن) و بسطی (گشادگی) و ارتقاعی و انخفازی (پستی) و ازدیادی و عروجی (بالا آمدن) و هبوطی (فرود آمدن) میباشد. حتی اگر امتی از امم غفلت ورزیده زمانه قلیلی از مراقبت و محافظت اخلاق نفسانی و قوای عقلی خود چشم بپوشد و در تعدیل (برابر داشتن) و تقویم (راست نمودن) و ادامه و تشبیت آنها بر مراکز لائقه تسائل (سست گرفتن و با یکدیگر به نرمی رفتار کرد) کند آن اخلاق و قوی اگر به درجه عالی رسیده باشد رفته، رفته روی با اضمحلال آورده تا آنکه بکلی نابود خواهد شد، بلکه در اندک زمانی از دایره انسانیت بیرون شده به حیوانات وحشی ملحق خواهد گردید. پس هر امتی را باید همیشه از برای صیانت (حفاظت و نگهداری) اخلاق و حفاظت ملکات و رهنمائی بسوی سعادت از غفلت، صائنی از هبوط (فرود آمدن) و سائقی بسوی فضائل و قائدی به جانب کمالات و مانعی از رذائل و زاجری (بازدارنده) از نقائص و آمری به معروف و ناهی از منکر بوده باشد و چون به مسبار (آلتی است که درون زخم را معاینه میکنند) بصیرت سیر نمائیم. و به میزان عقل بسنجیم هیچ چیزی را در این زمان نمی بینیم که متصف به تمام این اوصاف و دارای همگی این مزایا بوده باشد مگر جرائد و اخبار نامه های یومیه. زیرا که هر صنعت و حرفه ایرا موضوعی است خاص و یا عامی که از سوء تصرف نا اهلان را به منزله خاص گردیده است و صاحب آن در او مستغرق شده، چشم از مشارکین خویش در مدنیت پوشیده و از سود و زیان تقدم و تاخر آنها غفلت ورزیده است بلکه ضرورت معیشت او را در بیشتر اوقات از اتقان (استوار کردن) صنعت خویش باز داشته است اما اخبار آن یگانه صنعت است که موضوع آن عموم احوال و اخلاق امم و غایتش اصلاح شئون خویش و جلب سعادت و رفائیت و امنیت از برای آن بلکه از برای جمیع امم میباشد.

1 - از آنست که جریده (اخبارنامه) مسابقت مینماید در نشر فضیلت ارباب فضائل اولاً از برای محمدت (ستودن یا ستایش) حقه که جزای صاحب فضیلت است و ثانیاً از برای حث (برانگیختن) دیگران بر اکتساب فضائل.

2 - مبادرت میکند بر ذکر رذائلی که ضرر های آنها متعدی است به جهت کبح (بازداشتن) صاحب رذیله و زجر سائر ناس (مردم) از ارتکاب مثل آن.

3 - مانع اخلاق جمیله را با دلائل واضح و بیانات شاقیه به نهجی که عوام از آن فائده گیرد و خواص نیز بی بهره نماند. هر روزه در ستونهای خود ادا مینماید و مساوی صفات خسیسه دنی را و مضرات آنها را در عالم انسانی به عبارات دلپذیر شرح و بسط میدهد.

4 - فواید علوم را از برای عموم چنان بیان میکند که هر کسی را یقین حاصل میشود که سعادت هر امتی و رفاهیت و عزت آن به علوم حقه و معارف حقیقی بوده است نه بغیر آنها . و خسارات و زیان جهل را بطوری تقریر مینماید که هر جاهل غبی اعتراف میکند که هر مصیبت و گزند که او را رسیده است از شامت جهل است.

5 - درجات شرف علوم را به اندازه منافع آنها در عالم انسانی تعیین می نماید و مقدار لوازم هر یک را مدلل و مبرهن میسازد تا آنکه نادانی به جهت فائده زهیده (کم و اندک) صرف عمر گرانبها را نکند از فایده جلیله ای که از اشتغال به علم دیگر حاصل میشد محروم نگردد.

6 - وجوب صنایع را که نتایج علوم است در عالم مدنیت تثبیت و بر عدم حصول رفاهیت و سعادت بدون ترقی در صناعات اقامهء براهین قاطعه میکند.

7 - معارف ضروری که هر انسان را از برای صدق اسم انسان بر او دانستن اش واجب و لازمه است چه احوالات جغرافیا و مبادی طبیعیات و اتمودج (آنچه بر صفت چیزی دلالت کند) فلکیات و حوادث جوی و لوازم زراعت و مقتضیات حرف و ضروریات طبی و ترتیب منزل و تنظیم بلاد و تربیت اولاد بر نوعی که عوام الناس از آن بهره ور شوند ذکر میکند.

8 - تحدید انسان و شرح فضیلت انسان را نموده، پس از آن اغنیا و ارباب مکنت را به فضیلت انسانیت دعوت به انشاء مدارس عمومی از برای علوم و معارف و صنایع و بنای دارالشفاه (شفابخانه ها) ترغیب و تشویق می نماید .

9 - از برای بر انگیزتن همم (جمع همت) خامله (افسرده) و احیای نفوس مرده ذکر فضائل آبای ماضیه و اجداد سالفه (گذشته) را به جهت اولاد و احفاد به نهج شیرین، گاه و بیگاه فرضیه ذمت خود میداند.

10 - اخبار و احوال امم بعیده را در اعمده (ستونها) خود به تفصیل نقل میکند تا آنکه صاحبان سیاست نصیب خویش را از آن بردارند و خداوندان تجارت حظ و بهره خود را بگیرند و ارباب علوم فوائد علمی را اکتساب کنند و افراد امت بر احوال آنها نظر دقت نموده، اگر از اهل سعادت اند اجتهاد نموده اسباب آنرا فهمیده پس از آن همت خود را بر انگیزته و عرق (رگ) حمیت و غیرت خویش را حرکت داده و در صدد مبارات (معارضه و مقابله) و مجارات (باهم رفتن - هم قدم شدن) آنها برآیند. و اگر از اهل شقا میباشند از آن عبرت گرفته از سبب آن اجتناب نمایند.

11 - حاکم را بر عدالت دعوت و فوائد آنرا بیان و وکالت عموم رعیت را نموده، شکوای آنها را به حکومت میرساند و دفع ظلم مامور رشوت خوار را میکند. حوادث آتیه را

تفرس (دریافت نمودن) نموده ارباب اهل و عقد را آگاه می سازد تا آنکه قبل از حدوث آن را دفع و علاج آن بکوشند و حکومت و رعیت از ضرر آن محفوظ ماند.

12 - اگر شخص اجنبی امر نا ملایمی به قوم آن نسبت بدهد با ادله و براهین متقنه (محکم و استوار) که برنده تر است در نزد دانایان از شمشیر ها، دفاع از قوم خود را واجب میدانند.

13- ودائع (جمع ودیعه - امانتها ، امانت گذاشتن) افکار هر عاقلی را به سائر عقلا میرساند و عالمیان را بیک دیگر آگاهی میدهد.

14 - حکایات و لطیفه و نکات ظریفه و اشعار بلیغه را از برای انشراح صدور گاه گاهی به قارئین خود عرصه میکند.

15 - اجزاء متلاشیه (پراکنده شده) امت را و اعضاء متفرقه آنرا جمع نموده ، به حیات تازه زندگی اش میگرداند.

16 - و خواننده خود را نشسته به سیر و سیاحت عالم دل شاد میکند.

17 - و بیماری به امراض مزمنه (مرضهای کهنه) را به اطبا ماهرین دلالت و جاهلان را به علما متفنین (آنکه دارای علوم و صنایع گوناگون باشد) رهبری و فقرا را به مواقع غنا و اکتساب ارشاد مینماید.

18 - دوست امت را از دشمن تمیز میدهد و لباس تلبیس (فریب و خدعه بکار بردن) را منشق (شکافته شده - ترکیده) میسازد.

19 - و به کمین گاه های شر و شقا از برای احتراز کردن اخبار کرده، به شاهراه های سعادت ارشاد میکند و از برای جلب منفعت و دفع مضرت حقایق را چنانچه در واقع است جلوه داده و آشکارا مینماید. و در هر جا و هر چیزی که منفعتی از برای امت خود دیده حالا اعلان میکند و بالجمله جریده، انسان خواهان را سعادت دوربینی است جهان نما و ذره بینی است حقیقت پیرا. و راهبری است نیک فرجام، و صدیقی است سعادت انجام، و طبیبی است شفیق، و ناصحی است متواضع، و مودبی است خاضع و دیدبانی است بیدار، و حارسی (نگهبان) است هوشیار، و مربی است کامل از برای عموم، و تریاق شاقی است جهت جمیع عموم و بهترین منشطی (نشاط آور) است حاملین (بی نام و نشان) را و نیکو ترین منبهی (بیدار کننده) است غافلین را، و روح بخش است دلهای مرده را و برانگیزنده است افکار افسرده را و در وحدت جلیس (همنشین و همدم) است و در وحشت انیس، عالمیان راست سرمایه عارفان راست پیرایه ، تاجران را رهبر، و حاکمان را مشیر (مشورت کننده) معدلت گستر (داد گری) زارعان را قانون فلاح است، و صانعان را اسناد صناعیت. و جوانان را دبستان و عوام را است ادبستان، ارباب بصیرت راست نور دیده، و خاوند سیاست را دستوری است پسندیده و مدنیت را حصنی (پناه گاه و جای محکم و استوار) حصین (استوار) و سعادت انسانی را حبلی (ریسمان) است متین، و شرف و منزلت و رفعت. جریده و کثرت آن بر حسب ترقی امم است در علوم و معارف و عروج آنهاست به مدارج مدنیت زیرا که عالم عارف حاجات و ضروریات خویش را از جاهل غافل بیشتر میداند و در دریافت آنها زیاد سعی مبذول میدارد. پس هر امتی که جویای سعادت و خواهان رفاهیت باشد باید بداند که بغیر از جرائد و اخبار نامه های یومیه به مقصود اصلی و مطلوب حقیقی خود نخواهد رسید پس بیعت راههای بیغوله (گوشه) نباید اراضی پست و بلند را بیهوده قطع نماید و لکن به شرط آنکه صاحب جریده بنده حق بوده باشد، نه عبد دینار و درهم. زیرا اگر بنده دینار و درهم بوده باشد حق را باطل و باطل را حق و خائن را امین و امین را خائن و صادق را کاذب و کاذب را صادق و عدو (دشمن) را صدیق، دوست و صدیق را عدو، و قریب را بعید و بعید را قریب و ضعیف را قوی و قوی را ضعیف و منفعت را

مضرت و مضرت را منفعت و حسن را قبح و قبح را حسین و موهوم حقیقی را موجود و موجود را موهوم وانمود مینماید و البته عدم این گونه جریده از وجود آن به مراتب غیر متناهی بهتر است.

چون فایده اخبار نامه ها و مزیت آنها معلوم گردید، اکنون مرا میرسد که تاسف خوشتن را اظهار کرده بگویم، هندوستانی که از قدیم زمان معادن، علوم و معارف و منبع صنایع و بدایع و ینبوع (چشمه) حکم و فلسفه و کان قوانین و نظامات و مدنیت بوده است چرا باید جراید در او آنقدر که باید و شاید وقار و منزلت نباشد و جراید منطبعه در آن عبارت از معدودی چند باشد و کثرت عدد سگان که به دو صد ملیون (چهارصد کرور) بالغ میشود و چرا اهالی آن مملکت را رغبت نامه در خواندن جرائد نباشد بیشتر فایده و کثرت منافع آن. و اما آن عذری که بعضی از ارباب و جاهت هند درباب نخواندن جریده تقدیم کرده میگویند که جراید مطبوعه در این ممالک مطالب و مقالات مفید را حاوی نیست لهذا طبع به قرائت آن رغبت نه می نماید البته آن عذر مقبول نخواهد افتاد زیرا که معلوم است نزد هر صاحب بصیرت که اتقان (استوار و محکم کردن) صناعت و احکام حرف و خوبی در کار بر حسب رغبت و میل عموم امت میباشد. پس نقص را باید در افکار عمومی دانست نه در اخبار نامه ها. اگر اهالی را رغبتی کامل و صادق از برای خواندن جرائد حاصل شود بی شبهه صاحبان جراید صرف افکار نموده آنچه از زوایای عقول داشته باشند برای خواهش افراد امت به عرصه شهود جلوه خواهند داد بلکه فکر خویش را با افکار دیگران شریک کرده و هر روزی مقالهای شیرین از برای تربیت و تهذیب عموم انشاء خواهند نمود این است مجمل آنچه میخواستم در فضیلت جرائد بیان کنم و السلام". 2

نوت : تاکید بر جملات و توضیح و تشریح لغات با استفاده از فرهنگ عمید از این قلم میباشد.

مآخذ

- 1 - الأعمال الكاملة للأفغاني - تحقیق محمد عمارة - ص - 327 بر گرفته از مقاله خواجه بشیر احمد انصاری، کابل ناتھ - شماره 45 مارچ 2007 .
 - 2 - حلیم تنویر- تاریخ و روز نامه نگاری افغانستان - شورای فرهنگی هالند سال 2000
 - مرزا لطف الله خان - شرح حال و آثار سید جمال الدین - انتشارات ایران شهر برلین شماره 13
- 1304



« حیات سید جمال الدین افغان » مولف محمد امین خوگیانی
چاپ کابل 1318 - 209 صفحه (26) سانتی متر

« دعوة الفرس الى الاتحاد مع الافغان » دعوت فارسی ها به سوی اتحاد با افغان ها

مقاله سید جمال الدین افغانی در « العروة الوثقی و الثورة التحریریه الکبری »
در سطور ذیل شما تمامی تلاش سید افغان به اتحاد و همبستگی انسانها را بدون در نظر
داشت عقاید و ایده ها، تفریق قوم و دین و مذهب و نژاد شان ملاحظه می نمائید در حالی که سید «
از دیو دد ایرانی» داغ های ناسور در دل دارد، ولی باز هم مردم را به اتحاد و وحدت دعوت می
نماید.

« زمانی که خداوند خیر ملتی را خواهد، سخن شان را یکی نماید ».

صدق و راستی جراید فارسی در خدمت اوطان، و اعتدال در روش های شان، موجب خرسندی ما
گردیده است. سرور ما را توجه آن جراید به ترجمه برخی از فصل های مهم جریده ما و نقل آن به

د پانو شمیره: له 83 تر 102

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ

زبان شیرین فارسی، ازدیاد بخشیده است. ترجمه فصل های که گمان تنبیه افکار مسلمانان در آن می رود و به آن چه در آن خیر شان مضر است، توجه می نمایند. بناء از طرف خود و هر انسان مخلص دوستدار ملتش، از ایشان تشکر می نمایم. خصوصا از جریده «اطلاع» که در شهر تهران به چاپ می رسد.

این منهج قویم (روش درست) ایشان سبب سودمندی به همه اقطار اسلامی می گردد، زیرا آن اقطار اسلامی، بعد از کشورهای عربی، اگر چه زبان های ساکنان آن، به خاطر گوناگون بودن ملت های شان فرق دارد، مگر همه به زبان فارسی حرف می زنند. فارسی در شرق مثل زبان فرانسوی در غرب است.

ما دوست داشتیم که ایشان، اندیشه های ما را با قریحه های سالم خویش و اذهان پالوده شان تقویت نمایند. به ویژه آن چه به وحدت اسلامی و زنده نگه داشتن رابطه ملی میان مسلمانان، ارتباط می گیرد و بیشتر از همه، آن چه به اتفاق میان ایرانیان و افغانیان پیوند دارد.

این دو طایفه، دو فرع یک درخت هستند و دو شعبه یی که به اصل واحدی بر می گردند و آن اصل فارسی قدیم است و دیانت حقه اسلامی به این ارتباط افزوده است و میان ایشان جز یک اختلاف جزئی که هیچ وقت «شق عصا» و به هم ریختگی تار و پود اتحاد شان منجر نه می گردد و در نزد خرد های سلیم، مناسب نیست تا این نوع اختلافات جزئی، سبب تخالف عنیف (مخالفت شدید) گردد.

از ایرانیان، با داشتن افکار بلند شان دور نیست که آن ها نخستین قیام کنند گان به تجدید وحدت اسلامی و تقویت پیوندهای دینی باشند، به گونه یی که در آغاز اسلام با نشر علوم، حفظ احکام و کشف اسرار آن، و آن چه در خدمت شرع شریف، با وسایل گوناگون انجام دادند.

آری! بخاری، مسلم نیشاپوری، نسایی، ترمذی، ابن ماجه، ابو داوود بغوی، ابوجعفر بلخی و کلینی و دیگران ثمره سرزمین ایران است. ابوبکر رازی طبیب مشهور و امام فخر رازی در تهران نشو و نمو کردند. حجت الاسلام ابوحامد غزالی، ابو اسحاق اسفراینی، بیضاوی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابهری، عضد الملت والدین و سایر علمای کلام و اصول، کسانی اند که سرزمین فارس به آن ها افتخار می کند و آن ها فخر همه مسلمانان اند.

فیلسوف شهیر ابو علی بن سینا، شهاب الدین مقتول و امثال ایشان در خاک فارس تربیت شده اند. اهالی فارس نخستین کسانی اند که جهت خدمت زبان عربی، ضبط اصول و تاسیس فنون آن به پا خاستند. سیبویه، ابو علی فارسی، رضی، عبدالقاهر جرجانی، بنیانگذار علوم بلاغت برای بیان اعجاز علمی قرآن و فهم دقایق آن به اندازه توان بشری از آن جمله است.

مؤلفان صحاح لجوهری، از یکی از روستاهای آن برخاسته است. مجد الدین فیروز آبادی از یکی از شهرهای آن است، زمخشری، سکاکی، ابوالفرح اصفهانی، بدیع الزمان همدانی و دیگرانی که دقایق قرآن را بیان داشتند و معالم دین را برافراشتند، همه از سرزمین فارس بودند.

طبری از نخستین مورخان، اصطخری، قزوینی نخستین جغرافیه نگار از بلاد فارس بودند. شبلی از نهان بود و ابو یزید بسطامی از بسطام و استاد هروی، استاد حقیقی شیخ محی الدین بن عربی از هرات بود که همه از شهر های ایران اند.

مگر می شود صدرالشریعه و فخر الاسلام بَزْدَوی، آمدی، مرغینانی، سرخسی، سعد الدین تفتازانی، سید شریف ابیوردی فراموش شوند که همه فرزندان فارس بودند.

قطب شیرازی، صدر شیرازی، طلایه دار حکمت در میان متاخران میر باقر داماد، میر فندرسکی و دیگران از کجا بودند؟ از شهر های فارس! کدام فضل و برتری است که فرزندان فارس در آن ید طولی نداشتند. کدام مزیتی است که خداوند بر اسلام منت نهاده است و اهل فارس صاحب آن نبوده باشند..

بلی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است که: «لوکان العلم فی الثریا، لناله رجال من فارس». اگر علم و دانش در ثریا باشد، مردانی از فارس، به آن دست خواهند یافت.

بناء ای فارسی ها شما نقش تان را در علم به یاد آورید و به آثار گرانبهای خویش در اسلام بنگرید و بنیاد وحدت دینی باشید، طوری که در آغاز اسلام، آن را نگهداری کردید. شما با در نظر داشت آن چه انجام داده اید، سزاوار ترین مردم به سعی در برگرداندن آنچه هستید که در فتوت اسلام، آن نقش را داشتید، شما سزاوار ترین مردم در وضع شالوده وحدت اسلامی می باشید و انجام این کار با در نظر داشت نجابت و عزم راسخ تان (از سوی شما) هیچ بعید نیست.

من گمان دارم که از شما پوشیده نیست این زمان بهترین وقت فراخوانی شما جهت وحدت با افغان ها و هم پیمانی با ایشان در جهت مقاومت متجاوزان است، تا با اتحاد با ایشان دژ تسخیر ناپذیر و مانع نیرومندی گردید که گام های طمع کاران توقف نماید. می دانم شما استیلای انگلیس بر شهر های هندی را فراموش نکرده اید، این کار به سبب اختلافی بود که میان شما و افغان ها به وقوع پیوسته بود.

آیا نه می دانید که هر فرد مسلمان در هند به طرف پنجاب چشم دوخته است و منتظر قدم شما است، در زمانی که با برادران افغان خود اتحاد نموده بودید. شما تجربیات زیادی اندوخته بودید و آن چه از رویدادها مشاهده کرده اید، برای گرفتن عبرت کفایت می کند، آیا بعد از این همه سزاوار است که با جفا با یک دیگر و دوری از یک دیگر ادامه دهید با آن که شما می دانید، وحدت پرورشگاه شوکت است.

اکنون زمان برادری، توافق و اوقات هم پیمانی و اتحاد است، دشمنان شهرهای شما را از شرق و غرب احاطه کرده اند. هر فرد آن ها شمشیرش را تیز می کند و تیرش را در کمان نهاده است، تا فرصت میسر شود و بر شهرهای شما شب خون زنند.

هر گاه فرصت را در این زمان از دست بدهید، شاید دیگر آن را به چنگ نیاورید. انگلیسی ها در مسأله مصر در اضطراب شدید قرار دارند، با وجود ناتوانی شان از حیث نیروی جنگی، در تلاش اند تا میان کشورها اختلاف بیندازند و از واکنش های آنان به مقاصد خود بهره برداری نمایند.

امیر عبدالرحمن خان، امیر افغانستان را طوری که ما از جوانی می شناسیم، از شدید ترین مردم در دشمنی با انگلیس است، میان او و میان انگلیسی ها دشمنی زوال ناپذیر وجود دارد، بلکه بگو که دشمنی با انگلیسی ها در عروق افغان ها جاری است و با خون ایشان خلط است. هر گاه میان سلطنت شاه و امارت افغانستان، اتفاقی به وجود آید، نیروی اسلامی جدیدی در شرق و میان سایر طوایف اسلامی پدید می آید و در میان ایشان و سایر مسلمانان زندگی نوینی پدیدار می گردد و آرزو های بزرگ شان تجدید می یابد و به این ترتیب روان های مسلمانان شاد می شود.

این وقتی است که افکار افغان ها متوجه کار های همسایگان در قضیه مصر بوده است و در میان آن ها حرکتی پدیدار شده است و این بهترین فرصت برای مردم فارس است تا ایشان را به اتحاد با خود فرا خوانند.

این کار از بزرگترین کارها و از سودمندترین آنها است و از جمله مهمترین فضل هایی است که فضایی ایران به نگاشتن مقالات و نشر مطالب در بیان فواید اتفاق میان دو طایفه بپردازند، این کار اثر بزرگی بر نفوس دارد، به ویژه این که این نوشته به قلم علمای اعلام و مجتهدان کرام باشد. جهان انسانی، جهان اندیشه و سخن است. پس اندیشه صالح و نشر آن در کتاب ها، رساله ها و جراید در تهذیب اخلاق مردم، بهره مندی عقول و از میان بردن کینه توزی های تباہ کن فاسد در معاش و معادش (دنیا و آخرت)، سود فراوانی دارد. هر گاه آگاهان به پا شوند، بیانیہ دهند، مردم را از بدی ها آگاه سازند، بنویسند و آن را به چاپ برسانند و از مرزهای دین و اصول شرعی، تجاوز نکنند، با این کار خداوند، کامیابی را برای شان ارزانی خواهد داشت. میان افغان ها و برادران ایرانی شان کدام فرق وجود دارد؟ همه به خداوند و به آن چه محمد صلی الله علیه و سلم آورده است، ایمان دارند.

امیر عبد الرحمن خان با تجاربی که اندوخته است، نخستین کسی است که پا به این اتفاق می گذارد و ما شک نداریم که شاه ایران به آن چه در سیاحت ها و سفر هایش مشاهده نموده و اندوخته است، از مبادرت به چنین امر، ابا نه می ورزد و آن را می پذیرد. آغاز گر به این کار و به این هدف عالی، صاحب فضل بزرگ و به طور خاص در میان مسلمانان و به گونه عام در همه جهان است و ثمره آن را در وقت نزدیک به دست خواهد آورد.

آلمانی ها در مسأله دین مسیح، مانند ایرانی ها و افغان ها در مذاهب دیانت اسلامی با هم اختلاف داشتند، چون این اختلاف فرعی، بر وحدت سیاسی اثر گذار بود، ضعف و ناتوانی بر امت آلمان روی آورد و تجاوز همسایگانش بر آلمان شدت گرفت و در سیاست اروپا، کسی از آلمان حرف شنوی نداشت و زمانی که به خویشتن مراجعت کردند و بر اصول بنیادین تمسک ورزیدند و وحدت ملی را در مصالح عمومی مراعات کردند، خداوند، قدرت و شوکت را بار دیگر به آن ها بر گردانید و امروز آن ها فرمان روایی اروپا را به دست و میزان سیاست اروپا در دست آن ها قرار دارد.

از دانشمندان عزیز جریده «فرهنگ» چاپ اصفهان و صاحب جریده «اطلاع» چاپ تهران و سایر مالکان جراید ایرانی آرزومندم که افکار خویش را به این مطلب عالی متوجه سازند و برای این هدف محل فسیح را در جراید خویش تخصیص دهند و آن را در کشور خود و کشور افغان ها به زبان فارسی که زبان هر دو طایفه است، به نشر بسپارند و ما به زودی شاهد نشانه های کامیابی خواهیم بود.»
 ان شاء الله رب العالمین .»

منابع

فضل الرحمن فاضل - سید جمال الدین الحسینی الافغانی بیدار گر عصر چاپ اول 28 اسد 1386
 انتشارات آزادی صفحات 8 الی 13، بنقل از: العروة الوثقی و الثورة التحريرية الكبرى، صفحات 108-111 چاپ ایتالیا و همچنان " عروة الوثقی" در مجموعه الاثار الكاملة - چاپ قاهره صفحات 193 - 196



فضل الرحمن فاضل ؛ محقق پژوهشگر و نویسنده و مترجم توانای کشور ما که تا کنون 39 اثر متبوع و 11 اثر در حال نشر دارند. وی در مورد سید افغان تحقیق و ترجمه متعدد دارد مقالات («ایرانی نبودن» سید جمال الدین در آئینه آثار و افکار خودش) – (سید جمال الدین افغانی و نخبه گان افغانستان طرزی ، غبار، جاوید و حبیبی) – (حرف جد ید از یک حقیقت قدیم در مورد سید جمال الدین افغانی) که در سایت های انترنتی نشر شده و همچنان رساله « سید جمال الدین حسینی الافغانی بیدار گر عصر» و هم در این اواخر « حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان یا رساله نیچریه » اثر سید افغان به کوشش وی پی دی اف و شامل جهان کامپیوتری گردید. بزودی شاهد افتخار آفرینی دیگر شان در ارتباط به سید افغان و محمود طرزی خواهیم بود.

« الجبن »

مقاله سید افغان در جریده عروة الوثقی

یکی از فصول زیبا عروة الوثقی در زمینه اخلاق فردی - اجتماعی و در باره مبارزه با ترس و سرکوب آن است، که با دو آیه از قرآن مجید آغاز می شود:

{أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ} هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد

هر چند که در بنا های استوار و ریشه دار باشید. سوره نسا آیه 87

{ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفَرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ } بگو به درستی مرگی که از آن می گریزی، قطعاً شما را درخواهد یافت. سوره جمعه آیه 8

که سید با ذکر آن آیه های مبارکه مبارزه براه خدا، آزادی، نوامیس و عدالت را بهتر دانسته و تشویق مینماید. در مسیر مبارزه رهروان سید ما حماسه های ماندگار و فراموش ناشدنی این قهرمانان جاودان را ملاحظه نمودیم به گونه مثال در کشور ما مولوی سرور واصف، محمد

د پانو شمیره: له 87 تر 102

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

عثمان خان پروانی جوهر شاه خان غوربندی، مولوی واسع آخوند زاده، کاکا سید احمد لودین و را باید یاد نمود.

اکنون خلاصه مقاله سید را با ترجمه آزاد از استاد غوریانی از نظر خوانندگان گرامی می گذرانم :

"هم دیده شده است و هم در کتابها نوشته اند که از برخی افراد کارهای سر زده است محیر العقول و دهشت آفرین. مردمان کم خرد این گونه کارها را، با اینکه در زمان پیامبران اتفاق نیفتاده و به دست آنان جاری نگشته است، معجزه می پندارند و خارق عادات می شمارند. مردمان غافل، آنها را به ستاره و بخت و شانس منسوب می دارند. کوتاه نگران چنین اقدامات و اعمالی را امری تصادفی و اتفاقی به حساب می آورند.

این ظن ها و گمان ها همه به این دلیل است که این گونه مردم، از درک اسباب امور و علل مسائل ناتوان اند، اما حکیمان و خردمندان و راه شناسان می دانند که خدای حکیم خبیر، برای هر چیزی سببی قرار داده است و هر نتیجه ای را بر مقدمه و عملی متوقف کرده است و از میان همه کائنات، انسان را به موهبت عقل و قدرت روح ویژه ساخته است. با این ویژگی است که انسان می تواند مظهر عجایب شود و کارهای فوق العاده به وقوع رساند و همین قدرت عقلی و تشخیص و قدرت عملی و تنقید است که ملاک تکلیف شرعی است، و به سبب همین تشخیص و توانائی است که انسان مکلف است و باید تکالیفی را انجام دهد و بر انجام دادن کار خوب، ستایش شود و پاداش یابد و بر انجام دادن کار بد نکوهش گردد و کیفر ببیند.

هنگامی که انسان با این منطق صحیح بنگرد، می بیند که در تمامی انسانها، قوای مشابهی وجود دارد و خداوند استعداد کمال را به همه داده است و در فطرت هر کس نهاده است. و از این جا است که هر فردی می خواهد صاحب افتخارات باشد و کارهای بزرگ بکند. فضل خداوند نیز هیچ کس را محروم نه می دارد و هیچ کوشنده راستینی را بی نصیب نمی گذارد. بنابر این علت چیست که توده های انسانی به پستی ها تن در می دهند و از رسیدن به عظمت ها و آزادگی ها دست می کشند؟ همان عظمت ها و آزادگی ها که هم عنایت خداوندی راه رسیدن به آنها را باز ساخته است و هم کشش فطری انسان به سوی آنهاست، به ویژه مردمی که مومن اند به عدالت خدا و وعده و وعید خداوند، یعنی وعده معتقد اند که کارهای شایسته و ماندگار «باقیات الصالحات» ثواب دارد و کارهای بد و خطا گناه دارد. باور دارند که روز «باز بینی بزرگ» اعمال می آید و هر کسی به پاداش هر چه کرده است، می رسد و هر انسانی که ذرة المتقالی کار خیر و ذرة المتقالی کار شر کرده باشد، جزای آنرا خواهد دید. این گونه مومنان چگونه دست از کاری می کشند و تن به یاس می سپارند و با جان مرده زندگی می کنند؟ چرا انسان ها از پای می نشینند و در لغزش گاه فرو می افتند؟ هنگامی که نیک بیندیشیم و بخواهیم علت هر چیز را پیدا کنیم می فهمیم که از چیست که مردمان - چه مومن و چه غیر مومن - تن به پستی می دهند و دست روی دست می گذارند. علت این ها همه ترس است، ترس!

ترس است که پایه های استقلال کشورها را سست می کند.

ترس است که روابط ملت ها را مختل می سازد.

ترس است که در خیر و برکت را به روی جویندگان می بندد.

ترس است که درفش های هدایت را از نظر ها دور میدارد.

ترس است که نفوس بشری را به پذیرفتن خواری وای می دارد.

ترس است که مردمان را به قبول مسکنیت می کشاند.
ترس است که تحمل یو غ بردگی را بر گردن مردم آسان جلوه می دهد.
ترس است که نفس انسانی را برای قبول اهانت - زیر نام صبر و شکیبایی - و قبول خواری - زیر نام زیرکی و عاقل مآبی - آماده می سازد.
ترس است که پشت مردان را برای حمل بار هایی خم می کند، سنگین تر از آنچه می پندارند در اثر شجاعت و اقدام پیش خواهد آمد.
ترس است که جامه ننگ بر تن انسان می پوشاند، ننگی که صاحبان روح های پاک و همت های بلند، کشته شدن را بر قبول چنان ننگی ترجیح می دهند.
آری، انسان ترسو، سختی ذلت ها را آسان می انگارد و زندگی مسکنیت بار را رفاه و امنیت می شمارد . کسی که خود را حقیر سازد، قبول حقارت به او آسان است مانند مرده که از وارد شدن هیچ جراحاتی احساس درد نمی کند.
بالا تر از این، انسان ترسو، لحظه به لحظه، طعم مرگ را می چشد، با این همه راضی است

.....

ترس چیست؟ واماندگی ای در نفس انسان که او را از مقاومت در برابر هر امر نا خوشایند باز می دارد.

ترس یک بیماری روحی و روانی است که نیروی حفظ وجود را، که خدا آن نیرو را رکنی از ارکان حیات طبیعی قرار داده است، از بین می برد.
این بیماری روانی علت های چندی دارد که اگر در ماهیت هر یک از این علت های ژرف بنگریم، می بینیم که همه یک چیز باز میگرد و آن، ترس از مرگ است، مرگی که سرنوشت هر زنده ای است و سر انجام هر ذی روحی مرگ، وقتی معین و ساعتی معلوم ندارد، انسان از لحظه تولد تا آخرین روز های یک عمر طولانی، هموار در معرض رسیدن مرگ است و جز خدا - که اجل را مقدر فرموده است - هیچ کسی از زمان و مکان خویش آگاه نیست. با این همه ترس از مرگ به جایی می رسد که به صورت بیماری ای کشنده در می آید و این بدان علت است که انسان از سرنوشت حتمی خویش غفلت میکند و فراموش میکند که خداوند خیر دنیا و سعادت آخرت را برای او تهیه دیده است، اگر انسان نیروها و قوای خدا داد را در راه خود به مصرف رساند و از هدر رفتن و منحرف شدن آن قوا جلوگیری کند.

آری، انسان از نفس خود و از امکانات و قدرت های آن غفلت میکند. به علت این غفلت، آنچه را خداوند سبب بقای زندگی و حیات و ارزش های آن قرار داده است، یعنی شجاعت و دلاوری و اقدام و در گیری، سبب نیستی و هلاک شدن می انگارد. مرد جاهل می پندارد که در هر گام او، مرگ ایستاده است و در هر قدم او، خطری او را تهدید میکند، با اینکه یک نگاه به آثار انسانی و ارمان های تحقق یافته بلند همتان و مشکلات رام شده بزرگ مردان ، بسنده است تا آدمی را از خواب غفلت بیدار کند و به او بفهمانند که این ترس ها و هراس ها همه و همه وهم است و خیال، و بانگ حیوانات موهوم است و وسوسه ابلیس، اینهاست که آدمی را اسیر خود ساخته و از راه خدا باز داشته و از راه رسیدن به هر امر خیری محروم کرده است.

ترس، دام شیطان است. شیطان با این دام بندگان خدا را صید می کند و از راه خدا باز میدارد.
ترس، علت هر صفت رذیله است و منشا هر خصلت مذموم.
ترس، پراکنده کننده اجتماعات است، و برنده دوستی ها و روابط، و هزیمت دهنده لشکر ها و نگون ساز درفش ها.

ترس، خائن را و می دارد تا در جنگ های میهنی خیانت کنند.

ترس، پستان را و می دارد تا رشوه بگیرند، چون بیم از فقر باعث این کار می شود و این بیم در حقیقت، از ترس از مرگ سرچشمه می گیرد. دیگر صفات زشت نیز همچنین است.

آری، ترس عار است و ننگ، برای هر انسان سالم فطرت، به ویژه برای مردمی که به خدا و پیامبران و روز پاداش ایمان دارند و امید دارند که پاداش اعمال نیک خویش برسند. بنا بر این می سزد که فرزندان امت اسلامی - به مقتضای اصول اعتقادی و دینی خویش - دور ترین مردم جهان باشند از صفت رذیله «جبن»؛ زیرا که مومن جز رضای خدا آرمانی ندارد و ترس و دل نداشتن، بزرگ ترین مانع در راه ادای تکالیفی است که خدا را راضی و خشنود می سازد.

کسانی که قرآن می خوانند، می دانند که خداوند دوست داشتن مرگ را علامت ایمان قرار داده است.... اقدام در راه خدا و دادن مال و جان در راه برپا داشتن حق و عدالت، نشانه مردم مومن است. کتاب خدا، قرآن، به این بسنده نکرده است که مردم نماز بخوانند، زکات بدهند، و به دیگری ضرر نرسانند؛ بلکه اینها را کار های دانسته است که هم مومن و هم منافق انجام می دهند، و تنها دلیل منحصر ایمان داشتن را، دادن جان دانسته است در راه اعتلای کلمه حق و در راه استقرار عدل؛ بلکه قرآن کریم آمادگی تا پای بذل جان را در راه پایدار ماندن حق و دین و عدالت یگانه رکن ثبوت ایمان شمرده است؛ رکنی که چون نباشد، هیچ امر دیگری قابل اعتنا نیست.

این است که نباید هیچ کس فکر کند که «دین اسلام» و «ترس» در یک دل جمع تواند شد. چگونه چنین چیزی ممکن است، با اینکه هر پاره ای از این دین، پرده ای است از شجاعت و دلاوری و تصویری است از اقدام و درگیری. ستون و تکیه گاه دین اسلام، اخلاص برای خدا (سراپا بودن برای خدا) است، و دست شستن از هر چه جز خداست، برای خدا.

مومن کسی است که یقین داشته باشد که اجل به دست خدا است و خدا هرگونه و هر آنکه بخواهد، اجل آدمی میرسد. پس کندی در ادای وظایف و واجبات اجتماعی، عمر کسی را زیاد نمی کند و شجاعت و درگیری یک دقیقه از عمر کم نمی سازد.

مومن کسی است که یکی از دو نیکو ترین (احدی الحسینین) را از دست نمی دهد: یا زندگانی با سیادت و عزت را، یا مرگ سعادت مندانه در راه خدا را، تا روحش به علا علین صعود کند و با کروبیان و فرشتگان محشور و همنشین گردد. کسی که تصور کند - چه عالم و چه غیر عالم - که می تواند جمع کند میان ترس و ایمان به آنچه محمد (ص) آورده است، یعنی ترس و ایمان به اسلام با هم داشته باشد، خودش را گول زده است، و عقل خود را فریب داده است. این چنین کس بازیچه هوس خود شده است. او کجا و ایمان کجا؟ آیات قرآن همه گواه اند که آدم ترسو در دعوای ایمان داری کاذب است.

از این جا است که ما امید داریم که وارثان پیامبران، یعنی عالمان و طلاب علوم دینی، حق را آشکارا بگویند و آیات خدا را به یاد مردم و جامعه بیاورند. به مردم بگویند که در این آیات، تا چه اندازه امر به اقدام شده است برای اعتلای کلمه حق، و نهی شده است از کندی و نشستن و ترک ادای وظیفه واجب خدایی.

این است که ما تصور میکنیم اگر علما برای انجام این فریضه - امر به معروف (دلاوری و اقدام) و نهی از این منکر (ترس و بی شهامتی) برای مدتی اندک، به پا خیزند و مردم را با روشن کردن معانی قرآن کریم موعظه کنند و این معانی را در جان مومنان زنده سازند، اثری و نتیجه ای از این کار، در میان امت خواهیم دید که افتخارات آن تا ابد بماند و شاهد روزی خواهیم بود که در جهان، شکوه امت اسلام، یعنی شکوه بزرگ خدائی، به آنان باز گردد.

جامعه مومن، به دلیل این میراث (میراث دلاوری و اقدام) که از پستی بانان خود برده است، و به علت عقاید ایمانی که در دل دارد، با اندکی یاد آوری و کوتاه تذکری به خود می آید، آن گاه چونان شیران به پا میخیزد، آنچه از دست داده است باز میگرد، آنچه را دارد حفظ می کند و به مقام قرب و رضای خدا می رسد.

استاد عبد الله سمندر غوریانی؛ در سال 1315 در یک خانواده متوسط الحال در قریه انجیل ولایت هرات بدنیا آمدند جناب سمندر غوریانی بعد از فرا گرفتن مراحل ابتدائی علوم دینی در فخر المدارس شامل مدرسه علوم شرعیه گردید. او با شهید محمد اسماعیل مبلغ آشنا شد کسی که تا هنوز که هنوز است در روح و روان او در خط حرکت او و مسیر مطالعات او اثر پای خود را دارد. به همت و پای مردی شهید مبلغ بود که با دوستان دیگری از جمله دکتر رضوی غزنوی، استاد مایل هروی، استاد عبدالاحمد جاوید معاشرت حاصل نمود.

غوریانی پس از فراغت از صنف 12 مدرسه، شامل فاکولته شرعیات شد بعد از فراغت فاکولته سفری به مصر داشت. در آنجا با مکاتب فلسفی و دوکتورین های متفاوت و برداشت های گوناگون از سوسیالیسم تا اگزیستانسیالیسم و مکتب اصالت تحقیقی (پوزیتیویزم) آشنا گردید. او با علامه استاد صلاح الدین سلجوقی دیدار و ملاقات کرد و با ایشان در باره طرز دید فلسفی خود صحبت ها نمودند. استاد غوریانی، رساله عروة الوثقی را در سال 1355 شمسی ترجمه نموده بودند.

" استاد غوریانی در مضامین سخت و پخته ای ... بارها توضیح داده که حکومت حق انحصاری فقها نیست و باید تأسیس حاکمیت سیاسی از مجرای گزینش و اراده مردم بگذرد و، همین طرز فکر و دیگر نظرات بدیع و آزاد اندیشانه استاد، موجب برافروختگی شماری از تاریک اندیشان شد... پس به جرئت میتوان استاد را پاسدار دلیر آزاد اندیشی نامید و او را اندیشمندی فساد ناپذیر به شمار آورد. او هرگز مدّاحی زورمندان و کژ اندیشان را نکرده و در مقام دفاع از دگر اندیشان سینه سپرده کرده است."

منابع

استاد عبدالله سمندر غوریانی - گزیده عروة الوثقی - انتشارات مولی تهران 1360 - محمد جواد صاحبی - سید جمال الدین حسینی پرچمدار اتحاد و تقریب - چاپ اول 1385 تهران

سوانح استاد از سایت

<http://www.heratonline.com/mashahir/ghoryani.htm> و هم چنان مقاله دکتر اکرم

عثمان در ارتباط به هفتادمین سالروز تولد استاد از سایت انترنتی

<http://www.ariananet.com> / استفاده شده



د پانو شمیره: له 91 تر 102

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په ځیر و لولئ



قلعه اختیار الدین هرات

نظرات دوستان و مخالفین سید

سید در وا پسین روز های زندگی در ترکیه به دوست ایرانی خود نوشت: "... سیل تجدد به سرعت به طرف شرق جاری است. بنیاد حکومت مطلقه منهدم شدنی است. شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه در قلع و قمع اشخاص. شماها تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید، نه در نیستی صاحبان عادات..."

محمود طرزی گفت :

" علامه مشارالیه یک معدن عرفان بود، هر کس بقدر استعداد آلات و ادوات حواس دماغیه خود از آن معدن به استخراج فضائل کامیاب میآمد. این هفت ماهه مصاحبت، بقدر هفتاد ساله سیاحت را دربر دارد مباحثه علمیه، حکمیه، فلسفیه، سیاسیه اجتماعیه و غیره که هر روزه در محفل بزم حضور آن علامه دهر جریان می یافت، هر جمله و هر عبا ره آن کتابها و رساله ها تحریر بکار دارد که در این جا تذکار بیانات آن خارج حوصله اخبار ماست"1

غبار" والا مردی که همواره قلم را به آماج بیان و ثبت حقیقت بدست داشت" * نوشته که "این عالم شرقی و فیلسوف اسلامی یک ادیب و نویسنده فاضل، یک مرد سیاسی و انقلابی و یک خطیب آتشین نفس متهور و بیباک بود که توجه عمیق مراکز سیاسی و علمی اروپا را بخود

می کشید. او از هر مستعمره و کشور استبدادی رانده میشد و پشت سلاطین مستبد اسلامی از هیبت این مردی که تنها کتابی و قلمی در دست و چین و دستاری در برداشت میلرزید". 2

استاد سعد الدین هاشمی نوشته است: "سید جمال الدین مرد بزرگوار افغان" مانند خورشید درخشید از افق کمر بر آمد و در استانبول فرو نشست. وی مرد جهانی بود و جهانی را روشن کرد. از کلکته تا استانبول و قاهره به فرزندان مشرق درس حریت و اخوت و یگانگی داد بر ضد استعمار و استبداد مبارزه کرد و شالوده بسی از حرکات نهضت ملی را در سراسر شرق گذاشت که بعد از او مصدر آزادی خواهی و استقلال طلبی ممالک اسیر گشت شاگردان و پیروان سید در هر جا، نهضت های اصلاحات اجتماعی سیاسی و بیداری عمومی را پروراند". 3

شهید بهاو الدین مجروح میگوید: "سید به چهره فلاسفه قدیم چون ابن سینا و ابن رشد و هم به چهره متفکر سیاسی به معنی جدید و هم به حیث روزنامه نویس مجاهد و مبارز هنگامه طلب و ماجرا جو جلوه کرد ... چیزی که به صورت خاص براهمیت این چهره افزود و معنی خاص بدان داد عبارت بود از اینکه بزرگترین حادثه تاریخ جهان یعنی برخورد تمدن غرب با تمدن شرق اسلامی و سهم بزرگ و فعالی که وی در این جریان تاریخ گرفت موضعگیری سید بود که از یک جریان بزرگ تاریخ نمایندگی کرد جریانی که هنوز جز تاریخ نشده است و ما امروز بشکل جدی تر و پیچیده تری به آن روبرو میباشیم" 4

زنده یاد دکتر طبیبی مینویسد: "هیچ کسی پیدا نخواهد شد که اگر در صورتی تاریخ آن زمان را مطالعه کرده باشد از شایستگی و آزادی خواهی جمال الدین افغان، در دمیدن روح استقلال طلبی در کالبد ملل شرق انکار نماید علاوه بر مشخصات دیگری که سید داشت او یک سیاستمدار بزرگ و یک روشنفکر بی نظیر زمانش بود.

این طرزی بود که سید جمال الدین را به مردم افغانستان بیشتر معرفی کرد محمود طرزی به یک شخصیت ضد استعماری نسبت به تاثیرات سید جمال الدین افغانی مبدل گردید. جمال الدین افغانی کارهای بزرگی را با دست خالی و بدون حمایت هیچ مرجعی در مقابل قدرتهای قوی اروپا که عبارت از مبارزه با آنها باشد انجام داد. سید در مبارزاتش با مشکلات و دسیسه های کشورهای غربی و دست نشاندگان شان روبرو شد، ولی با اینهمه موفقیت بزرگی را بدست آورد (و آن) این بود که علیرغم نقطه نظرات بعضی از نویسندگان معاصر همانند مولف کتاب (افغانی و عبده) و سایر نویسندگان مانند خدیوری جمال الدین سیاستمدار خود پسند نبود و یک رهبر بزرگ شرق بود. زمانی که تمام آسیا و مسلمین جهان در خواب عمیقی بود ند که این مصادف با قرن 19 بود او با قلم خود، با قدرتهای استعماری به مبارزه پرداخت و روحیه آزادی خواهی مردم را در مقابل استعمار اروپایی دمید ..." 5

استاد عبدالحی حبیبی نوشت: "یکی از ممثالن این حرکت فکری (منظور نهضت مشروطیت اول و دوم میباشد - لمر) سید جمال الدین پسر سید صفدر کنری است (1254 - 1314 ق) که جهاد خود را بر ضد سه عامل بدبختی شرق (استعمار، استبداد و خرافات) از افغانستان آغاز کرد و در هند، ایران، ترکیه عثمانی، مصر نهضت جدید فکری و اصلاحی آورد شهرت بین المللی کسب کرد، و او را نخستین پرورنده فکر جدید و بیداری افغانستان و ممالک شرق میتوان گفت. ولی دسایس استعمار و خانه جنگی های شاهزادگان و عدم تمرکز مملکت نگذاشت که این حرکت فکری سیر طبیعی خود را دوام دهد... تا که در سنه 1323 ق انجمن سراج الاخبار در کابل تاسیس و بنای

حرکت جدید فکری را باز گذاشت و دارالعلوم حبیبیه هم در کابل تاسیس شد که آغاز تدریس ساینس و مضامین جدید باشد." 6

سید یگانه مرد آن عصر بود که نفوذ کلامش از جبل الطارق تا جاوا گسترده شده بود او " در آن عصر تنها مرد آسیا بود که فکر مبارزه دسته جمعی مشرقیان را علیه مغربیان متعرض استعمار گر پرداخت و نیز اندیشه ناسیونالیسم اسلامی هر چه بود آفریده او بود سخنان سید در نظر علمای تونس حکم " کتاب" را داشت، طلاب مسلمان هندی او را می ستودند پیشوایان نهضت آزادی هندوستان از هندو و مسلمان، او را به بزرگی ستوده اند، و تجدد خواهان عرب پایه اش را به پیشوای و امامت رسانیده اند. این جنبه سید را هیچکدام از اندیشه گران خاور زمین مطلقاً بدست نیاورد." 7

دکتر اکرم عثمان نوشته بود: " به گمان ما سید مرد عمل است و نباید گرایشهای گاه و ناگاهش را به Pragmatisme (عمل گرایی) با ماکیاوالیسم التباس کرد، هر چند ماکیاوال یکی از پایه گذاران مهم اندیشه تجدد است و با توجه به ظواهر افکارش نمیتوان نقش چشم گیرش را در عبور از سده های میانه به عصر جدید انکار کرد." 8

از آنجا که سید جمال الدین افغان هنوز هم یکی از مطرح ترین سیما های سیاسی علمی جهان اسلام میباشد و کماکان نظریاتش در باب اتحاد مسلمانان و پیکار با اعمال جبر و ظلم و کوتاه کردن پای جهان خوران مطرح بحث می باشد

هرچند بخاطر رفتار مزورانه شماری از رهبران کشورهای اسلامی از جمله ناصرالدین شاه قاجار و سلطان عبدالحمید فرمانروای دولت عثمانی و خدیو مصر، آن آرمانها به کرسی نه نشستند و سید از درباری به درباری سرگردان گردید، ولی نفوذ روبه گسترش نظریاتش بیرنگ نشدند و حتی پادشاه خود کامه ای چون ناصرالدین شاه قاجار جانش را به سبب بی حرمتی به سید از دست داد.

با آنکه تعدادی از سیاست زدگان به هدف راه انداختن مقاصد ناشایستی در پی ایدئوژیک کردن نظریات سید بودند و هنوز هم این بازی را دنبال می نمایند مع الوصف حقیقت امر آن است که شخصیت سید بزرگتر از آن است که از چنان نیرنگ هایی آسیب پذیرد.

به پنداشت این قلم، هنوز هم « سید شناسی!» از ظرفیت فراوانی برای بررسی و بازشناسی او بر خور دار است. سید افغان از مفاخر فرهنگ و تاریخ ماست و هر نویسنده که کارنامه های آن عبقری مرد را ارج میگذارد و وقت و دانش اش را وقف افزایش نیات و منویات وطن خواهان میکند، در واقع ملت ما را رس میرساند و دین اش را در برابر مسئولیت ملی و میهنی ادا می نماید." 9

دکتر اسد الله راید نوشته است: " سید به صفت یک مجاهد راسخ با اراده پولادین و به حیث مجتهد به مفهوم وسیع کلمه و سخنور ماهر و بلیغ، با کلمات آتشین مسلمانان را آگاه ساخته پرده از روی گنجینه ها و خزائن مالا مال حکمت زمان ماضی اسلام که در طول اعصار بدست فراموشی سپرده شده بود برداشت" 10

خواجه بشیر احمد انصاری می نویسد: " سید ما یک روحانی بود، ولی روحانیت او در لنگی و ریش و لباس خلاصه نمیشد زیرا او به مقاصد کلی و اهداف عمومی دین مینگریست و از قشری گری نفرت داشت و در این راه ضربات زیادی را متحمل شد او روزی در رویارویی بعضی ملا ها و شورش ایشان در کابل قرار میگرفت و روز دیگر مشایخی سلطنت عثمانی علیه او میشوریدند، و چندی بعد در قاهره هدف یورش عده از علما استبداد قرار میگرفت و به تعقیب آن

از سوی عده ای در ایران تکفیر میشد، ولی سید که شیشه ناموس عالم در بغل داشت. در راه ادای رسالت اجتهادی اش از ملامتی هیچ ملامت کننده ای نه می ترسید." 11

دکتر سید اکبر زیوری میگوید: "سید جمال الدین اولین کسی است که به ضرورت "بیداری" مسلمانان از خواب رکود و انحطاط چند قرنه در عرصه های مختلف فرهنگی، اجتماعی علمی و سیاسی و حتی اقتصادی آگاه شد و مهمتر از آن خودش به "بیدار گری وسیع و گسترده در سطح عالم اسلام دست زده حدود چهل سال از عمر شصت ساله او در این مسیر و برای تحقق این هدف عالی گذشت افغانستان، ایران، عراق، حجاز، مصر، هند، استانبول و اروپا و روسیه را زیر پا گذاشت، و با استفاده از هر وسیله ممکن (سخنرانی مقاله و کتاب نویسی و انتشار نشریات مختلف، گفت و گو با سیاستمداران مختلف مسلمان و اروپایی و روسی، تشکیل جمعیت و محفل سیاسی و فرهنگی و خیریه و...) کوشید چندان صلاهای بیداری و بیدار گری در دهد که سنگین ترین گوشها در دور ترین نقطهء عالم اسلام نیز بشنود...." 12

خلیل الله خلیلی، سید را چنین وصف مینماید: 13

روشنی دیده بینای شرق	قلب قوی دست توانای شرق
آیت حق حجت پروردگار	فخر زمین نابغه روزگار
از اثر دانش گیتی فروز	وهم بر انداز و خرافات سوز
سید ما قافله سالار شرق	پرده بر افگند از اسرار شرق
توبه جهان طرح نوی ریختی	زندگی و دین بهم آمیختی
ای بتو تاریخ وطن ارجمند	کشور کهسار به تو سر بلند
روح تو فرخنده و مسرور باد	چشم بد از کشور تو دور باد
باد زما بر تو درود و سلام	تا ابد ای سید ذوالاحترام.

استاد حبیب الله رفیع نوشته است: "این سید جمال الدین افغانی بود که در دشت های تفتیده و پراز مغیلان استبداد و اختناق راه درست مبارزهء فکری، علمی و عملی را به همه نشان و ارتباط داد و آموخت. سید بنیادهای تعلیم و تربیه، ادب و زبان و وسایل ارتباط جمعی را با سنگ و خشت انقلاب پیوند زد و استوار گردانید و عمارت های شکوهمندی بر فراز آن اعمار نمود و از قلب مبارزه منظم سید یکی هم نهضت مشروطیت سربلند کرده و در افغانستان نیز روشنفکران مسلمان و وطنپرست به تحرکاتی آغاز کردند و داعیه هایی را در پیش نهادند که بتدریج نهضت مشروطیت از آن شکل گرفت...." 14

روبرت شنرب استاد یونیورسیتی فرانسه درباره او چنین میگوید: "جمال الدین افغانی (چون اصلاً افغانی بود) در اسلام آزادی بیشتر را میخواست و هر آنچه را که در نظرش مآخذ از ماده گرائی Matérialisme (دهریت) غرب بود، بیرون می افکند. شاگرد وی محمد عبده در جامعه از هر قاهره نظرات جدی تری را مطرح کرد. در حالیکه حدت زوجه (تک همسری) را برتر از تعدد زوجات میدانست. استدلال و برهان او با استدلال سید احمد خان موافق بود که در هند مردم را به مطالعه علوم ترغیب میکرد." 15

محمد عبود شاگرد و دوست نزدیک سید گفته بود: "من مختصری از اخبار سید جمال الدین افغانی را با کمال آگاهی و معاشرت با ایشان بیان میدارم: ایشان سید محمد جمال الدین پسر سید صفدر از خانواده بزرگی از کشور افغانستان می باشند... و قبیله ایشان قبیله پر نفوسی است که در منطقه "کنر" از مناطق مجاور کابل زندگی میکند. و این قبیله برای اینکه از نسب شریفی

برخوردار میباید در قلوب مردم جایگاه ویژه ی داشته و در گذشته ها بر برخی از سرزمین افغانستان حاکمیت کرده و دارای حکومتی مستقل بوده اند، و زمانیکه دوست محمد خان در سالهای (1242-1279) به قدرت رسید بر مناطق تحت تسلط این قبیله چیره شده و حاکمیت ایشان را از بین برد ... سیدجمال الدین در دهکده اسد اباد از جمله قریه های کنر متولد گردید... 16. " از ده سال به این طرف در بین تمام محرران و ارباب قلم مصر از اشخاص قدیمه آن شخصی چون سید افغانی را نمیبینم. اصحاب قلم که جوان و در صنعت پیرو استاد اند. همه آنها از تلامیذ (شاگردان) سید جمال الدین بشمار میآیند و یا از تلامیذ او فیض گرفته اند".

اقبال لاهوری در وصف سید تحت عنوان : زیارت ارواح جمال الدین افغان و سید حلیم پاشا چنین سروده،

مقتدای تاتار " افغانی " امام	رفتیم و دیدم دو مرد اندر قیام
طلعتش بر تافت از ذوق و سرور	پیر رومی هر زمان اندر حضور
ناخن شان عقده های ما گشاد	گفت مشرق زین دو کس بهتر نژاد
زنده از گفتار او سنگ و سفال	سید سادات مولانا جمال
فکر او مثل مقام او بلند	ترک سالار آن حلیم و درد مند
	با چنین مردان دو رکعت، طاعت است
	ورنه آن کاری که مزدش جنت است

افغانی دین و وطن

دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت	تو اگر داری تمیز خوب و زشت
تا ز خود آگاه گردد جان پاک	چیست دین بر خاستن از روی خاک
در حدود این نظام چار سو	می نگنجد آنکه گفت الله هو

افغانی

دین حق اندر جهان آمد غریب	از حدیث مصطفی داری نصیب
غربت دین نیست فقر اهل ذکر	با تو گویم معنی این حرف بکر
غربت دین ندرت آیات اوست	بهر آن مردی که صاحب جستجوست
نکته را دریاب اگر داری نظر	غربت دین هر زمان نوعی دگر
	دل به آیات مبین دگر به بند
	تا بگیری عصر نو را در کمند

غلام محمد طرزی (پدر محمود) در دیوان خود قصیده ئی دارد در وصف سید بدین مضمون :
نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا عبیر آمیز و عنبر بیز و روح انگیز و روح افزا

موافق همچو خوی گل به صبح	طراوت بخش روی گل پریشان ساز بوی گل
	مردم دانا

چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور
دما دم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا

قسمتی از سروده یی ابر مبارز فرزانه ای و پیشرو شادروان استاد محمد ابراهیم صفا در وصف سید تحت عنوان « بر تربت سید » که در آن آمده است:

هان بنال ای مطرب شیرین نوا
پر کن از الحان جان پرور فضا

حرف ها زن از فراق و از وصال
شرح سوزمن بگو زین هردو حال
یاد کن روزی که رفتی زین وطن
بادل غم آشیان داغ انجمن
در غم یاران غافل سوخته
صدق سودا کرده غم اندوخته

با روانی همدم رنج و محن
با سرشک گرم و آه شعله زن

بر کشیدی دست خویش از آستین
سر برآوردی از این مینو زمین

یاد کن آن روز ها کز بهر دین
بر زدی دامان به عزم آهنین
هند و مصر از شور تو در ولوله
ترک و ایران را به جانها زلزله
ملک ملک از بهر دین کردی سفر
عروة الوثقاییت ای صاحب نظر
آنچه بودت قدر در چشم جهان
باز باید خواند از قول "رنان"

از سفر در هر کجا داری اثر
از جهادت می دهد ما را خبر

هرکجا قدر ترا دانسته اند
ملت ترکمان راد ارجمند
خاک شان یک عمر ماوای تو بود
در قلوب پاک شان جای تو بود
از تو استبداد را آتش به جان
تا نژندی کم کنند اسلامیان
فکر حریت چه در قوم و چه فرد
بود در قول تو ای آزاد مرد

خاصه آن قوم شجاع سر بلند
غم نسازد یارب ایشان را گزند

نیچری از منطقت جوید امان
در بیان اعجاز کردی در بیان

سید عالی نسب ای مرد راست
این همان افغانستان خوش فضاست
ای جمال الدین زعیم راست باز
ای به بزم علم صاحب امتیاز
از "صفا" هم عرض تعظیمی پذیر

هیچ می بینی به چشم اینجا کجاست؟
گر بر آری از کفن سر را سزااست
ای ضمیرت آشنای کیف راز
در میان مجمع اهل نیاز

اندک او در شمار بیش گیر (17)

محمد پاشا مخزومی در کتاب (خاطرات جمال الدین الحسینی الافغانی) مینویسد:

" شاگردان خود را وادار به نگارش و تحریر مقالات ادبی و حکمی و دینی نمود آنها هم تحت نظر سید بکار پرداخته و استاد شدند. فن نگارش در اثر کوشش های استاد ترقی نمود و از میان آنها چند نفر توانا شدند که در موضوعات مختلف چیز های نیکوی تهیه و آماده ساختند. شاگردان سید در مصر نبوغی پیدا کردند و به نوشته های آنها گرد و غباری نمی نشست. با آنکه بیشتر

آنها جوان بودند ولی در فن خود استاد و ماهر شدند، یا از شاگردان سید بودند یا آنکه پیروی از مکتب او می نمودند و هر کسی منکر این حقیقت شود، گزاف گفته است، چه حقیقت امر برای همه روشن و آشکار است". 18

Lathrup Stoddard دانشمند امریکایی میگوید: "آموزشهای سید جمال الدین در این نکته خلاصه میشد که غرب با شرق ستیزه میکند و روح صلیبی هنوز در دلها وجود دارد، همانگونه که در دل پطرس مقدس وجود داشت و روح عصبیت در وجود غربیان جریان دارد، و این تعصب و دشمنی هر نوع تلاشهای اصلاح طلبانه مسلمانان را با توسل به هر وسیله های نابود میکند از این رو جهان اسلام باید برای حفظ کیان و عظمت خود، متحد و یکپارچه شود تا بتواند تجاوزات غربیان را دفع کند، و این مهم صورت نمیگیرد مگر آنکه مسلمانان عمیقاً به علل و عوامل پیشرفت غرب پی ببرند و درک کنند که چرا آنان به برتری و توانائی رسیده اند."

گولد زیهر میگوید: "جمال الدین، چنانکه «ادوارد براون» گفته است فیلسوف، سخنور و روزنامه نگار و بالاتر از آن سیاسی بود، دوستانش او را وطن خواه بزرگ، و دشمنانش او را شورش گر خطرناک میشمردند. وی در جنبش مشروطه خواهی و طرفداری از نظام شورایی که در بیست سال اخیر در کشورهای اسلامی روی داده نقش و تاثیر فراوان داشت، و او تصمیم داشت ممالک اسلامی را از سیطره و چیرگی اروپائیان آزاد کند و مسلمانان را از اسارت بیگانگان برهاند، و امور داخلی کشورهای اسلامی را از طریق تاسیس سازمانها و نهاد های دموکراتیک و آزادی خواهانه سازمان دهد."

"سید جمال الدین، نقطه عطفی در جهان اسلام است که می توان در آن و با آن، راه امروز جامعه اسلامی را به خوانش گرفت. یک صد و ده سال پیش او از دنیا رفت ولی راهی را گشود که همچنان تامل برانگیز و حیاتی است. اندیشه ها، نقاط قوت و ضعف او برای ما آموزنده است. شور سیاسی او مسیر مبارزه را برای مسلمانان گشود ولی شعله تفکر وی خاموش ماند. لذا ما مسلمانان علیرغم یک سده فاصله زمانی با او، با حسرت او بر عقب ماندگی، فاصله چندانی نیافته ایم. اعتبار یک فکر، به زمان و مکان آن نیست. سخنی که یکصد و سی و پنج سال پیش بر زبان سید رفت، حتی امروز برای ما تازگی دارد. جهان اسلام، بدون یافتن روحی که باعث وحدت علوم و تقویت آنان گردد نمی تواند به ترقی دست یابد، این روح با تمنا روانی و میل منفعت جویانه به دست نیاید؛ علم و عقل، غیور تر از آنند که با غیر جمع گردند. در چنین رویکردی به علم و عقل، روح اسلام میتواند مدد مان به نماید." 19

"**ایری کدوری**" انگلیسی در باره سید نوشته: «با و جودی که تاریخ او را در اکثر فعالیتهای آزادی خواهی شرق شریک میداند، او را و محمد عبده و رشید رضا را متهم در "بیشترین امساک در حقیقت گویی" کرده است» از قول این انگلیسی مزور وی را دارای هویت دروغین، متفکر بدعت گذار و جاسوس مرموز و ... فراماسیون (و در عین حال رهبر تئوریک جنبش پان اسلامیزم در جهان اسلام خوانده است) 20

این آقای انگلیسی از قول "فروزنده فرزاد"، در بازی شیطان اذعان دارد که: «سید مسلمان و مبلغ راست آئین (سنی) بود» و یک نویسنده دیگر اچ "آ، ار، گیپ" در 1948 می نویسد: «که سید جمال به دولتی که تحت راست آئینی قرآنی با نگاه مدرن اداره میشود باور مند بود.» و "ویفلد کانتول اسمیت" محقق و اسلام شناس کانادایی "سید جمال را کامل ترین مسلمان زمان خویش مینامد" او در کتاب مشهور خود "اسلام در تاریخ مدرن" مشتاقانه سید جمال الدین را "ضد

امپریالیست می شناسد، به اعتقاد سید جمال الدین غرب را تهدیدی برای اسلام و جامعه اسلام میدانست» 21

..... دیری نگذشت که افکار و اندیشه های ناب او تمام دنیا مخصوصاً کشور های که در قرن نوزده زیر استعمار بریتانیا و فرانسه بودند مبارزه فکری خود را آغاز و با نشر چندین شماره از عروة الوثقی دین بزرگی را بالای جوامع بیدار شده از افکار خود جاه گذاشت" 22 "مردی که در 1885 متشکل ساختن جنبشی پان اسلامیستی با هدایت بریتانیا را پیشنهاد داد کسی نبود جز "سید جمال الدین افغانی". از دهه ی 1870 تا دهه ی 1890 سید جمال الدین از سوی بریتانیا حمایت شد. دست کم یک جا در اسناد رسمی و پرونده های محرمانه سرویس جاسوسی دولت هند، پیشنهاد سید جمال الدین در 1882 در هند مبنی بر این که به عنوان جاسوس بریتانیا در هند به خدمت درآید، آمده است. سید جمال الدین، بنیاد گزار پان اسلامیم، در واقع نیای(در فرهنگ لغات معنی ندارد) بزرگ اسامه بن لادن است؛ نه از نظر نسبی که به لحاظ نظری. قابل تذکر است که ایرانی ها همیشه در کتب و رسالات شان(اسد آبادی) مینویسند این بار که بد و رد می نویسند کلمه (افغانی) را استعمال نمودند.

در فاصله ی نیم قرن، از 1875 تا 1925، چهارچوب بلوک کشور های اسلامی بواسطه ی امپراتوری بریتانیا پیریزی شده بود. سید جمال شالوده ی فکری جنبش پان اسلامیم را با پشتیبانی بریتانیا و حمایت شرق شناس برجسته ی انگلیسی، " ادوارد براون" (Edward Brown)، بنیاد نهاد. "عبده"، شاگرد اصلی سید جمال، با کمک کنسول بریتانیا در مصر، "اولین باینگ لرد کرومر"(Lord Cromer)، "جنبش سلفیه"، شکلی از بنیاد گرایی و پس گرا افراطی را تاسیس کرد.

باید دانست که سید جمال الدین افغانی آغازگر این جریان بوده است. او و جانشینان اش با قدرتهای استعمار گری که بر سر تسلط بر کمر بند وسیع سر زمین های شرق آفریقا تا چین در ستیز بودند، همکاری داشت. - (دروغ مطلق بودن این ادعا جعلی آن ایدئولوگ ایرانی را شما با مطالعه عناوین (نظریات سید جمال الدین افغان درباره علوم، فلسفه و تمدن) - (دموکراسی و حاکمیت مردم) - (حقوق زن و حجاب) میتوانید در یابید - سالها پس از مرگ سید جمال بسیاری از مورخان و بیوگرافی نگاران، او را مردی معتقد و با ایمان که برای رنسانس اسلامی تلاش می کرد، توصیف کرده اند. فردی ضد امپریالیست، ضد قدرتهای استعماری و اصلاح گر آزاد اندیش که میکوشید میان اسلام سنتی و خرد گرایی علمی عصر روشنگری پیوند ایجاد کند. گرچه میتوان همه ی این ویژگیها را در تظاهرات سید جمال دید، اما فراتر از این پندار، او سیاست گر شیاد بود که از مذهب به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف مقطعی بهره برد و همزمان، متحد و کار گزار قدرتهای استعماری بود. هر چند سید جمال به تناوب ماموری در خدمت هر سه قدرت استعماری وقت، یعنی بریتانیا، فرانسه و روسیه بود، اما شاگرد ارشد او، "عبده"، به بریتانیا صادقانه وفادار ماند. سید جمال از مذهب استفاده ی ابزاری کرد. ظاهراً دینداری پارسا بود که می خواست جزئیات الگوی سیاسی از حکومتی با قوانین صدر اسلام را در مکه مسلط کند، اما در نوشته های محرمانه اش باور های حقیقی خود را آشکار می کند: "ما سر مذهب را نه می بریم، مگر بوسیله ی خود مذهب. بنابر این اگر اکنون به ما بنگرید ما را پارسایانی تارک دنیا، و پرستندگانی نماز خوان که هرگز از فرمان خدا سر نمی پیچند، می بینید." 23

با مطالعه عناوین قبلی این رساله بخصوص نقش نهایت بیدار گرانه و روشن سید در رابطه به تعلیم و تربیت، دموکراسی و ضدیت با استبداد و استعمار و استثمار و نهضت های آزادی خواهی

شرق، جعل، دروغ بودن و عقده مندی این دشنام نامه فروزنده فرزاد ایدئولوگ ایرانی را ثابت می سازد وی نهایت عصبانی است که سید « " شهرت " افغانی " را برای القاء این گمان که در افغانستان بدنیا آمده است بر گزید. با این حيله او اولاً هویتی ایرانی و شیعی خود را پنهان میکرد، زیرا تشیع شاخه ی اقلیت اسلام است». اگر این جعلیات فروزنده، که گویا استعمار انگلیس از طریق سید افغان و شاگردان تا این حد برای بیداری، و تبلیغ دموکراسی و آزادی و حریت کوشش نمودند، کار نیکو بوده که استعمارخودش بر ضد خود بزر دشمنی نموده بود. البته درد بزرگ « فرزاد » همین است که سید هویت " ایرانی " و «شیعی » متبارز نکرده

سید به اشخاصی چون فروزنده فرزاد یک جواب دارد که گفته بود « لعنت خدا باد بر کسانی که بیگانگان را در سر زمین شان راه می دهند.»

سعد زغول پاشا، رهبر بزرگ ملی و رئیس دولت مصر (1860 - 1927)، یکی از خاطرات دوران جوانی خود را در « مفخر شرق » چنین می نویسد :

" در دوران جوانی، آن زمان که در الازهر مصر تحصیل می کردم، شنیدم که سید جمال الدین آمده و در الازهر علوم جدید را نشر می دهد. کره ای دارد و از جغرافیا بحث میکند. علما او را از تدریس جغرافیا و مسائل اجتماعی باز میداشتند و می گفتند این درس ها در الازهر صحیح نیست.



من هم مانند اغلب جوان های آن روز جامد و خشک بودم، با چند نفر تصمیم گرفتیم برویم و او را بزنیم و تصور می کردیم که با آن کار اجر دینی و ثواب اخروی نیز خواهیم برد. با چند نفر از رفقا به نزدیک خانه ای رفتیم. در آستانه دری که متصل به اتاقش بود، از ابو تراب که مستخدم او بود، سراغ سید را گرفتیم. پرده را بالا زد، دیدیم سید در گوشه اتاق نشسته و در کنار او کره جغرافیا بود. سلام کردیم و داخل شدیم و از سید راجع به کره جغرافیا سوالاتی کردیم. سید کره جغرافیا را در دست گرفت و با کلماتی لبریز از عشق به میهن بزرگ اسلام کشور های اسلامی را روی کره به ما نشان داد. از فقر و تیره روزی و جهل

مسلمانان و نقشه های شوم استعماری دولت های مغرب زمین برایمان سخن گفت و در پایان خاطر نشان ساخت که نجات مردم مسلمان، بدون شناخت صحیح کشور های اسلامی و بازگشت به وحدت صدر اسلام امکان پذیر نیست.... من که مسحور قیافه و سخنان او شده بودم، به رفقا گفتم نباید با این مرد معارضه کنیم" 24

سید زغول پاشا

مآخذ

- 1 - عبدالوهاب طرزی - شرح زندگی محمود طرزی - انجمن فرهنگ افغانستان فرانسه سال 2000 .
- 2 - غلام محمد غبار- افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول چاپ کابل ص 592 .
- 3 - هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - جلد اول شورای فرهنگی سویدن 1380 ش ص 62 .

د پانو شمیره: له 100 تر 102

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

- 4 - مجروح - سيد جمال الدين و بر خورد شرق و غرب - 80 مين سالگرد وفات سيد در 1355 (تنوير)
- 5 - دكتور طبيبي كنفرانس صدمين سال تولد سيد در تهران صفحات 24 و 32 (تنوير).
- 6 - عبدالحى حبيبي - تاريخ مختصر افغانستان - طبع كابل ص 144.
- 7 - فريدون آدميت - اندیشه های مرزا آقا خان - انتشارات نوید المان دسامبر 1992 پیشگفتار ص 5.
- 8 - دكتور اكرم عثمان - سيد جمال الدين افغانى احيا گر فكر دينى - آريانا برون مرزى شماره سوم سال سوم 2001 ص 26.
- 9 - داکتر اكرم عثمان، تقریظ درباره کتاب حقایق درباره سيد جمال الدين افغان، از نوشته این قلم، سایت انترنتی فردا.
- 10 - دكتور اسدالله رايد - زن در انقلاب جهان شمول پیغمبر (ص) - چاپ شهرRennes فرانسه سال 2000.
- 11 - خواجه بشير احمد انصاری - جريده اميد - شماره 411 مورخ 6 مارچ 2000 .
- 12 - دكتور سيد اكبر زيورى - جريده اميد - شماره 414 و 415 مارچ سال 2000 .
- 13 - استاد خليل الله خليلی - اميد - 6 مارچ 2000 .
- 14 - استاد حبيب الله رفيع - مقدمه حاکمیت قانون در افغانستان - طبع پشاور 1376 .
- 15 - اکادميسين پوهاند على اکبر شهرستاني - آرياناى برون مرزى - شماره 4 سال چهارم 1381 ص 17.
- 16 - دكتور محمد عماره - سيد جمال الدين افغانى بيدار گر شرق و فيلسوف اسلام - ترجمه احمد ذكي "خاورنيا" سایت خاوران 6 مرداد 1389
- 17 - محمد يوسف صفا - سروده یی از شادروان محمد ابراهيم صفا - سایت انترنتی خوشه
- 18 - دكتور حلیم تنوير - تاريخ و روزنامه نگارى افغانستان - شورای فرهنگى هالند سال 2000 ص 24.
- 19 - اخلاق سيد حسن - جمال الدين افغانى و سياست زده گى - سایت انترنت.
- 20 - W.S. Blunt پیشنهاد سيد جمال الدين افغانى به لندن توسط شرق شناس بریتانیایی ، این گزارش در کتاب " اسلام و مدرنیسم در مصر " نوشته ي C.C. Adams آمده است.
- 21 - ایلی گندوری - "سيد جمال و محمد عبده": مقاله يي درباره ي نا باوري مذهبي و فعاليت سياسي اسلام مدرن " انتشارات The Humanities Press نیویورک، چاپ 1966، صفحه 30
- 22 - الحاج عبدالواحد سیدی - افرازه های از سيد جمال الدين افغانى در فعاليت هايی او در جامعه اسلامى نقدی بر کتاب بازی شيطان، و پژوهشی در شناخت شخصيت واقعی سيد جمال الدين افغان. 2 جولای 2008
- 23 - فروزنده فرزاد - سیمای دیگر سيد جمال الدين از سيد جمال تا مصباح يزدي اجداد انگلیسی بنیاد گرایان اسلامي - در سایت انترنتی - <http://www.ariaye.com/dari/siasi/saeedi.html>
- 24 - محمد جواد صاحبی - سيد جمال الدين حسینی پرچمدار اتحاد و تقرب - چاپ اول 1385 تهران ص 34

مرزا رضا کرمانی خادم سید افغان در ایران بود وقتی بی حرمتی و توهین رژیم را به مقابل سید بدید غرض انتقام ناصرالدین شاه را بقتل رسانید. او انگیزه این ترور را چنین میگوید: "پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد و هنوز امور را به اشتباه کاری به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت، وکیل الدوله، آقای عزیز السلطان، آقای امین الخاقان و این ارادل و اوباش و بی پدر و مادر هایی که ثمر این شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند، چنین شجره را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد. ماهی از سر گنده گردد نی ز دم. اگر ظلمی می شد، از بالا می شد."

وی وصیت نموده بود تا روی سنگ قبرش بنویسند:

"محب آل محمد غلام هشت و چهار فدای مردم ایران رضای - شاه شکار!"

مرزا رضا کرمانی در زندان
و محافظ او رضا پهلوی شاه قبلی ایران

